یادداشت‌های

گات‌ها

نگارش

استاد ابراهیم پورداود



انتشارات اساطیر

یادداشتهای گاتها

نگارش

استاد ابراهیم پورداود



انتشارات اساطیر
۳۳۲

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا. یسنا. گاهان. فارسی ـ اوستایی.
یادداشت‌های گات‌ها / نگارش پورداود؛ ـ تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
بیست و چهار، ۵۲۷ ص.: جدول. (انتشارات اساطیر، ۳۳۲)
ISBN 964-331-117-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. اوستا ـ فارسی. یسنا. گاهان. ۲. شعر اوستایی. ۳. زبان اوستایی ـ ـ واژه‌نامه‌ها ـ ـ فارسی. ۴. فارسی ـ ـ واژه‌نامه‌ها ـ ـ اوستایی. الف. پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴ ـ ۱۳۴۷، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان.
PIR۱۴۱ ۴فا۰/۰۴۳۹۱۵
۱۳۸۱ م۸۱-۱۲۷۳



انتشارات اساطیر

یادداشت‌های گات‌ها
تألیف: ابراهیم پورداود
چاپ اول: ۱۳۸۱
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
شابک: ۱-۱۱۷-۳۳۱-۹۶۴

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

اندیشه نیک   گفتار نیک   کردار نیک

گاتها : پخش دوم

یادداشتهای گاتها

نگارش

پوُرداود

از انتشارات انجمن ایرانشناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

فهرست نوشته ها

☆☆☆

اَهنَوَدگات ص ۱ ـ ۲۰۶ :

اُشتَوَدگات ص ۲۰۷ ـ ۳۰۱ :

دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را بزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان و فرهنگ ایران زمین برخوردار شوند.

درسی و دو سال پیش از ین (در آبان ماه ۱۳۰٤) بگزارش آن پرداختم.

در خردادماه ۱۳۰۵ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از زبان اوستایی بفارسی در آوردم. در سالهای پس از آن بخشهای دیگر نامهٔ مینوی را بفارسی گردانیدم: یشتها در دو جلد، خرده اوستا، یسنا بخش نخست.

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا، دریافتم که گزارش گاتها کم و کاستی دارد باید دگر باره بآن بپردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا، بسر آنها برگردم. این است که با کوشش فراوان دگرباره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روز سیزدهم مهرماه ۱۳۱٦ خورشیدی (= ٤ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم، بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود، خودم درهمان سال ۱۳۱٦، در بهمن ماه پس از سالیان بلند از آلمان بایران برگشتم.

درین دومین گزارش گاتها که در دو بخش است، در بخش نخست، گزارش پنج سرود: اهنَوَد (اهونود) اُشتَوَد ـ سپنتمد ـ وهوخشتر ـ وهیشتوایشت آمده و چندین گفتار دیگر در آن جای داده شده: بهار و مزدیسنا ـ دین دبیری ـ گاتها ـ پیشه وران ـ چینوَدپل.

درین دومین گزارش گاتها چنانکه در گزارش بخشهای دیگر اوستا بهیچروی نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد، کوششم درین بوده که بجای هریك از واژه‌های اوستایی، در فارسی واژه‌ای بنشانم که از همان ریشه و بن تا کنون در زبان

ما بجای‌مانده‌است.این است که‌درین گزارش بخودی‌خودواژه‌های‌فارسی بکاررفته و از واژه‌های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی‌راه یافته ، بی‌نیاز مانده‌است .
معنی بسیاری‌ازبندهای این‌سرودها جداگانه ، ساده‌تربیان شده‌است. درسراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن ؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپندارمذ ؛ خرداد وامرداد خوانیم برمیخوریم، بساءاز آنهامعنیهای آنها که منش نیك؛ بهترین‌راستی(پاکی،درستی)؛کشوربرگزیده‌یاشهریاری‌مینوی؛ فروتنی‌پاك‌یانرمخویی پاك و بردباری پاك ؛ رسایی و بیمرگی‌یاجاودانی‌باشد ، اراده شده‌است وبسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدابدستیاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان‌ودینداران دستورمیفرستد ، خواه ازبرای‌زندگی خوش این جهان و خواه از بـرای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشتهای‌گاتها) همین‌نامه‌است که بدسترس خوانندگان‌ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزارو پانصد وهشتاد وشش(۲۵۸۶) یادداشت است .
شمارهایی که در سر بسیاری از واژه‌های اوستایی ، در بخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشتهای بخش‌دوم برمیگردد.

دراین یادداشتها هریك ازواژه هایی‌که درگاتها آمده ، یاد شده و واژه‌ای که از آنها در آمده و درمتن بکار رفته نیز در میان ابروان ( ) یاد شده است .
چنانکه میدانیم یك رشته از واژه های اوستایی با اندك تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیزهمان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای‌که در گاتها آمده، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری ازپاره‌های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را دربردارد یاد گردید .

باید دراینجا گفته شود که بخشی ازگزارش اوستا (=زند) که بزبان رایج روزگارساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، ازدستبرد

۱ــ در یاد داشتها ، چندین بار از امشاسپندان سخن‌داشتیم،بجلدیك‌یشتها صفحهٔ ۶۹ــ۹۶ وبجلد فرهنك ایران باستان بخش‌نخست صفحهٔ۵۲ــ۸۴ نیز نگاه کنید .

پیش آمد های زشت زمانه ، رهایی یافته بما رسیده است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین ودشوارترین بخش اوستاست . دربسیاری ازجاهای گاتها درگزارش پهلوی واژه‌ای آورده شده که در بخشهای دیگر اوستاهم آورده شده است . اینگونه واژه های فارسی میانه یا پهلوی راکه هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز دراین یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژهٔ پارسی میانه درفارسی کنونی ما هم بجای مانده است،این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یادکرده‌ایم . درگاتها ودر سراسر اوستا بواژه‌هایی برمیخوریم که درسنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای‌مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگارساسانیان از آن در آمده وپارسی نو(فارسی)هم‌ازپارسی‌میانه. این است که درین یادداشتها بیش ازصد واژه پارسی باستان را یاد کرده‌ایم.

چنانکه‌میدانیم‌ازگویش(۱)اوستایی که‌باید آنرا‌ازز بانهای‌شرقی‌ایران‌شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریك اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری دردست نیست‌وهمه واژه هایی‌که درهمین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها بپیروی از دانشمندان اوستا و ودا شناس معادل‌سانسکریت آنهارایاد کرده‌ایم.چنانکه میدانیم زبان‌سانسکریت Veda بسیار نزدیك بزبان اوستایی وپارسی باستان است،کم وکاست زبانهای‌دیرین‌ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت ودایی) برادران آریایی ماجبران میکند .

بجاست‌یادآورشویم که درفرهنگهای فارسی یك رشته از واژه‌ها یادگردیده که‌گواهی از برای درستی آنها ازگویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه‌های از دست رفته ، در اوستا دیده‌میشود ، هیچ‌شك بدرستی آنها نمیماند . در

---

(۱) گویش‌یا گُوِش بجای واژهٔ لهجه گرفته‌شده: شهرستانی که‌گویا در سال ۵٤۸ درگذشت درکتاب الملل والنحل درسخن از آیین زرتشت ، واژه‌گویش را در ردیف منش وکنش آورده، همچنان‌صدرالدین ترکه اصفهانی در سدهٔ نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ‌تهران ص ۲۵۳)

چندین جای این یادداشتها اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیز یاد کرده‌ایم. درین یادداشتها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده میشود که‌از برای روشن کردن چندواژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته‌شد، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بپارسی میانه وپارسی باستان و سانسکریت و گویشهای گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوریم. گزارش گاتها و این یادداشتها نمونهٔ کوچکی است از این کار بسیار بزرك. امیداست در آینده فرزندان این مرز و بوم درین زمینه رستگار بدر آیند و آنچنانکه باید ارزش میراث مقدس نیاکان پارسای خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با « یادداشتهای گاتها » در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان بهند فرستادم.

سالها این دونسخه دربمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی درگرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این پیکار بیش‌ازشش‌سال پایا ماند تااینکه در اردیبهشت ۱۳۲٤ = مه ۱۹٤٥ دراروپا انجام یافت.

درهنگام جنك نمونه هـای چاپی گاتها که از بـرای تصحیح بتهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یااینکه گم میشد وبمن نمیرسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۲٤ = ۱۹ ژوئیه ۱۹٤٥ بآن چاپخانـه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود ودرمیان آنها گزارش اوستای نگارنده، بدم آتش سوزان رفت واز آنها جزمشتی خاکستر چیزی بجای نماند، چندی گذشت تادارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگرباره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتهارادربرابر گزارش فارسی نیزبچاپ رسانیدند. این چاپ دومی درنیمهٔ سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها ازبرای تصحیح برایم فرستاده نشد.

ازبخت‌بد آنچنانکه من میخواستم این‌کار انجام نگرفت.

چنانکه دیده اید از روزی‌که گاتهارا ازبرلین برای‌چاپ به‌بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

امابخش دوم که «یادداشتهای گاتها» باشد (همین نامهٔ حاضر): پس‌ازسوختن دگرباره در آنجا بچاپ نرسید ومن درتهران‌فقط یك نسخهٔ ناقص آن‌را درزیردست داشتم، آنهم چاپ‌نا درستی‌که دربمبئی انجام داده بودند. ازبرای رهانیدن این‌نامه ازگزنداهریمنی، نامه ای‌که اینهمه مایهٔ افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتها را ازروی نسخهٔ خطی‌پراگنده وپریشان‌که نزد خودم‌انباشته بود و درسفرازآلمان بایران‌بااوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگرباره سرو رویی دهم، پیداست‌که پس‌ازگذشتن چندین سال براین یادداشتها، دلم راه نداد آنها راکه در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در بارهٔ برخی‌ازنامها‌که درگاتها آمده است» وازصفحه۳۸٤ تا صفحه ٤٤٠ این‌نامه را گرفته، درتهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه وسرآغاز وپیشگفتارو دیباچه‌که هریك‌بفاصلهٔ‌چند سال‌ازهمدیگر نوشته شده واینك درگاتها، بخش نخست، پهلوی هم دیده میشود، بخوبی‌گویای این داستان‌است. سالهای ده و بیست وسی از برای عمرکوتاه آدمی اهمیتی‌دارد، آنهم از برای زندگی‌کسی‌که درکار خواندن ونوشتن‌است. ناگزیر بخشی‌از عمرچنین‌کسی‌باید بخواندن بگذرد تابدورهٔ نوشتن‌برسد، بازجای سپاس است‌که پس‌از سپری‌شدن سی‌ودوسال، از آن هنگامی‌که دست بکارگزارش‌اوستا بردم، هنوز دستم ازین کارکوتاه نگردیده است.

چیزی‌که از پیش‌آمدن این‌گزندها در خوراندیشه‌است، این است‌که بیم این میرود عمرنگارنده سرآیدو کاراین‌گزارش که‌پس‌ازتاخت‌وتازتازیان‌نخستین‌باراست که بزبان‌کنونی این مرزوبوم در آمده، بسرنرسد. آری آنچه درین میان درخور

دریغ وافسوس خواهدبود همان ازدست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کاراست .

باید گفت خوداوستا نامه‌ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که گویای کینه وستم وخونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است ، اگریکی از فرزندان این مرزوبوم درسرنامه‌ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید وبگزندها گرفتار گردد ، گوباش . اگربا پیش آمدهای بد ، بخودکار آسیبی نرسد ، آسیب کسان اهمیت ندارد. باخودمیگفتم کار گزارش اوستا را در ده جلدانجام‌خواهم داد وهیچ گمان نمیرفت اینهمه آسیب اهریمنی درپی باشد وپس از سپری شدن بیش ازسی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد .

بخش نخست یسنا که دربمبئی بچاپ رسیده، درپایان سال۱۳۱۲ انتشاریافت، بخش‌دوم آن رادرهشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱٤ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از برلین به بمبئی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا درگوشه‌ای مانـد . پس‌از گذشتن سیزده‌سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که درآن رنجی نبرده و زیانی ندیده ، نباید آویزشی(۱) داشته باشند ، ناگزیرنسخه خودرا پس خواستم . آن‌نسخه را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شایداگر آن را نخواسته بودم تا بامروز هم در آنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یاازمیان رفته بود .

خدارا سپاس که این بخش ازاوستانیز که جلددوم یسنا باشد درتهران‌بچاپ رسیده ، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن، ازچاپخانه بدر آیـد و بدست خوانندگان ارجمندسپرده شود.

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دوجلد انتشار یابد و اینچنین گزارش اوستاپایان‌پذیرد وبخواست خدا باز در زمینهٔ مزدیسنا ، سوشیانت (موعود زرتشتی) انتشار یابد.درست‌است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا آنچنان که‌میخواستم‌پیش‌نرفت ،اما آن اندازه ازاین گزارش که بدسترس‌خوانندگان

---

(۱) آویزش بجای علاقه واژه درستی است . در تذکرةالاولیاء عطار (چاپ تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش نیست »

گرامی گذاشته شده بی‌اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستندکه نیاکان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودندوچگونه بااعتقاد بروزپسین، زندگی‌جهانی را خوار نگرفتند . هرچند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند وشوری در دلهای فرزندان‌این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهدبود .

این نامه‌که پس از آنهمه‌گیرودارها بدسترس همگان‌میرسد، بکوشش‌فراوان دوست جوان وشاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی‌انجام‌یافت.ایشان در دانشکده ادبیات ، درکور دکتری سالها با خودم‌کار کردند،بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزارگراور واژه‌های اوستایی و پهلوی‌که در این‌نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی‌که ازچاپ‌کتاب آگاهند ، میدانندکه چاپ چنین کتابی‌در تهران‌کار آسانی نیست، شك‌نیست « یادداشتهای‌گاتها »که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین‌کتابی‌است‌که با این همه‌دشواری،نسبةً درست‌وپاکیزه درایران‌ازچاپ‌بیرون آمده است.چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی‌که ازبرای تلفظ درست واژه‌های اوستایی‌وپارسی باستان وپهلوی بکاررفته، نیزتصرف‌شده‌است.خوشبختانه این‌کار بسیار دشوار در چاپخانهٔ آتشکده‌که خود آقای بهرام فره‌وشی با همراهی یك دوتن از دوستان خود ، ایجادکرده‌اند ،انجام‌گرفته‌است. اگرآویزش‌ودلبستگی این‌دوست‌گرامی وارجمندم‌نبود ، بانتشار این‌نامه‌کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزداخواستارم.

دراین نامه دوهزارو پانصدو هشتاد وشش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی‌گراورشده است ویکصد و دو(۱۰۲) واژه پارسی‌باستان درفهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد وسی و هشت (٤۳۸) واژهٔ برگزیده فارسی ،

فهرست شده است .

امیداست این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی ـ پارسی باستان ـ پهلوی وفارسی

در پایان باید گفته شود، اگر بخواست خداوند، بتوانم کار گزارش اوستا را در ده جلد بپایان برسانم، باز نمونهٔ کوچك و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیاگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین ، در تاریخ ادیان پایهٔ ارجمندی دارد ، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد ، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقهٔ بودایی شمالی: مهایانه Mahâyâna) ویهودی وعیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پرارزش است ، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین ما درهمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاك و فرهنگ سالخورده نیاگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ٢٥٦٩ مادی = ١٠ مهرماه ١٣٣٦ خورشیدی

فهرست نامه ها

۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858

۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen.
Aus Dem Grundtexte Übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 – 1863

۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864-1868

٤ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 – 54.

٥ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände, Stuttgart 1886-1895

٦ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 دیباچه این کتاب بانگلیسی گردانیده شده .
Introduction to the Avesta. Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.

۷ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893

۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch – Strassburg 1910

گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :

۹ Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.

۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt, Jena 1920

۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.

۱۲ Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) , Bombay 1928

۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932

۱٤ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.

۱۵ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879

۱٦ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.

۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
درهمین کتاب، پنج سرود گاتها، ترجمه بارتولومه، از آلمانی بانگلیسی گردانیده شده است.

۱۸ The Five Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895

۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.

۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.

۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.

۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honover Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است.

۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.

۲٤ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.

۲۵ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911

۲٦ Die Vierte Ghâthâ des Zura^x^thuš^thro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen
Philologisch – historische Klasse 1911. Heft 1, Berlin 1911, (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913 NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel; Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.

۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

۲۹ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavatî (Jasna 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.

۳۰ Yasna28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.

پس از گزارش گاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینك زیردست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نامها که در گاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه جای داده شده، بکار آمده است:

۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.

۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951

ایرج تارا پوروالا، در پانزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان درگذشت

۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951

اردشیر فرامجی خبردار، شاعر پارسی در سی ام ژوئیه ۱۹۵۳ = ۸ امرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madrass درگذشت.

۳۴ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.

بهرام گور انکلساریا در بیست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی درگذشت.

۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.

۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.

واژه نامه‌های اوستایی

۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864

۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger; Erlangen 1879.

۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.

۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.

۴۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.

۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae, Strassburg 1904.

۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906

۴۴ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills; III Volumes, Leipsic 1902.

زند یا گزارش پهلوی اوستا

۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)

٤٦ Vendidâd. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I – The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index

٤٧ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.

٤٨ Pahlavi Vendidād Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.

٤٩ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms, by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.

٥٠ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia Bombay 1953.

برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

٥١ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
Vol. V Oxford 1880. بندهش ـ چیتکیهای زادسپرم ـ بهمن یشت ـ شایست نه شایست

٥٢ Vol. XVIII Oxford 1882 داستان دینیك ـ نامکیهای منوشچهر

٥٣ Vol. XXIV » 1885 دانای مینوخرد ـ شکند گمانیك ویچار ـ صد در

٥٤ Vol. XXXVII » 1892 دینکرد بخش هشتم و نهم ـ زاد سپرم ـ دینکرد بخش سوم و چهارم ـ روایات فارسی ـ دین ویچرکرد ...

٥٥ Vol. XLVII » 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم ـ چیتکیهای زادسپرم

٥٦ Pahlavi Texts, edited by James–Asana, I–II; Bombay 1913

٥٧ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1913.

٥٨ Dinkard. Text and Translation volumes 1–17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.

٥٩ Bûndahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908

٦٠ Bundehesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.

٦١ Vičarkart i Dênik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیك
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band. Strassburg 1900, XIV Band; Strassburg 1901.

٦٢ šâyast – nê – šayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دیماه ؟) ۱۳۳٤ خورشیدی درهامبورك درگذشت

٦٣ Yâtkâr – i – Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. یادگار زریران

٦٤ Ayâtkar–žâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939.
یادگار جاماسپیك

٦٥ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904 جاماسپ نامه

٦٦ Kâr-Nâma-i-Artakhsir-i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935 کارنامك ارتخشیر پاپکان

٦٧ Kârnâmak–i– Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900

٦٨ Arda–viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه ـ یوشت فریان ـ هادخت نسك

٦٩ An old Pahlavi – Pazand Glossary, edited by Destur H. J. Asa, revised by Martin Haug; Bombay 1870. فرهنك پهلوی مناختای

٧٠ Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912. مناختای

٧١ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.

٧٢ Barthélemy, Adrien, Artâ Vîraf-Nâmak Paris, 1887.

٧٣ » Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888

✡✡✡

٧٤ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.

٧٥ » Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.

٧٦ » Vorgeschichte der Iranischen Sprache – im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.

٧٧ » Zum Sassanidischen Recht, Heft I–V ; Heidelberg 1918–1923.

٧٨ » Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
نگاه کنید بشمارههای ٨-١٥-١٦-١٧-٢٨-٤٢-٤٣-٦١ در همین فهرست

٧٩ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I. Teil II ; Leipzig 1888.

٨٠ Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.

٨١ » Les Infinitifs Avestique, Paris 1935.

۸۲ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides, Copenhagen 1936

۸۳ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.
بشماره ۷ نگاه کنید

۸٤ Geldner, Karl F., Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta Stuttgart 1884.

۸۵ » Studien Zum Avesta; Strassburg 1882

۸٦ » Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen Sprachen B. 14

۸۷ » Der Rig - Veda, III Volumes. Harvard University Press 1951. بشماره‌های ۵ و ۱۲ نگاه کنید

۸۸ Gray, Louis H., Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay 1929.

۸۹ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.

۹۰ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925

۹۱ » Beiträge Zur Metrik Des Awestas Und Des Rigveda, Leipzig 1927.

۹۲ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg 1893.

۹۳ » Neupersische Schriftsprache (im grundriss der Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.

۹٤ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
بشماره ۹۱ نگاه کنید

۹۵ Haug, Martin, Essays on the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west, London 1878. بشمارهٔ ۹ نگاه کنید

۹٦ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran; New - York 1901. بشمارهٔ ۲۳ نگاه کنید

۹۷ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
بشماره های ۳۷ و ۰٦ نگاه کنید

۹۸ Kent, Roland G., Old Persian, New Haven 1950.

۹۹ König Friedrich Vilhelm, Relief Und Inschriften Des Koenigs Dareios I, Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.

۱۰۰ Lommel, Herman, Die Yašt's Des Avesta, Göttingen 1927.
بشمارهٔ ٤۲ نگاه کنید

۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.
بشماره ۹۲ نگاه کنید

۱۰۲ Meillet A· Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta , Paris 1925·

۱۰۳ Messina, Giuseppe, Der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion ; Roma 1930·

۱۰۴ Modi Memorial Volume; Bombay 1930·

۱۰۵ Moulton, James H. , The Treasure of the Magi, Oxford 1917.
بشمارهٔ ۷۱ نگاه کنید .

۱۰۶ Nöldeke. T. Tabari, Leyden 1879.

۱۰۷ Pavry Memorial Volume , London 1933.

۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951

۱۰۹ Reichelt, Hans, Awestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909
بشمارهٔ ۵۲ نگاه کنید .

۱۱۰ Söderblome, Nathan, La Vie Future D'après Le Mazdeisme; Paris 1901·

۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1914.

۱۱۲ Spiegel, Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen; Wien 1860·

۱۱۳ » Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.

۱۱۴ » Arische Studien; Leipzig 1874

۱۱۵ » Arische Periode; Leipzig 1887
بشماره‌های ۱ و۲ و۳ و۵ ۴ نگاه کنید .

۱۱۶ Scheftelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum · Giessen 1920

۱۱۷ West, Mainyo - i Khard, The Pazand and Sanskrit Texts, Stuttgart 1871 مینوخرد بشمارهٔ ۱۵ نگاه کنید.

۱۱۸ West, E.W· Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 بشمارهٔ ۱۵ نگاه کنید

۱۱۹ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882

۱۲۰ Band XXXVII » 1882

۱۲۱ Band XLV » 1891



۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره ۱۳۰۱
۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹
۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶
۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لیپسیك ۱۹۲۳
۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنگ لارستانی، تهران ۱۳۳٤
۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند
۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱٤
۱۲۹ تاریخ قم، تهران ۱۳۱۳
۱۳۰ ثعالبی، غرر اخبارملوك الفرس وسیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامهٔ ثعالبی ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸
۱۳۱ جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۳۲۲
۱۳۲ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء برلین
۱۳۳ خواندمیر، حبیب السیر، تهران ۱۳۳۳
۱۳٤ دینوری، اخبارالطوال چاپ بغداد
۱۳۵ روایات داراب هرمزدیار، بمبئی ۱۹۲۲میلادی
۱۳٦ The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932. بشماره های ٤۹ و ۵۷ نگاه کنید
۱۳۷ ستوده (منوچهر) فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۲
۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳ــ ۱۳۱۵
۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل بمبئی ۱۳۱٤
۱٤۰ ترجمه فارسی الملل والنحل بدستیاری افضل الدین صدرترکه اصفهانی تهران ۱۳۲۱
۱٤۱ طبری، تاریخ الامم والملوك، قاهره ۱۳۵۷ـ ۱۳۵۸
۱٤۲ Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.
۱٤۳ صددر، بمبئی ۱۹۰۹ Saddar Nasr And Saddar Bundehesh by Dahabhar. بشمارهٔ ۱۳٦ نگاه کنید.
۱٤٤ قزوینی، (محمد) بیست مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳
۱٤۵ مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸
۱٤٦ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳٤٦
۱٤۷ معین (دکترمحمد) مزدیسنا وتأثیر آن درادبیات فارسی تهران ۱۳۲٦
۱٤۸ میرخواند، روضة الصفا، چاپ هدایت طهران ۱۲۷۱ـ ۱۲۷٤
۱٤۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین دبیری

[illegible]

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
ahura	[illegible]	a short	[illegible]
âdâ	[illegible]	â long	[illegible]
yazamaide	[illegible]	e short	[illegible]
daênâ	[illegible]	ê long	[illegible]
ə-vərəzika	[illegible]	ə short	[illegible]
ə̄mavant	[illegible]	ə̄ long	[illegible]
gaona	[illegible]	o short	[illegible]
nôit	[illegible]	ô long	[illegible]
ânhan	[illegible]	å = aw	[illegible]
asu	[illegible]	ạ	[illegible]
idha	[illegible]	i short	[illegible]
ištî	[illegible]	î long	[illegible]
urvarâ	[illegible]	u short	[illegible]
ûtha	[illegible]	û long	[illegible]

حرفهای بی آوا CONSONANTS

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
kar	[illegible]	k	[illegible]
gam	[illegible]	g	[illegible]
xratu	[illegible]	x=kh	[illegible]
ghžar	[illegible]	gh	[illegible]
čithra	[illegible]	č=ch	[illegible]
J̌âmâspa	[illegible]	J̌	[illegible]
tafnu	[illegible]	t	[illegible]
dûra	[illegible]	d	[illegible]
gâthâ	[illegible]	th	[illegible]

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	[illegible]	dh	[illegible]
barat̰	[illegible]	t̰	[illegible]
pərətu	[illegible]	p	[illegible]
bar	[illegible]	b	[illegible]
fraêšta	[illegible]	f	[illegible]
awra	[illegible]	w	[illegible]
vaṅhu	[illegible]	ṅ ang nasal	[illegible]
daiṅhu	[illegible]	n̈ ang nasal	[illegible]
nmâna	[illegible]	n	[illegible]
Haêtumant̰	[illegible]	ṇ	[illegible]
myazda	[illegible]	m	[illegible]
yasna	[illegible]	Y	[illegible]
nyâkə	[illegible]	y	[illegible]
varəz	[illegible]	V	[illegible]
hâvana	[illegible]	v	[illegible]
raoxshna	[illegible]	r	[illegible]
sarəta	[illegible]	s	[illegible]
zyâ	[illegible]	z	[illegible]
uštra	[illegible]	š = sh	[illegible]
shu	[illegible]	sh	[illegible]
šyâ	[illegible]	š(y)	[illegible]
žnâtar	[illegible]	ž	[illegible]
hunara	[illegible]	h	[illegible]
ḣyaona	[illegible]	ḣ = kh	[illegible]
x^{V}afna	[illegible]	x^{V} = kh^{V}	[illegible]
		Y	[illegible]

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۱۷	توانگزی	توانگری
۱۱	۲۳	چاشتین	چاشیتن
۱۵	٤	وخشو	وخشور
۱۵	۲٤	ز بان	زبان
۳٤	۱۱	[illegible]	[illegible]
٤۰	٦	بند٤	بند۱٤
٥۱	۱۱	[illegible]	[illegible]
٥۷	پاورقی سطر۱	Yusti	Justi
۷٥	۱۳	Altiranisch	Altiranisches
۷٦	۲٤	بند ۳۱	بند۱۳
۱۱۰	٥	جز	خبر
۱٤۹	۱٤	[illegible]	[illegible]
۱۸٦	۱۸	جاشتن	چاشیتن
۱۹٥	۱۷	Anhu	Añhu
۲۰٦	سرصفحه	٦۰۲	۲۰٦
۲۷٤	۸	باجزءآ [illegible]	باجزءاً [illegible]
۲۷٤	۹	[illegible]	[illegible]
۳۱۲	۱۹	in	im
۳۱٥	۷	in	im
۳۳۷	٤	یادداشت ۱	یادداشت٦
۳۷٦	۸	رك	رگ
۳۸۰	۲۲	dəjit	dəjit
۳۹۲	۱٤	درپاره‌های۱۱٤و ۱۱۹و۱۲۳	درپاره‌های۱۱٤و۱۱۹و ۱۲۳فروردین یشت
٤۲٤	۱۷	Roma139	Roma1939
٤۳٦	۲۰	شکاف‌ار	شکاف‌اره

یاد داشتهای پنج گاتها

اهنود گات ـ یسنا ، هات ۲۸

نخستین بند

۱ – خواستن ، خواستار بودن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن = یاس yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به‌خواستن یا خواستار بوتن گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژهٔ یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یادگردیده است واژه‌های یاسه ویاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یادشده وبمعنی راه ورسم وقانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند، مغولی است وپیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنهمه یاسهای زشت برفت   یار باما هنوز در سرجنگ (نزاری‌قهستانی)

۲ – نماز = نمَنگه nəmanh درزند (= گزارش پهلوی) گذشته از نماج به نیایش هم گردانیده شده است.

نمَنگه ازمصدر نَمْ nam که بمعنی‌خمیدن‌وسرفرود آوردن است درآمده‌است،باجزء اَپَ apa = اَپَنَمْ apa-nam در زامیاد یشت درپاره های ۳۵و۳۶و ۳۸ بمعنی برگشتن وبدر رفتن وروی برتافتن آمده وباجزء فرا frâ = فرانم frâ nam در پارهٔ ۹۶ازهمان‌یشت‌بمعنی گریختن وبدررفتن‌است و باجزء وی = vî-nam در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ شدن است.

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

کردن نوشته شده با نَمْ اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا ، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی ، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است .

۳ - دست بلند شده ، دست بالا کرده ، دست بنماز برداشته = اوستانَ زَسْتَ = ustána-zasta صفت است، ازدو واژه ساخته شده : نخست اوستانَ ustâna اسم‌مفعول است ازمصدر تن tan که باجزء اوس us بمعنی کشیدن و بلندکردن ودراز کردن است تن tan برابر است با واژهٔ لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است درپهلوی تنوتن tanutan ودرفارسی تنودن وتنیدن.ازهمین بنیاداست تننده درفارسی بجای عنکبوت‌تازی.

مصدرتن‌باجزء اوس =اوس-تن us-tan بمعنی کشیدن ودرازکردن درهات ۲۹بنده بکاررفته‌وباجزء پئیری : پئیری- تن pairi-tan بمعنی دور کردن و برکنار کردن در پارهٔ ۷ از یسنا ۱۹ و جُز آن آمده است .

دوم زَسْتَ zasta درفرس‌هخامنشی‌دستَ dasta درپهلوی‌دست (درهزوارش‌یدمن yadman = یِد) در فارسی دست‌گوییم.بسا «زاء» اوستا درفارسی«دال» شده چنانکه زرَیَنگه zrayanh در فارسی دریا شده در واژهٔ زره‌که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء»بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اُوستانَ زَسْتَ بر میخوریم،در جا های دیگر اوستا هم بسیار آمده، چنانکه درمهر یشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و۸۳ و ۸٤ و ۸٦

۴ - رامش = رَفذْرَ rafədhra این‌واژه درگاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ٤٦ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جزآن

در گزارش پهلوی اوستا (=زند) به رامشن [illegible] گردانیده شده، در بسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفِذرائی 𐬭𐬀𐬟𐬆𐬜𐬭𐬁𐬌 rafədhrâi در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۳۳ و در بند ۱۲ از هات ٤٦ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژهٔ رَفنَنگه 𐬭𐬀𐬟𐬆𐬥𐬀𐬧𐬵 rafənanh که در بند ٦ ازهمین هات و در بندهای ۸ و ۱٤ از هات ٤۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شده است، همهٔ این واژه ها از مصدر رَپْ 𐬭𐬀𐬞 rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده است، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید.

۵ – آفرینش یا کار و کُنش = شیَئُوتهنَ 𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬀𐬥𐬀 shyaothana در جا های دیگر اوستا شیَئُوتهنَ 𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬥𐬀 shyaothna (𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬆𐬥𐬀 shyaothəna) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنشن [illegible] بسا این واژه در گاتها با واژه‌های پندار و گفتار یکجا آمده و نگارنده درهمه‌جا به کنش یا کردار گردانیده است این واژه از مصدر شیو 𐬱𐬌𐬌𐬎 shyu در آمده درجاهای دیگر اوستا، شو [illegible] و در فرس هخامنشی شیُو shiyu در پهلوی شوتن [illegible] و در فارسی شدن گوییم که بمعنی رفتن و نیز بمعنی کردن است:

گر بزرگی بکام شیر در است   شو خطر کن ز کام شیر بجوی (حنظله بادغیسی)

بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. بواژهٔ شیَئُومَن 𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬨𐬀𐬥 shyaoman که نیز از همین بُنیاد و بمعنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید بشمارهٔ ۹ از بند سوم از هات ۳۲

٦ – سپند مینو = سپنتومئینیو 𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬋 𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬎 spentô-mainyu روان یا خرد پاك آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷ – اردیبهشت : بجای این واژه اَشَ 𐬀𐬴𐬀 asha آمده جداگانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گـاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ - خرد = خرَتو xratu در پهلوی خرَت بساهم دراوستا خرَثْهوَ Xrathwa آمده. خرتومنت Xratumant که در پارهٔ ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (ارادهٔ ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پـارهٔ ٤٤ از چهـارمین فرگـرد و ندیداد و در پـارهٔ ٦ از هجدهمین فرگرد وندیداد .

۹ - بهمن = وُهو منَنْگه vohu mananh امشاسپند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، درهر جای از گاتها که آمده بهمن یامعنی آن راکه منش نیك باشد نگاشتیم .

۱۰ - خـوشنود کـردن = خشنو xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یـا خوشنودی چنانکه در هات٤٨ بند ۱۲ و درهات۵۳ بند ۲ ،همچنین ایـن واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده ، چنانکه درهات٤٦ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود وخشنو (بی‌دال) گوییم :

نه‌خشنو شوم زو بتخت و کلاه نه‌آرام گیرم به‌بیگاه و گاه (فردوسی)

خوشنودساختن در گزارش پهلوی شنایینیتن shnâyênîtan آمده است،ازهمین بنیاداست‌واژهٔ‌خشنوت xshnût که دربند۳ ازهات۳۱ ودربند۹ ازهات۵۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب و بد .بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = گئوش اوروَنْ gəus urvan از آن جداگـانه سخن داشتیم ،گوشورون فرشته ایست کـه بنگهبانـی همهٔ

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱ — واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن

دومین بند

از مصدر گم gam (= جس Jas) که بمعنی گامیدن و گام‌زدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، در رسیدن رفتن و نزدیك شدن در اینجا با جزء پیری آمده: pairî-gam بسا در گاتها با جزءهای دیگر چون فرا frâ، هم ham، وی vî، اوس us، آ â، اوپا upâ و جز آن آمده و در هر جا که آمده با همان جزء یاد میکنیم. گم در گزارش پهلوی به رسیتن رسیدن گردانیده شده و چندبار هم مَتَن matan (= آمتن) آمدن. گام gâma که در هادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ ۱۵ آمده همان است که در پهلوی و فارسی گام گوئیم، در فُرس هخامنشی نیز گم gam بمعنی آمدن است.

۲ — ارزانی داشتن = داوُئی dâvôi (Inf.) از مصدر دا dâ دادن، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هریك از آنها در معنی اندك تغییری یافته است. در فرس هخامنشی نیز دا dâ، در پهلوی داتن و در فارسی دادن، دا نیز چنانکه در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است دا dâ نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است داتر dâtar که در هات ۴۴ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ۶ و ۱۱ آمده است، در پهلوی داتار و در فارسی دادار که بمعنی بخشنده یا بخشایشگر و آفریدگار است.

۳ — آبادی: آیپتَ âyapta در جا های دیگر اوستا (جز از گاتها) اَیپتَ ayapta، در گزارش پهلوی (= زند) این واژه

در همین بند به آپاتیه âpâtîh (آبادی) گردانیده‌شده است،چنانکه میدانیم واژهٔ آباد درفارسی بمعنی خوش وخرم نیز آمده :

بآبان دلت از غم آزاد باد همیشه تن وتختت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی‌است.

واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هرچند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده : آیفت حاجت باشدکه از کسی خواهی ، دقیقی‌گفت :ناسزارا مکن آیفت که آبت بشوذ بسزاوار کن آیفت که ارجت دارذ. آیبت =(آیفت) در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است.دربند ۷ از همین هات‌نیزبواژهٔ آیبت برمیخوریم.

۴ـ جهان = اَهو ahu = (اَنگهو anhu هستی، بود، زندگی ، مردمان گیتی، جهان ، جا ، آرامگاه،ازمصدر اه ah هستن وبودن‌درآمده‌است. انگهو ازبرای هردوجهان آمده چه‌این جهان وچه‌جهان مینوی‌آینده، درپهلوی اخو axᵛ گویند .

۵ـ خاکی = استوَنت astvaṇt (در تأنیث astvaitî) درپهلوی استومند astaomand این‌صفت ازواژهٔ استَ asta درآمده که درفارسی،است واسته‌وهسته واستخوان گوئیم،اَستوَنْت یعنی خاکی و جهانی یامادی وجسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات۳۱ نگاه کنید.

۶ـ مینوی = مَنَنْگه mananh ،از همین واژه است منش از مصدر مَن man که بمعنی اندیشیدن وپنداشتن است درآمده است. بیادداشت‌شمارهٔ۸ ازبند۱۰ ازهات۲۹ نگاه کنید .

مَنَنْگه هرگاه باواژهٔ انگهو (جهان،زندگی)آید بمعنی‌مینوی یامنشی ومعنوی است در برابر اَستوَنْت که بمعنی مادی است،چنانکه در همین بند ودربند ۳ازهات۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به‌منوکان mênûkân گردانیده شده‌است.

۷ – بدستیاری یا « از » هچا hačâ همچنین درگاتها و در جاهای دیگر و در فُرس هخامنشی هَچَ hača آمده ، درپهلوی هچ و درفارسی «از» گوییم .

۸ – بجای واژهٔ یار در متن رَپَنْت rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپ rap که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است ، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران ، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ – گشایش یا آسانی و خواری = خواثْرَ xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه xvârîh این واژه درزبان فارسی بمعنی زبون و پست بکار میرود ، اصلا بمعنی آسانی و گشایش و فراخی و رامش و خوشی است . نگاه کنید بهمجمل‌التواریخ‌ص۵۱

بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجلد خرده اوستاگزارش نگارنده صفحهٔ ۱٦۲ نگاه کنید.

سومین بند.

۱ – سرود گفتن ( ) = وَپْ vap سرودن، سرایدن ، نیاییدن ، در هات ٤۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفوْ vafu در بند٦ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

۲ – واژه ای که بروش نوگردانیدیم : اَپئوْ اورْویمْ a-paourvîm یعنی نه پیش از این یا آنچنان که پیش نبوده . مراد پیغمبر این است : درود و ستایش نو ، آنچنان که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده . در بند۱از همین هات بـواژهٔ پئوْاورویـم paourvîm برخوردیم ، ازظروف زمان است : نخست ،درآغاز، دراینجا اَپئوْ اورویم با اَ «a» آمده که ازادات نفی‌است‌یعنی «نه» درزند هردو واژه چه بهیئت مثبت و چه منفی به فرتوم fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به :

Arische Forschungen von Bartholomae II Heft, Halle 1886 S. 138

۳ ــ سپندارمذ = آرمتی ârmati یا آرمیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است. درفارسی سپندارمذ گوییم. از او جداگانه سخن رفت دربند ۷ ازهمین هات نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ ازهات ۳۲ نیز نگاه کنید .

۴ ــ واژه ای که به کشور گردانیدیم = خَشْتْهر xshathra آمده، درفرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهریاری و کشور است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۲۹ و بیادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد ۷ وندیداد ، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید .

خشَتْهر نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهریور گوییم، از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه ازمصدر خشی xshi در آمده که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن ودست یافتن و پادشاهی کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۵ ازهات ۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست ، از خشَتْهر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

۵ ــ نکاستنی ، کم نگردیدنی ــ اغزَئو نْوَمْنَ a-ghjaonvamna (در نسخه بدل) یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp. 50

٦ ــ بالیدن ( ) = وَرد varəd در پهلوی والیتن vâlîtan ودرفارسی بالیدن. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۷ ــ یاری = رَفذْ رائی rafədhrâi و رسیدن گم gam دریادداشتهای شمارهٔ ٤ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ۲ همین هات گذشت .

۸- خواندن ( ) = زَوَ zava در زند خوانشن (= استغاثه) دربند۳ از هات ۲۹ نیز آمده‌است از مصدر زو zu (= زبا zbâ) درآمده‌است که‌بمعنی‌خواندن و بیاری‌خواستن‌است. بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

چهارمین بند

۱- واژه ای‌که بیاد سپردن گردانیدیم درمتن مِنْ دَدِ ... mə̄n_dadê آمده : مِنْ از مصدر مَنْ man که در یادداشت شمارهٔ ٦ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است ؛ دَدِ از مصدر دا dâ که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازهمان بند بمعنی دادن و بخشیدن یادکردیم . در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مَند mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گذاردن یا بیاد سپردن و بخاطر نشاندن ، دربنده ازهات ۵۳ نیز آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از همان بند و بیادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۹ ازهات ٤٤ نگاه‌کنید .

۲- روان = اوروَنْ urvan درپهلوی روُوان در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خُرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ٤۵ از رَوان مینویان سخن رفته است . گذشته از این یسنا در گاتها از رَوان پس از مرگ سخن رفته چنانکه در هات ٤٤ بند ۸ و هات ٤۵ بند ۷ و هات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳ ، از این بند ها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که درگیتی نیکوکار بوده‌اند دربهشت درآیند و روانهای گناهکاران‌بدوزخ روند . درباره های دیگراوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین : نخست اَهو ahu (= جان) ، دوم دَئنا daênâ (= دین) ،سوم بَئوذَ baodha (= بوی،دراکه) چهارم‌اوروَن urvan (= روان) پنجم فرَوَشی fravashi (= فروهر) چنانکه در یسنا ۲٦ پارهٔ ٤ و فروردین یشت پارهٔ ۱٤۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ و بجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به ها دخت نسک و بگفتار دین ص ۱۵۹- ۱۷۸ نگاه کنید .

در بارهٔ دین نگاه شود بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۳- باهمراهی = هَتهرا hathrâ درهات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نگهبانی کردن ( ) = گر gar ، پاسبانی کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه ، چنانکه در سر واژه مِن mə̄n که دریادداشت شمارهٔ ۱ گذشت، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای گَرُودمانَ garô-dəmâna (= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = اَشی ashi ( ) بهره و بخش و پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه و کیفری که بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گاتها : هات ۲۸ بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ؛ هات ٤۳ بند ۱ و بند ٤ و بند ۱۲ و بند ۱٦ ؛ هات ٤٦ بند ۱۰ ؛ هات ٤۸ بند ۸ و بند ۹ و جُز آن اَشی نیز ایزد پاداش و فرشتهٔ آبادانی و توانگری و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ٤ ؛ هات ۳٤ بند ۱۲ ؛ هات٤۳ بند۱۲ ؛ هات ۵۰ بند۳

اشی از مصدر اَرْ ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن است در آمده است . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۳ نگاه کنید .

بگفتار اَرت (= اشی) درجلد دوم یشتهاص۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید.

٦- کرداریا کُنش = شیَئُوتَهنَ shyaothana در یادداشت شمارهٔ ۵ از نخستین بند گذشت.

۷ـ آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش vîduš از مصدر وید
vid (بارتولومه درفرهنگ خود وَئد vaêd نوشته) که بمعنی دانستن وشناختن و وآموختن ودریافتن وآگاه بودن درگاتها بسیار آمده،در گزارش پهلوی (= زند) آکاس بوتن آگاه بودن،وید vid نیز بمعنی یافتن وپیدا کردن وجستن است بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید ، دربند آینده نیز باین واژه برمیخوریم .

وید باجزء نی: ni-vid در سر هریک پاره های نخستین یسنا و نخستین کردهٔ ویسپرد آمده : در زند نودنیتن nivêdhenîtan واژه نوید ونوید دادن درفارسی بایدازهمین بنیادباشد

۸ـ واژه هایی کـه « به » « تا » و « هـر چند » گـردانیدیم نخستین یَوَتْ yavaṯ و دومـی اَوَت avaṯ از ظروف (ظرف زمان ومکان) است .

۹ـ توانستن ، یارستن ، توانا بودن ( ) = ایس is (بارتولومه درفرهنگ خود aês نوشته) درگاتهابسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه درهات ۴۳ بند ۸ وبند ۹ ؛ هات ۵۰ بند ۱ وبند ۱۱ وجز آن، درگزارش پهلوی(=زند) توانیک‌بوتن (توانا بودن) . بیادداشت شماره ٤ ازبند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ـ تاب‌وتوش‌داشتن ( ) = تو tu از همین بنیاد است توش‌درفارسی که،دراوستا تویشی təvîshi آمده،بیادداشت‌شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید . در بند ۱۱ ازهات ۵۰ نیزبفعل تو tu برمیخوریم.

۱۱ـ آموختن ( ) = خسا xsâ دربند ۲ ازهات ٤٦ با جزء « آ » آمده : â-xsâ درگزارش پهلوی آموختن و چاشتین câšitan

۱۳ - جُستن ( ) = ایش ish (بارتولومه اَئش aêš نوشته) در گزارش پهلوی خواستن

در گاتها بسیار باین فعل برمیخوریم : در هات ۳۱ بند ٤ بمعنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده ؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ٤٥ بند ۱ و هات ٤٦ بند۹ وهات٤٧ بند ٦ بمعنی خواستار شنیدن و آرزومند نیوشیدن آمده ؛ درهات٤٦ بند ٦ وهات ۵۰ بند ۲ بمعنی درخواستن وخواهش کردن است ؛ درهات ٤٥ بند ۷ بمعنی دریافتن است.

ایش ish دراوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن وگسیل داشتن است بهمین معنی اخیر است اَیش aish در فُرس هخامنشی که در سنگ نبشتهٔ (کتیبهٔ) بیستون آمده است. بیاد داشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ازهات ٤۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱ - دیدن( ) = دَرِس darəs درگزارش پهلوی (= زند) دیتن دیدن .

بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۲ - تواناتر = سویشتَ savišta در تأنیث سویشتا ( )صفت تفضیلی است ازواژه سورَ sûra (درتأنیث سورا) توانا ، زبردست ، نیرومند . ازهمین واژه است نام سورن که در کارنامه ایران بسیار بآن برمیخوریم ، نام یکی ازخاندان‌های بزرگ روزگار اشکانیان بوده، ازنامهای رایج ارمنی کنونی است (ازایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 بیاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - بارگاه = گاتو gâtu در فُرس هخامنشی گاتهو gâthu؛در فارسی «گاه» گوییم که بمعنی جا و زمان وهم بمعنی تخت و اورنگ است.در اوستا بمعنی جا نیز آمده است . در گزارش پهلوی گاه و گاس

۴ - واژه ای که به پیرو گردانیده ایم درمتن سِرَئوشَ səraosha آمده، همچنین در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا سرَئوشَ sraosha آمده. همین لغت است که درفارسی سروش گوییم، در اوستا این واژه همیشه بمعنی ایـزد سروش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده ، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی وفرمان آسمانی . باین معنی درگاتها : هات ۳۳ بنـد ۱٤ ؛ هات ٤٤ بند ۱٦ ؛ هات ٤٥ بنـد ٥ ؛ هات ٤٦ بنـد ۱۷ و جُز آن بکار رفته است . سرَئوش (= سروش) ازمصدر سرو sru در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن ونیو شیدن وشنوانیدن است ،در گزارش پهلوی نیوشیتن ، همچنین سرَئوشَ در بند ۱٤ از هات ۳۳، چنانکه در پاره های یسنا ٥٦ ، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوششن یعنی شنوایی گردانیده‌شده.

اَسروشتی a-srušti که‌درگاتها ،هات۴۳بند۱۲ ،هات٤٤ بند ۱۳ وبسا درجاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی ونافرمانبری ، همان واژهٔ سرَئوش است کـه با حرف نفی اَ آورده شده است . صفت سروتَ srûta که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است . لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سرودن و سراییدن است . بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سروش نیز درگاتهـا نام ایزدی است ، چنانکه در هات ۳۳ بند ٥ ، هات ٤٣ بند ۱۲، دربند ٥ از هات ۲۸ سرَئوشَ (= سروش) اسم جمع است‌یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور وفرمان آسمانی هستند .

سروش یکی ازبزرگترین ایزدان مزد یسناست، بگفتار آن درنخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ٥۱٦ ـ ٥۲٤ نگاه کنید .

۵ - مهین تر = مَزیشتَ mazišta (در تأنیث مَزیشتا) صفت تفضیلی است ازواژه مَزْ maz که درفارسی

مه (= بزرگ) گوییم ، در گاتها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مَسْ mas شده ومَزیشتَ در گزارش پهلوی مَهیست mahist یعنی مهتر، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

٦ - واژه ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانْثر آمده، درزند(= گزارش پهلوی‌اوستا) مانسر mâthra mânsr

مانثرَ از مصدر مَن man در آمده که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است ، مانثرَ یعنی گفتار ایزدی وسخن ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ، گذشته از این مانثرَ بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی ودستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه درهات ۲۸ بند ٥ ، هات ۲۹ بند ۷ ، هات ۳۱ بند ٦ ، هات ۴۳ بند ١٤ ، هات ٤٤ بند ١٤ و بند ۱۷ ، هات ٤٥ بند ۳ و جز آن .

درگاتها نیز بسیار بواژهٔ مانْثرَنْ mathran بر میخوریم ، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷ ، هات ۳۲ بند ۱۳ ، هات ٥٠ بند ٥و بند ٦ ، هات ٥١ بند ۸ مانثرَنْ کسی است که مانثرَ یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را ازسخن ودستور وفرمان خداوندی آگاه میسازد، بعبارت دیگر مانثرن پیغمبر است. وخشورایران ،زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خودرا مانثرن(= پیغمبر) میخواند واز سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند.

در اینجا یاد آور میشویم که لغت وخشور (در پهلوی وخشوَرْ vaxšvar بفتح واو دوم وراء زده) یعنی پیغمبر :

بگفتار وخشور خودراه جوی دل از تیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)

این واژه نیز مانند مانثرن دارای واژه ایست بمعنی گفتار و سخن ، چه وخشَ vaxsha بمعنی گفتار و سخن است ، چنانکه در پارهٔ ۱٥ از نوزدهمین فرگرد وندیداد آمده ، از مصدر وَچْ vac گفتن و جزء دوم که وَرْ باشد همان واژهٔ « بر » میباشد که در اوستا و فُرس هخامنشی « بَرَ » bara یعنی برنده‌ازمصدر bar بردن‌است.

نگاه کنید به : Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;
Neupers.Schriftsprache von P. Horn,im Grundriss der Iran. Philol. 1 B. 2 Abt. S. 188.

اینچنین وخشو برندهٔ گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی را بمردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶ نگاه کنید .

۷ - گروانیدن ([illegible]) = وَرْ [illegible] . var یعنی بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژهٔ « باور » در فارسی بساید با واژهٔ اوستائی وَرْ [illegible] var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۸- زیانکار = خرَفْستر [illegible] . xrafstra در هات۳٤ بند ۵ و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان وجانداران زیان رسان آمده.در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانندگاتها از برای زیانکاران و چادرنشینان وبیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین مزدیسنان دشمنی‌ورزند وازراه راست دور باشند وبکشت وبرز و پرورش چارپایان نپردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ پارهٔ ۲،از این گذشته در سراسر اوستا خرَفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته، بـویژه جانوران خُرد چون حشره و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده‌است و بمعنی جانوران زیانکار چون مار و کژدم ومور وزنبور وجز آن گرفته شده است.بگفتار خرفستر در جلد دوم یسنا ،گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش نخست ، تهران ۱۳۲٦ بگفتار خرفستر ص۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹ - زبـان = هیزُو [illegible] . hizû در گـزارش پهلوی هـوزوان [illegible] huzvân دربرهان قاطع هزوان بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زبان یاد گردیده است . بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ۵۱ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – بخشایش، دهش = داه dâh در گزارش پهلوی دهشن از مصدر دا dâ دادن، بخشودن، که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۲ – واژه ای که به « پایدار » گردانیدیم درمتن درگایو darəgâyu آمده، ازمصدر درَج draǰ پاییدن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ – گفتار = اوخذَ uxdha. بویژه گفتار ایزدی و دستور آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وچ vac گفتن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴ – درست = ارشوَ ərəshva صفت است. ارش ərəs نیز بمعنی راست ودرست جداگانه وبساهم باواژه‌های دیگر ترکیب یافته، درگاتها بسیار آمده ودرهمه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست» آورده شده است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ – نیرومند = اَئوجَنگهونت aoǰanhvant (در تأنیث اَئوجَنگهوَیتی aoǰanhvaitî) صفت است یعنی پرزور و زبردست وتوانا ازواژهٔ اَئوجَنگه aoǰanh، زور، توانائی، نیرو. درگاتها اَئوگَنگه aoganh چنانکه دربند ۱۰ ازهات ۲۹، بیادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژهٔ پناه = رَفنَنگه rafənanh در یادداشت شمارهٔ ٤ ازنخستین بند همین هات سخن داشتیم، دربند ۸ از هات ۴۳ نیز واژهٔ پناه باصفت نیرومند یکجا آمده است.

٦ – ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دوا شنگه dvaêshanh (دربخشهای دیگر اوستا تبَشَنگه tbaêshanh تبَش tbaêsha یعنی دشمنی وبدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن

دَیبیشوَنت daibishvant (در بخشهای دیگر اوستا تَبَئشوَنت tbaêshvant) یعنی بدخواه، یادشمن، این واژه‌ها ازمصدر دَیبیش daibish (در بخشهای دیگر اوستا تبیش tbish = تبَئش tbaêsh) درآمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی کردن و آزردن است، درپهلوی بِشیتن bêshîtan ، بواژهٔ مُغوتبیش moghu tbish مُغ آزارکه درپارهٔ ۷ از یسنا ٦٥ آمده در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۷ — چیرشدن ( ) = تر tar چیره شدن شکست دادن، برانداختن. تبَئشوُ تَئوروَنْ tbaêshô-taurvan درپاره ۱۷ ازیسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده ، شکست دهنده دشمنی ، همچنین تَرُو تبَئشَنگه tarô tbaêshanh در پاره ٤۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده . دربارهٔ نام ویسپَ تئوروَئیری یا vîspa taurvairî که در پارهٔ ۱٤۲ ازفروردین یشت یادگردیده بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۸ نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ — پاداش = اَشی ashi در یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٤ گذشت .

۲ — آبادی = آیپتَ âyapta ، دریادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ گذشت .

۳ — خواهش = ایش îsh ، دربند ۹ ازهمین ها ت نیز آمده ، در گزارش پهلوی (= زند) خواهشن ، ازمصدر ایش ish در یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است .

٤ — پادشاه = خشَیَه xshaya ازمصدر خشی xshi که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی کردن است .

خشَیه در گزارش پهلوی همین بند به پاتَخشاه pâtaxshâh
گردانیده شده . درفروردین یشت پارهٔ ۱۸ نیزواژهٔ خشَیه آمده است ، نام خشَیارشَن
xshayârshan چهارمین پـاد شاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ از همین واژه
واز اَرشَن arshan است که دراوستا بمعنی مردو نرویل یا پهلوان
بسیار آمده است. خشَیارشَن (خشیارشا) یعنی در میان پادشـاهان دلیر یا در میان
شهریاران یل و پهلوان منش. دربارهٔ آرشَن arshan کهجداگانهازنامهاست بیادداشت
شمارهٔ ٤ ازبند ۱۸ ازهات٤٤ نگاه کنید .

۵ - پیغمبر = ماثهرَن mathran بیادداشت‌شمارهٔ٦ازبنده
نگاه کنید .

٦ - سرود ستایش : در متن سرویم srəvîm آمده از مصدر
سرو sru که در یـاد داشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ گفتیم بمعنی سرودن
و خواندن وشنودن است .گزارنـدگـان اوستا درین واژه و در واژهٔ پس از آن ،
اختلاف کرده‌اند. بارتولومه Bartholomae آن را Sravay (=)
نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷ - واژه ای کـه روا کند آوردیـم بجای آرادَنگـه
ârâdanh میباشد بمعنی گسترانده . نگاه کنید به :
Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

هشتمین بند

۱ - بهتر = وهیشتَ vahišta (در تأنیث و هیشتا
) صفت تفضیلی است از واژه وَنـگهو
vanhu کهدرفارسی وه یا به گوییم،خودواژهٔوهیشتَ
نیز درفارسی بجای‌مانده و آن واژهٔ بهشت است که درپهلوی وهیشت
گویند،دراوستابساصفت‌وهیشتَباواژهٔانگهو anhu آمده کهدریادداشت
شمارهٔ٤ ازبند۲ گفتیم بمعنی جهان وزندگی است،ازاین صفت وموصوف : بهتر جهان
یابهتر زندگی ، بهشت اراده میشود چنانکه درخودگاتهـا درهات ٤٤ بند۲ همچنین

ازواژهٔ آنگهو anhu باصفت اَچیشتَ acista :
بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده
ودرخود گاتها درهات ۳۰ بند٤، بیادداشت شمارهٔ٦ از آن بند نگاه کنید وهمین صفت
است که درواژهٔ اردیبهشت دیده میشود : ارد بجای اَشَ asha وبهشت
بجای وهیشتَ vahista است، ازامشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم

۲ - همکام = هَزَئوشَ ha-zaosha ، بااین صفت در
بند۷ ازهات۲۹ودربند۲۰ ازهات۵۱ و بسا در بخشهای دیگر اوستا نیز برمیخوریم. واژهٔ
همکام که درشاهنامه بکاررفته : دلارام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی
دُرست معنی واژهٔ اوستایی هَزَئوشَ میباشد چه هَ ha وهَنْ
han و هـام ham ( ) با واژهٔ «هم» فـارسی یکی است؛ زَئوشَ
zaosha که خود جداگـانه درگاتها و در بخشهای دیگر اوستا
بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه درگاتها : هات ۳۳
بند ۲ وبند ۱۰ ، هات ٤۷ بند ٥ ، هات ٤۸ بند ٤ و دربخشهای دیگر اوستا : فرگرد
۲وندیداد پارهٔ ۱۱، کردهٔ ١٤ ویسپرد پارهٔ۲، زامیادیشت پارهٔ۸۲، زَئوشْ
zaoshدراوستا ودَئوشْ daush درفرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن و پسندیدن وخوش
داشتن است. زوش zush یعنی نغزوخوش ودلربا؛ زوشتَ
zusta نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند ونازنین. دُوشارم در
پهلوی یعنی آسایش بخش وخوشی دهنده یاموافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی
دوستی ومهراست، مرکب است از واژهٔ دوش = زَئوشْ zaosh = دئوش daush
و آرَم â-ram، رَمْ ram دراوستا یعنی آسایدن وباجزء آ :
آرَم â-ram در فارسی آرامیدن شده است . دَئوشتَر daushtar درفرس هخامنشی
یعنی دوست، همین واژه است که درفارسی دوست شده است.

۳ - خواهان = واٰئونوش vâunus اسم فاعل است ازمصدر
وَنْ van خواستن ، خواهشداشتن و پـاس حرمت داشتن؛ برابرواژهٔ

لاتین venerârî که در فرانسه vénerer شده است . وَنْ van نیز در اوستا بمعنی چیره شدن ودست یافتن وشکست‌دادن‌است ، باین معنی‌در گاتهاباآن‌برخواهیم خورد ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۴ – فـر شوشتر در گـاتها فِرَشَئُوشْتَرَ [illegible] . Fərashaoštra در جا های دیگر اوستا فْرَشَئُشْتَرَ [illegible] . Frashaoštra برادر جاماسب و وزیر کی‌گشتاسب است،ازاو جداگانه سخن داشتیم.

۵ – دلیر = نر [illegible] nar در فـارسی نیز نر گوییم ، دراوستا بمعنی مرد برابر زن ونیز بمعنی دلیر و یل وپهلوان است و بساهم بمعنی «کس» بکاررفته و باین معنی اخیر بهیئت نا [illegible] nâ بسیار آمده چنانکه دربند۱۰ازهات۳۲ ودربند ۳ و بند۱٤ ازهات ٤۳ وبند ۱۰ ازهات ٤٦ وجز آن .

۶ – آن = ایت [illegible] ît : ای «[illegible]» î ضمیر اشاره و اسم اشاره است،درصرف‌واژه، ایت [illegible] ît ؛ ایم [illegible] îm ؛ ایش [illegible] îsh میشود،درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند٦ ، هات۳۱ بند ۱۸؛ هات ۳۲ بند ۱۳؛ هات٤٦ بند۲۱؛ هات۵۱ بند۱۲ ؛ هات ۵۳ بند۵ وجز آن یعنی آن ، این ، ایشان، دربند۸ ازهات٤۵ زیت zît ازهمین واژه و زی [illegible] zî ساخته شده‌است.

۷ – بخشیدن ([illegible]) از مصدر را [illegible] râ، ازهمین بنیاد است رانـی [illegible] râti و رائیتی [illegible] râiti و راتا [illegible] rātā که دراوستا بمعنی دهش وبخشش بسیار آمده،در پهلوی راتیه [illegible] ودر فارسی رادی گوییم .

ببین رادی آنکه که بی‌دردوخشم ببخشی نداری بپاداش چشم (اسدی‌طوسی)

راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبه جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص۲۸۱ نگاه کنید .

۸ – همواره ، همیشه (همه) = ویسپَ [illegible] vîspa بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده ، نگاه کنید . جاودان = یو [illegible] yu

بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ۱ از هات ٥۳ نگاه کنید .

نهمین بند

۱ – نیکی = یانَ . yâna ،درفرس‌هخامنشی یان yân همچنین در اوستـا یانَ . yana آمده چنانکه دردین یشت پارهٔ ٦، در اوستابسیار باین واژه بر میخوریم،درگزارش پهلوی چند باربجای آن یان آورده شده و چند بار دیگر نو کیه nêvakîh ،نکویی.یانیه . yânya یعنی‌نیکی رسان،نکویی بخش . درهرجای‌اوستاکه واژهٔ یانَ آمده معنی‌نیکی‌ونکویی ودستگیری وبخشایش یالطف ومساعدت ومرحمت از آن برمیآید ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۹ و یسنا ٦٥ پاره ۱۱ و جز آن. واژهٔ یان که در فـرهنگها بمعنی هذیان گـرفته شده و بشعر فرّخی گواه آورده شده : باسخن توهمه سخنها یان است با هنرتوهمه هنر هابیکار باید همان واژه اوستایی باشد هر چند کـه معنی مخالف بآن داده شده اما معنی دومی که باین واژه داده اند : « وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود یان میگویند ودر عربی کشف خوانند » تااندازهٔ یاد آور معنی اصلی این‌واژه است.

این نیکی یا نکویی در این بند ، همان منش نیک است که در بند پیش داشتن آن آرزو شده است .

۲ – بهتر منش همان وُهومَنَنگه . vohu manaṅh میباشد ، دراینجاباصفت تفضیلی وَهیشتَ . که دریادداشت‌شمارهٔ ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای وُ هوvohu یا وَنگهو van hu به ، نیك .

۳ – آزَردن(.)=زَرْ . zar ،درمهریشت پاره ٤۷ و در سروش یشت هادُخت پارهٔ ٥ نیز آمـده بمعنی آزردن و رنجانیدن باجزء آ : â zar در فروردین‌یشت پاره۳۰ آمده است،همین واژه‌است که درفارسی آزاردن و آزَردن گوییم و در پهلوی آزارتن

۴ – کوشیدن (.) = یَت . yat ، درگاتها همین یکبار امـا در جا های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پارهٔ ٦ ؛

ویسپرد کردهٔ ۱۱ پارهٔ ۳؛ وندیداد فرگرد ۲۱ پارهٔ ۲؛ مهریشت پارهٔ ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شتافتن ورسیدن. دریسنا ۵۷ پارهٔ ۲۹ و آبان‌یشت‌پاره۶۵ باجزءفرا: فرایَت frâ-yat آمده‌بمعنی‌فرارسیدن بواژهٔ ابی‌یستا abi-yas-tâ کوشش دریادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بنده ازهات ۵۳ نگاه کنید.

۵ – ستایش = ستوت stûṯ در گزارش پهلوی نیز ستایشن از مصدر ستو stu، درپهلوی ستوتن ودرفارسی ستودن گوییم. بیادداشت شماره ۵ ازبند۱ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۶ – واژه ای که به پیش آوردن گردانیدیم در متن دَسَم آمده، دربخشهای دیگر اوستا، چنانکه‌دریسنا۱۱ پاره۹دَسْمَ dasəma آمده ازمصدر دا dâ دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره۷ ازبند۲ همین هات گذشت.

۷ – آرزو یا خواهش و کام = ایش îsh بیادداشت، شماره۳ از بند۷ نگاه کنید.

۸ – زودتر = زویشتیه zəvîstya صفت تفضیلی‌است: زودتر، تندتر، چست‌تر، چالاکتر، ازمصدر زو zu شتابیدن، زود بجای آوردن. ازهمین بنیاد است زود درفارسی، دربند۹ ازهات ۴۶ و دربند۷ از هات۵۰ نیز باین صفت برمیخوریم همچنین درجاهای دیگر اوستا؛ چنانکه درفروردین‌یشت پارهٔ ۲۱ بمعنی زود تر سازنده و چست‌تر بجا آورنده است، باواژهٔ زَئوش zaosh که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۸ گذشت،پیوندی ندارد. نگاه کنید به: Altir. Wörterb. von Barthol. Sp. 1691 برخی‌ازدانشمندان صفت زویشتیه را از واژهٔ زاور zâvar دانسته اند که بمعنی زور دراوستا بسیارآمده اینچنین زویشتیه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانیروتر.

۹ – سود = سَوَنگه savanh در پهلوی سوت

ودرفارسی سودگوییم، ازمصدر سو su سودبخشیدن.بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

واژهٔ کشور = خَشتهرَ xshathra دریادداشت‌شمارهٔ ۴ ازبند۳ ازهمین‌هات‌سخن داشتیم.

دهمین بند

۱ – دانا یاهوشیار وبینا = داتَهِ dâtha در هات ۳۲بند ۱۰ و هات ٤٦ بند ۱۵ وبند ۱۷ وهات ۵۰ بند۲ وهات ۵۱ بند ۵ نیز آمده است ازمصدر دی dî دیدن، نگریستن نگاه کردن .بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۲ – سزاوار = اِرِتهوَ ərəthva درخور، برازنده دربند ۱۲ ازهات ٤٦ نیز آمده .

۳ – شناختن، دانستن، آگاه بودن = وید vid، دراین بند دوبـار آمده : ؛ بیادداشت شماره ۷ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۴ – واژه ای که به « یافتن » گردانیدیم = آپَنَ âpana جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است، از مصدر آپْ ap که در اوستا بسیار آمده و در گاتها در هات ۳۳ بند ۵ بآن برمیخوریم،درگزارش پهلوی ایافتن یافتن، ازهمین بنیاد است یافتن .

آپَنَ âpana اسم است بمعنی یابندگی ، از این واژه یافتن آرزو یارسیدن بمقصود اراده شده است .

۵ – کام = کامَ kâma در فرس هخامنشی نیزکامَ kâma در پهلوی‌کامك ، درفارسی‌کام وکامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کا kâ کامخواستن ،آرزوکردن ،آموزش خواستن، چنانکه دربند ۶ از هات ۳۳ آمده ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ٤٤ بمصدر کن kan نیز نگاه کنید .

۶ — واژه ای که به رواکردن گردانیدیم درمتن پرن [illegible] parəna آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پر [illegible] par که بمعنی پرکردن و انباردن و انباشتن است. بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ٤٤ نگاه کنید .

پیداست که این مصدر باواژهٔ کام ، بمعنی کامرواکردن وکامیاب کردن است .

۷ — رستگاری: بجای آن خورَیتهیَه [illegible] xᵛaraithya آمده واین واژه صفت است، دربنیاد آن اختلاف کرده‌اند « رستگاری » معنی ای است که نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسی تاراپور والا Taraporewala برگزیده‌است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸ — سخن یا گفتار = سرَونگه [illegible] sravanh ، بسا این واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و گویشها، درگزارش پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب [illegible] آمده است؛ درهات ۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳٤ بند ۱۵ و جز آن بااین واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی وستایش و نماز و درود هم آمده است . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۹ — خواهش : بجای آن [illegible] از مصدر وَن [illegible] van که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است .

۱۰ — شما = خشمَ [illegible] xshma و نیز در اوستا یوشمَ [illegible] yûshma آمده ، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱ — کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = اَسونَ [illegible] جز همین یکبار دراوستایی که امروزه در دست است بااین واژه برنمیخوریم .

یازدهمین بند

۱ — راستی = اَشَ [illegible] asha ؛ منش نیك = وُهومَننگه [illegible] vohu manaňh

همسان است که در آغاز بند پیش یاد شده است.

۲ – جاودان = یوِئتات [illegible] yavaêtât ، یادداشت شماره ۸ از بند ۸ همین هات نیز نگاه کنید.

۳ – نگاهداشتن، پساییدن ([illegible]) = پا [illegible] Pâ باجزء نی: نی پا [illegible] ni-pâ ، در بند ۱۰ از هات ۴۹ نیز آمده، در گزارش پهلوی (=زند) پاییتن [illegible] ، همچنین پا pâ بمعنی بازداشتن است چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بند های ۴ و ۸ از هات ٤٦، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۰ از هات ٤٤ نگاه کنید.

۴ – بجای خرد، مَینیو [illegible] mainyu آمده، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ – آموزانیدن ([illegible] ... [illegible]) = ساوَنگه [illegible] sâṅh، در اینجا باجزء فرا [illegible] (فرو [illegible]) آمده چنانکه در بند ٦ از هات ٤٥. در بند ۱۲ از هات ٣٤: [illegible] sîshâ ودر بند ۳ از هات ۴۳ [illegible] sîshôit آمده، در گزارش پهلوی آموختن [illegible] ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ٣٤ و یادداشت شماره ٦ از بند ۳ از هات ۴۳ نگاه کنید. این واژه را نیز میتوان بمعنی الهام کردن گرفت.

٦ – دهان = اِاِ آوَنگه [illegible] əəâṅh ، در بند ۳ از هات ۳۱ آوَنگه [illegible] âṅh آمده، در گزارش پهلوی دهان [illegible] (= [illegible] pumman فم در هزوارش)، اِاِ آوَنگه = اِاِ آه [illegible] ə əâh ؛ آوَنگه [illegible] âṅh = آه [illegible] âh. آه âh نیز در اوستا بمعنی نشستن است چنانکه در ارت یشت پاره ۱۰ و ۱۱ و جز آن.

۷ – آگاهانیدن، گفتن ([illegible]) = وَچ [illegible] vac، در گزارش پهلوی گفتن [illegible] ، وَچ وواچ [illegible] نیز در اوستا سخن و گفتار و گویش وسرودی است که آهسته برزبان رانند یا زمزمه کنند. ازهمین بنیاد است

وَچَنْگه vačanh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند۳ وهات۳۲ بنده وجز آن .

وَچَهینَ vačahina که درفرگردچهارم وندیداد درپارهٔ ۲ آمده، مهر وپیمان زبانی است یامعاهدهٔ که فقط باگفتار یاقول باشد .

واژه‌هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است،از آنهاست آوا و آواز و آوازه وگواژ وگواژه که بمعنی نکوهش وسرزنش گرفته اند،همچنین واژه های باج وباژ و واچ و واژ و باژ

پرستندهٔ آذر زردهُشت همیرفت باباژ وبرسم بمشت (فردوسی)

لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه ولفظ، همان واژهٔ اوستایی وَچَنْگه میباشد . دریادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ همین هات گفتیم کـه واژهٔ اوخذَ uxdha بمعنی گفتار ازمصدر وَچْ vač گفتن ، در آمده است .

۸ – نخستین = پئوُ اوریَـه paourya درگـاتهـا ، در بخشهای دیگـر اوستا پئوئیریَـه paoirya ، در فُرس هخامنشی پَرووِیه paruviya ، صفت است یعنی نخستین . بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۳ ازهمین هات نگاه کنید .

۹ – جهان ، زندگی، هستی = آنگهو anhu ،دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۲ همین هات گذشت .

۱۰ – چگونـه = یـائیش آ yâiš â ، همین یکبـار دراوستا آمده،نگاه کنیدبه : Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ – بودن ( ) = بُو bû ،درفرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن (در هُزوارش یهوتن) درفارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند۱۰ و هات ٤٥ بند ۷ و هات۳۰ بند ۱۰ باجزء اوُ avô آمده، درجاهای دیگر اوستابسیار بکاررفته‌است .

(اهنودگات : یسنا، هات ۲۹)

نخستین بند

۱ - گِله کردن ( ) = گَـرِزْ garəz ، در هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ٤٦ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی گرزیتن garzîtan ، از همین بنیاد است گِله در فارسی و گذشته ازاین، واژه های گرزیدن که در فرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده و گرزش (بفتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم و دادخواهی و تضرّع و زاری نزدیک تر بهیئت قدیم اند . خسروانی گفت :

بده دادِ من زان لبانت و گرنه سوی خواجه خواهم شد از تو بگرزش (فرهنگ اسدی)

شمس فخری گفته :

مگـر سر گرانـی گرزش تواند که بردارد ازمملکت رسم گرزش

چنانکه ازاین شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَـرِزْ اوستایی است یعنی گِله کردن و دادخواهی کردن .

۲ - گوشورون = گِئوش اوروَنْ gēuš urvan

۳ - آفـریـدن ( ) = ثهوَرِسْ thvarəs . درگزارش پهلوی (=زند) بریتن brîtan (بریدن)، ازاین واژه آفریدن و به پیکر هستی در آوردن اراده شده است. بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ همین هات نیز نگاه کنید .

۵ - ساختن( ) = تَشْ tash در پهلوی تاشیتن tâshîtan ، ازهمین بنیاد است واژهٔ تَش یا تیشه کـه در اوستا تَشَ tasha آمده چنانکه در فرگرد ١٤ وندیداد پارهٔ ۷ . تَشْ که بمعنی

بریدن و تراشیدن وساختن است مانند واژه تهوَرِش بمعنی آفریدن وپدید آوردن بکار رفته است .

۵ - خشم : در گاتها اَئِشِم aêshəma ، در بخشهای دیگر اوستا اَئِشَم aêshma ، درپهلوی اِشم و درفارسی خشم گوییم. بساهم درجاهای دیگر خشم دیوی است ، چنانکه در بند ۲ از همین هات و دربند ٦ ازهات ۳۰ وبند۱۲ ازهات ٤۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پر آسیب ترین دیوها دانسته شده است.نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

٦ - ستم = هَزَنگه hazanh ، درگزارش پهلوی ستهمک stahmak (ستم) . دربند۱۲ ازهات ۳۳و بند ٤ از هات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده ازمصدر هَزْ haz یعنی دست یافتن، از آنِ خودساختن، گرفتار کردن. بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۱۰ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - بجای سنگدل ، رِمَ rəma آمده ، در هات ٤۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم.درهات٤۹بند٤ رامَ râma آمده،هردودرگزارش پهلوی اَرِیشْک arishk (رشك = حسد) شده . یوستی Justi واژهٔ رمیدن را درفارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254
همچنین اشپیگل . Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206

رِمَ rəma دربند ۱ ازهات ۲۹ دروزن شعرزیادتی است، ناگزیراصلاتوضیحی بوده پس از آن جزء متن پنداشته شده است .

۸ - درُشتی = دِرِشْ dərəs (= دَرِشْ darəsh)، درفرس هخامنشی دَرِشْ darsh بمعنی جرأت کردن وجسارت ورزیدن است .

هورن Horn واژهٔ «درشت» را درفارسی ازهمین بنیاد دانسته است :
Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552
نظر بواژهٔ دَرشْ darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دِرِش dərəsh را بمعنی گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، ازآنهاست دَرشی [اوستایی] darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی‌پروا ، زبردست، سخت. همیشه صفت واتَ [اوستایی] vâta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشت پارهٔ ۳۳ و پارهٔ ۳٤؛ اشتادیشت پاره ٥ و پاره ۷ ؛ یسنا ٤۲ پاره ۳ ؛ ویسپرد کرده ۷ پاره٤ ، بهمین معنی است دَرْشیتَ [اوستایی] darshita دریسنا٥۷ پاره۱۱ ودَرْشیو [اوستایی] darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرِشوَن [اوستایی] darəshvan یعنی ستم پیشه، در تیریشت پارهٔ ٥ آمده . دَرشی‌درو [اوستایی] darshi dru که درپاره ۲۰ ازیسنا۳وبسا درجاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است. بنخستین جلد یسنا ص ۱۳٦ نگاه کنید . دَرشی‌کَئیریَه [اوستایی] darshi kairya(دَرشی‌کَـرَ [اوستایی] darshi kara)یعنی گستاخ در زامیادیشت پاره ۷۲ آمده است .

۹ - زور = تِویش [اوستایی] tə̄vish در اینجا بمعنی زور است و واژهٔ تویشی [اوستایی] təvîshi که درگاتها بسیارآمده چنانکه درهات۳۳ بند۱۲؛ هات۳٤ بند۱۱ ؛ هات ٤۳ بند۱ ؛ هات ٤٥ بند۱؛ هات ٤۸ بند ٦ ؛ هات ٥۱ بند۷درگزارش پهلوی‌به‌توخشیشن [پهلوی] tuxshishn (کوشش)گردانیده شده و از برای توضیح گاهی نیروك [پهلوی] nêrôk (نیرو) وگاهی زور [پهلوی] افزوده شده است. توش‌که درفارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه اوستایی یکی است :

چو بگسست زنجیر بی‌توش گشت بیفتاد از آن درددو بیهوش گشت (فردوسی)

این واژه ازمصدر تو [اوستایی] tu در آمده‌که بمعنی توانستن است وخود

واژهٔ توانستن با واژهٔ «تو» tu یکی است . بیادداشت شماره ۲ ازبند۱۲ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰ – بستوه آوردن ( ) ازمصدر هی hi بستن ، بندکردن،چنانکه درپاره ۱۰۰ فروردین‌یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن وچارپا بگردونه بستن است . در اینجا باجزء آ : آهی âhi یعنی بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشاردادن ، ناچار ساختن . دربند ۱٦ ازهات ۳۲ واژهٔ نیزاز همین مصدر و بمعنی بازداشتن است.نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیتَ hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته‌و بسته شده؛ هیتُوهیزوَنگه hitô-hizvaňh که دریسنا ٦٥پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپَ Hitâspa که دررام یشت پاره۲۸ و درزامیادیشت پاره ٤۱آمده نام‌کسی است یعنی دارندهٔ اسب بسته شده (زین شده یابگردونه بسته شده.)

۱۱ – نگهبان = vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و ازآن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند. دردعای معروف « یتها اَهو وئیریه» زرتشت واستر یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده‌شده‌است. بنخستین جلد یسناگزارش نگارنده‌در صفحهٔ ۲۳۲ به‌پاره ۱۳ ازیسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲ – ایدون =آنها athâ ، درگزارش پهلوی (=زند)نیزایتون یعنی اینچنین .

۱۳ – نیکی: بجای‌واژهٔ وُهو vôhu = بهی

۱۴ – کشاورز : بجای آن واستریَه vastrya آمده،صفت است ازبرای آنچه ازکشت وورز و کاردهگانی است باکشاورز وبرزیگر.بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند آینده نگاه کنید .

۱۵ – ارزانی داشتن ( ) = سَند sand، در بند ۱۱ ازهات ۴۳ ودربند ۱۹ ازهات ۴۶ ودربند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن وانجام دادن وبجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

دومین بند

۱ – آنگاه اَدا adâ در فرس هخامنشی اَدَ ada، در بخشهای دیگر اوستا اَذَ adha، در گزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» و گاهی به «ایدون» گردانیده شده‌است.

۲ – آفریننده یا سازنده = تَشَن tashan از مصدر تَش tash که در یادداشت شمارهٔ ۴ از نخستین بند همین‌هات گذشت. بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ – پرسیدن ( ) = پَرِس parəs (= فْرَس fras)، درفرس هخامنشی نیز فرس fras، در پهلوی پورسیتن درفارسی پرسیدن، در گاتها بسیار آمده، درهات ۵۱ بند ۱۱ باجزء آ ودرهات ۴۷ بند ۳ وهات ۵۳ بند ۳ باجزء هام hąm بآن برمیخوریم. بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۶ ازهات ۳۳ نگاه کنید. فرَسَ frasa در بند ۱۳ ازهات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فِرَسا fərasâ در بندهای ۷ و ۹ ازهات ۴۳ و دربند ۱۳ ازهات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ – چگونه = کَتها kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ وهات ۴۶ بند ۱ وجز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، در گزارش پهلوی چیگون و گاهی کَتار katâr کدام، چه.

۵ – رد = رَتو ratu، درپهلوی رت ، درفارسی رد که بمعنی دانا وخردمند و خواجه گرفته شده:

یکی انجمن ساخت بابخردان هشیوار و کار آزموده ردان (فردوسی)

درگاتها رَتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است، چنانکه دراین بند ودربند ۶

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داورِ دادگاه (محکمه) ایزدی است، درروزشمار داوری بـا خود پیغمبر است چنانـکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پارهٔ ۲۶ از فرگرد ۵ واز پارهٔ ۷۱ از فرگرد ۷ وندیـداد بخوبی پیداست کـه رد بمعنی داور است. آهُو ahû در اوستا بیشتر بـا واژهٔ رَتو آمده اما در اینجا بجای آهُو ahû آهورَ ahura. آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است: سر و سرور وسردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژهٔ رتو ratu در گـاتها بمعنی داوری است، چنانـکه در بند ٦ از هات ٤۳،درجا های دیگر کم و بیش ازاین واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ ـ ۱۸۱ وبجلد دوم یسنا بگفتار ویسپرد و بجلد وندیداد بگفتار یادا فراه نگاه کنید.

٦ – خورش: بجـای این واژه واسترَ vâstra آمده،در هات۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ وبند٤؛ هات٤۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند١٤وجز آن بآن برمیخوریم. درگزارش پهلوی (= زند) همین واژه، واستر vâstr بکار رفته‌است، واسترَ بمعنی چراگاه وکشت‌زار وچمن است وآنچه ازبرای‌خورش مردمان وچارپایان بکار آید یاخواربار. دریادداشتهای شمارهٔ ۱۱ و ١٤ از بند پیش ازواژه‌های‌واسترَ vâstra و واستریَه vâstrya. سخن داشتیم.

هورن Horn گمان کرده، واژهٔ باسره که در فرهنگها یاد شده همان واستر اوستایی وپهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کِشت زار امیدش ز آب کام سیراب باد تـا که بود نام بـاسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی در واژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت ، بویژه که از برای واژهٔ باسره ریشه وبنیاد دیگری سراغ نداریم . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۷ – همچنین = هَدا در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ ، درجاهای دیگر اوستا هَذَ hadha . در بند ۱۷ ازهات ٤٦ و بند ٤ از هات ٥٠ نیز بآن برمیخوریم بمعنی « همانگاه » و « همانجا » و « باهم » نیز آمده است .

۸ – واژه‌ای که به‌نگهداری گردانیدیم درمتن گَئُودایَنْگه gao-dâyanh آمده ، بهمین واژه دربارهٔ ۱۱ازکردهٔ دوم ویسپرد هم برمیخوریم . گَئُودایو مرکب است از واژهٔ گَئُو (= چارپا) و دایَنْگه . از مصدردا dâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۲ از هات ۲۸ گفتیم کـه دا بمعنی نگهداری کـردن و پرستاری کـردن هم آمده است . در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vî : وی دا vî-dâ نیز بهمین معنی است . صفت گَئُودایَنْگه را میتوان بمعنی چارپا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچارپایان سودمند مراد است .

۹ – واژه ای که « بسزا » آوردیم بجای تهوَخشَنْگه thwaxshanh میباشد ، در گـزارش پهلوی این بند توخشاکیه tuxshâkîh و در بند های دیگر توخشاك tuxshâk ، این واژه از مصدر تهوَخْشْ thwaxsh درآمده که بمعنی کوشیدن‌است. واژه های تخشیدن‌وتخشا بمعنی کوشیدن و کوشا همان تهوَخْشْ وتهوَخشَنْگه‌اوستایی‌است.

۱۰ – تواند دادن ( ) از مصدر دا dâ دادن و خشی xshi توانستن آمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ازهات ۲۸ گذشت .

۱۱ – سردار ، سرور ، خدایگان = آهورَ ahura . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازهمین بند و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ – برگزیده : اوشتا ustâ (اوشتَ usta) اسم مفعول ازمصدروَس vas که بمعنی خواستن وخواهشداشتن و آرزو کردن است، درگاتها بسیار آمده چنانکه دربندهای ٤و ۸ و ۹ ازهمین هات ودرهات ۴۳ بندهای ۱و ۹ وجز آن . دربند۲ ازهات ۲۹ آمده: کی راشما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته ایدکه رد اوباشد .

۱۳ – واژهٔ دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژهٔ درِگوَنت drəgvant ( ) که درمتن آمده ، یعنی دروغمند از واژه دروگ drug (= دروج druǰ . درجا های دیگر اوستا این صفت دروَنت drvant (در تأنیث drvaiti)آمده، درپهلوی دروَند druvand ، بسابجای آن دروغپرست یا پیرودروغ آوردیم . واژهٔ دروند درفرهنگها هم یاد شده بمعنی بدمذهب وفاسق وبشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

درود از مـا بـه بهدین خردمند   که دور است ازره و آیین دُروند
(فرهنگ جهانگیری)

دُروند دراوستاازبرای گمراهان وپیروان آیین دروغین آمده وبسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر اَشَوَن . ashavan یا اشاوَن (اَشَوَنت . ashavant) یعنی راستی‌مند یاپیرو اَشَ asha دین راستین زرتشتی. درگزارش پهلوی اهروب ahrob، همین‌واژه است که دربرهان قاطع اهلبوب وبواژهٔ زند وپازند بمعنی بهشتی گرفته شده درمقابل دوزخی. این‌واژه باید اهلوب‌باشد، همچنین واژهٔ آشو بهمین معنی درفرهنگها یاد شده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید

۱۴ – باز داشتن یا برگردانیدن ودور داشتن ( ) = واداَیَه vâdâya از مصدر وَدْ vad (= وَذ vadh) که بمعنی رهبری کردن وکشیدن وبدربردن و راندن است چنانکه درگوش یشت پارهٔ ۱۸ ودررام یشت پارهٔ ۲۵ وجز آن . باجزاوپَ : upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ٤٤، وباجزء اوس : (=) us-vad ربودن وبدربردن است چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ وباجزء وی : vî-vad گردانیدن وگردش دادن است چنانکه در فرگرد ۸ وندیداد پارهٔ ١٦ .

سومین بند

۱ – پاسخ گفتن ( ) = مرو mrû گفتن، در گزارش پهلوی نیز گفتن . در اینجا ،چنانکه دربند ۲ از هات ۳۲ با جزء پَئیتی : paitî - mrû یعنی پاسخ گفتن، درگزارش پهلوی پسخون گفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۷ ازهات ۳۱ .

۲ – سردار = سَرِجَن sarəjan یاور، همین یکبار دراوستا آمده، درگزارش پهلوی سرداریه سرداری .

۳ – بی آزار = اَدوَاِشَنگه a-dvaêshañh ، در جا های دیگر اوستا اَتبَئِشَنگه a-tbaêshañh ، همان واژهٔ دوَاِشَنگه وتبَئِشَنگه میباشد که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٦ از هات ۲۸ گذشت وگفتیم بمعنی ستیزه ودشمنی و آزاراست ، دراینجا باحرف نفی «اَ» یعنی بی‌ستیزه یا بی آزار وبی گزند .

۴ – واژه ای که به « آنجا » گردانیدیم در متن اَوَئِشامْ avaêshəm آمده، مردمان جهان مراد است .

۵ – دریافتن = ویدویه viduyê (Inf.) ، در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ٤٤ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزء

وی: وی‌ویدویه vî-vîduyê بازشناختن و دریافتن ازمصدر وید vid که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه بودن و دانستن است .

۶ - زیردست = آدرَ âdra صفت است بمعنی خُرد (کوچك) زیردست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷ - درست = اِرِشْوَ ərəshva، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت .

۸ - رفتار کردن ( ) = شیو shyu ، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ ازهات ۲۸ گذشت .

۹ - واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم در متن آمده ازمصدر اَهْ ah : هستن، بودن . از این واژه کسانی کـه هستند یا آنانی که میباشند اراده شده است (درمیان کسان = درمیان مردمان)

۱۰- نیرومند تر = اَئوُجیشتَ aojista ، (در تأنیث اَئوُجیشتا) صفت تفضیلی است از واژهٔ اوگرَ ugra (درتأنیث اوگرا)، دربخشهای دیگر اوستا اوغرَ ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. درگزارش پهلوی چیر

۱۱- خواندن ( ) زَونْ zavan خوانش (استغاثه). بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری، پناه = کِرِدوشا kərədushâ ، نگاه کنید به .

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن ( ) = گَمْ gam (= جَسْ Jas)، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ - سُخن = سَخوار saxᵛâr ، در گزارش پهلوی نیز سخون در بند ۵ ازهات ۳۵ نیز بواژهٔ ساخون

sâxᵛan برمیخوریم که بمعنی سخن است ازمصدرسنگه .
sanh یعنی گفتن ، آگاهانیدن ، آموزانیدن . در فُرس هخامنشی تَهه thah ،در
گزارش پهلوی آموختن درهات ۳۱بند۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات۴۳بند
۶؛ هات ٤٤ بند۱ وبند ۹ ؛هات ٤٦ بند ۱۷بفعل سنگه برمیخوریم.
نگـاه کـنید بـه : Commentar über das Avesta von spiegel II B. S. 210;
Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

دراینجایادآور میشویم که واژهٔ سَنْگه‌درپارهٔ۷ازبیستمین‌فرگردوندیدادچندین
بار باجزء پَیْتی : paiti-sanh آمده بمعنی دفع بلاکردن
یا برگردانیدن آسیب وگزندی بانماز ونیایش ، ازهمین واژه است‌پاسخ درفارسی .
بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۳ - بهتر بیاد دارد یا بهتربیاددارنده = مَئیر یشتَ ،
mairišta ، صفت است ازمصدر مَرْ mar بیادداشتن ، چنانکه دربند
۱ازهات ۳۱ ودربند۱٤ ازهات ٤۳ آمده . مَرْ mar نیز بمعنی واج‌گرفتن وزمزمه
کردن است یعنی نماز ونیایشی‌را آهسته برزبان راندن و برشمردن ؛ باین معنی در
اوستا بسیار آمده است . در گزارش پهلوی اُشمُرتن oshmurtan
شمردن ؛ ازهمین بنیاد است واژهٔ بیمر(= بی+مر) و امار و اماره یا آمارو آماره
که بمعنی شمار وشماره است . لبیبی گوید :

اگرخواهی سپاهش را شماره برون باید شد از حد اماره (فرهنگ‌سروری)

مَرْ mar در اوستا چنانکه در فُرس هخامنشی ، نیز بمعنی
مردن‌است ، درپهلوی مورتن . بیادداشت‌شمارهٔ۶ همین بندنگاه‌کنید.

۴ - واژه هایی کـه به « پیش از این » و « پس ازاین » گردانیدیم در متن
پئیری‌چیتهیت pairiĉithit وآئیپی‌چیتهیت .

aipiċithit آمده، مرکب است از پئیری ... pairî : پیش (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۳٤ نگاه کنید) ، أئیپی ... aipi : پس، وواژهٔ چیت ... ċit که درفارسی چه گوئیم، درجاهای دیگر اوستا چیت ... ċit ودر فرس هخامنشی چی ċiy وجزء ایت ... it در جاهای دیگر اوستا ایت ... it که ازبرای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهمدیگر بکارمیرود. نگاه کنید به Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860:
Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309
این واژه ها را میتوان بمعنی « چه پیش وچه پس » یا « چه در گذشته و چه در آینده » گرفت .

۴ - ورزیدن (...) = وَرِز ... varəz، در پهلوی ورزیتن ... بمعنی کردن ، ساختن ، بجای آوردن، انجام‌دادن‌و گزاردن است . در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳ ؛ بند ۱۱ از هات ٤۳ ؛ بند ۱۹ از هات ٤٦ ؛ بند ۱۰ از هات ۵۰ ؛ بند ۱ از هات ۵۱ وجز آن بااین واژه بر میخوریم .

۵ - دیو = دَئِو ... daêva ، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت‌چنین نامیده میشده‌اند، از آن جداگانه سخن داشتیم .

٦ - مرد = مَشْیَه ... mashya ، همچنین در گاتها مَرِتَ ... marəta آمده ، در فُرس هخامنشی مرتیه martiya، درپهلوی مرتوم ... ، درفارسی مردم. صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی ونیست شدنی ، از مصدر مَرْ ... mar که دریادداشت‌شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن‌است. بیادداشت شماره ۸ ازبند ۷ و بواژه مَشَ ... masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱همین‌هات وازبرای واژه های دیگرازهمین بنیادبیادداشت‌شمارهٔ٤ ازبند۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید .

۷ - دادگستر بجای ویچیرَ ... vi-ċira آمـده ، همین واژه است که درفارسی وزیر گوییم ودر زبان عربی از فارسی گرفته شده است .
ویچیرَ(درتأنیث ویچیرا ... vi-ċirâ)صفت است بعنی تصمیم

گیرنده ، فتوی دهنده ، حکم کننده ، دانا ، بخرد ، ازمصدر چی či یعنی برگزیدن ، بازشناختن یاانتخاب کردن وامتیاز دادن. باجزء وی : وی چی vî-či ، دربند ۱۵ وبند ۱۷ ازهات ٤٦ آمده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده بسیار است. از آنهاست :

چیدن ، انجیدن ، گزیدن ، گزاردن ، گزارش ، گزاره ، و جر ، وجرگر، گزیدن . درپهلوی ویچیتن vičitan ، گزاردن درپهلوی ویچارتن vičârtan ، گزارش درپهلوی ویچاریشن vičârishn. گزارش و گزاره بمعنی تفسیر است . چون امروزه از واژهٔ وزیر معنی اصلی بر نمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. بواژه وی‌چیتَهِ vî-čitha دریادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

۸ - خواستن( ) = وَس vas ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید ، از برای واژهٔ « همچنان » بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - ما نیز بر آنیم : ازمصدر أه ah :هستن، بودن که دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ گذشت .

۱ - ایدون یا اینچنین = اَت at مانند واژهٔ اَتها athâ که دریادداشت شمارهٔ ۱۲ ازنخستین بند همین هات گذشت . درگزارش پهلوی ایتون شده‌وبساهم‌ترجمه‌نشده‌است.

پنجمین بند

۲ - برآنیم: درمتن ازمصدراَهْ ah :هستن، بودن.

۳ - دستِ‌بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، بیادداشت شماره ۳ ازنخستین بند ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - آفرین‌خواندن( ) = فری frî ستودن، خوشنود کردن وبمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن وآمُرزش خواستار

بودن وستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۴۹ وبسا درجاهای دیگراوستا باجزءآ: . نیزدراوستا بسیار آمده وازهمین بنیاد است آفرینَ . afrîna که در فارسی آفرین گوییم، چنانکه در گشتاسب یشت پارهٔ ۳، و آفریتی . âfrîti و آفریونَ . âfrivana و جز آن و از همین بنیاد است فریَه . frya یعنی دوست. بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ٤ ازهات ٤٣ وبجلدخرده اوستا ص ٢٤٤-٢٢٥ نیز نگاه کنید.

۵ – دراینجا مراد از « روان من»همان گوشورون یاروان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = . در بند ١٤ از هات ٣٤ و بند ٦ از هات ٤٤ وبند ١٩ از هات ٤٦ همچنین درپارهٔ ٣٧ از فرگرد۹وندیداد آمده ودرهمه جا اَزی . azi صفت گَئو آورده شده است، دریسنا٣٨ (هفت‌هات)پارهٔ ٥اَزی صفت آب آمده‌یا اینکه‌نام یك‌گونه مایع‌است؛ درگزارش پهلوی (=زند) همان پاره ازیسنا٣٨اَزیش . azîš (بخط اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده « خذوك » چنانکه میدانم‌خذوك=خدو یعنی آب دهان :

اوخدو انداخت برروی علی	افتخار هـر نبیّ و هر ولی
اوخدوانداخت برروئی که‌ماه	سجده آرد پیش‌اودرسجده گاه

(جلال‌الدین)

درفصل ٢١بند هش که هفده‌گونه مایع برشمرده شده درنخستین فقره آمده: « دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پُوس (پُس = جنین) پرورند » نریوسنگ Neriosangh دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه‌های اَزی azi وگَئو gao . را چنین گـردانیده : trivârshikî-gauh یعنی گاو سه ساله.

٦ – خواهش: . ،باواژهٔفرسا . fərasâ

یعنی پرسش که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ازهمین هات‌گذشت، پیوستگی ندارد.

فِرَسانگه fəra-sânh . درگاتها ودرجاهای دیگر اوستا فَرَسانگه fra-sânh . یعنی خواهش (التماس) ازمصدر سانگه sânh . یعنی فرمودن، آموزانیدن، چنانکه‌دربند۱۲ازهات ۳٤ وبند۳ ازهات ٤۳ وبند ۳ ازهات٤۸ وبند٦ ازهات ۵۰، وبا جزء آ دربند٤از هات ۳٤ وباجزء فرا ( )بمعنی‌آموزانیدن‌والهام‌کردن‌دربند ۱۱ازهات۲۸ودربند ٦ازهات ٤۵ آمده. ازهمین بُنیاد است ساسنا sâsnâ بمعنی آیین و آموزش و فرمان ودستور که در بند های ۷ و۸ ازهمین هات ودربند ۱۸ ازهات ۳۱ ودر بند ۳ ازهات ٤۸ ودربند ۹ ازهات ٤۹ آمده؛ ساستَر sâstar . دربند ۱ ازهات ٤٦ از برای فرمانگزار و حاکم ستمگر آمده؛ فرَساستَر fra-sâstar . که‌درپارهٔ۸۳ ازفروردین یشت آمده یعنی فرمانگزار یا سرور و مهتر . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید.

مصدر سانگه sânh . و سَنگه sanh . که دریادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ همین هات‌گذشت هردو درگزارش پهلوی به‌آموختن گردانیده شده، هردوهیئت ازیک ریشه وبنیاد است. بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند۷ ازهات ۳٤نگاه‌کنید.

۷ – برآن داشتن، وادارکردن ( )= دو du دربند ۱۰ ازهات ۳۱ بمعنی اصرارکردن وخود رنجه ساختن آمده است.

۸ – راست زندگی کننده = اِرِزِجی ərəzəjî در بند ۲ ازهات۵۰ ودربند۹ ازهات۵۳نیز آمده، مراد دینداری است‌که ازروی‌آیین مزدیسنا زیست‌کند. نخستین‌جزء‌این‌صفت اِرِز ərəz . یا اِرِش . ərəs بمعنی راست ودرست‌درگاتها بسیار آمده ودربند٦ ازهات ۲۸ ودربند۳ازهمین هات بواژهٔ اِرِشو ərəshva . برخوردیم،درجا های دیگراوستا

اَرِشْ . ars آمده . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید . جزء دوم این صفت ازمصدر جی . jĭ کـه درپهلوی زیویستن zîvistan و در فـارسی زیستن گـوییم درآمده است . از همین بنیاد است جیتی . jĭti یعنی زندگـی ونیز ازهمـین بنیاداست صفت جوَ . jva که دربند۷ ازهات ٥٤ آمده یعنی‌زنده، درپهلوی زیوندك zivandak ودرفرس هخامنشی جیو jĭva ، ازهمین‌واژه است جیوه که ژیوه هم گفته‌شده‌ومعرّب آن‌زیبق است.بیادداشت شمارهٔ ۹ازبند۳ازهات۳۰وبیادداشت‌شمارهٔ۲ازبند٤ازهات۳۰ نگاه‌کنید.همچنین‌واژهٔ گَـیَه . gaya بمعنی زندگی‌درخودگاتهابسیار آمده ، چنانـکه دربند٤ ازهات ۳۰ ودربند۱ ازهات ٤۳ و دربند۱۹ ازهات ٥۱ ،جی . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانـکه در فرگرد ۱٥ وندیداد پاره‌های ۱۳ــ۱٤ . همچنین جی jĭ دریسنا ۳۹ (هفت‌هات)پارهٔ۱ بمعنی پروراندن وجان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجـا یـاد آور میشویـم : گَـیَه مَرِتَنْ . gaya-marətan که درفارسی کیومرث گوییم در اوستا نخستین بشراست بجای آدم در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گَـیَه واز مصدر مَرْ . mar که در یـادداشت شمارهٔ ٦ از بند پیش گفتیم بمعنی مردن‌است.کیومرث یعنی زندهٔ درگذشتنی یاجانداری‌که مردنی است . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هـات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - شبان = فشویَنتْ . fshuyaṇt اسم فاعل است از فشو . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان‌پرورانیدن ، از گله پرستاری کردن ، از رمهٔ گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشویَنتْ در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیـز بر میخوریم ، همچنین پَسو . pasu و فشو fshu بمعنـی چارپای خانگی و جانور اهلـی است ، چنانـکه در بنـد ۱٥ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ٤٥ و در بند ۱ از هات ۵۰، درگزارش پهلوی به پاه pâh گـردانیده شده و بسا هـم بجای آن گـوسپند آورده شده . پَسو pasu در اوستا برابر است با واژهٔ لاتین pecus . از واژهٔ فشو fshu در فارسی واژهٔ شُبان (بضم شین) که چوپان نیز گوییم بجا مانده است ، درپهلوی شوپان . دراینجا یادآور میشویم که افتادن حرف فـاء اوستایی ازسر واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشَرِم fsharəma . درپاره‌های ۹ــ۱۱ ازفرگرد ۱۵ وندیداد که درپهلوی ( ) ودرفارسی شرم شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه هـای فارسی چون خشَپ xshap . کـه در پهلوی ( ) شپ و شب شده ، وخشَتهر xshathra . درپهلوی شَتْر درفارسی شهروجز آن.

۱۰ — دروغپرست = درِ گوَنت dragvant ، یادداشت شمارهٔ۳ ازبند۲ همین‌هات نگاه کنید .

۱۱ — آسیب = فرَجیائیتی . fra-jyâiti: آسیب ، گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، ازمصدر جیا . jyâ :پیرشدن ، کاهیدن ناتوان‌گردیدن . همچنین جیا Jyâ در اوستا بمعنی زِه (زِه‌کمان) آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و ۱۲۸ .

ششمین بند

۱ — آیین یادستور وداوری دربند ۹ ازهات ٤٨ نیز آمده = وَفو vafu ازمصدر وَف . vaf که دریادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت .

۲ — خودگفت = . : ə ضمیر است یعنی خـود (خویش) از بنیاد آ . a : من خود ، توخود ، او خود . از همین بنیاد است واژهٔ اَس‌چیت . asčit در بند ۱۸ از هـات ٤٦ : من خـود نویـد میدهم . نگـاه کنید بـه: Awestalitteratur von Geldner , im Grundriss der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 11

گفتن = وَچ vaě ،در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت .

۳ – فرزانگی ، بخردی ، دانایی = ویانا vyânâ ،درگزارش پهلوی (زند) ویچاریشن vičârishn (= گزارش) بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است، دربند ۷ ازهات ٤٤ نیز بهمین واژه برمیخوریم ودر آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت amat vindênêt «که داند».
ریشهٔ واژهٔ ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا yâ باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : vî-yâ ، یاâyâ با جزء اَپَ apa درپارهٔ ۵۷ ازبهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و باجزء اوپَ upa در پارهٔ ۳۳ ازتیریشت آمده یعنی رسیدن .

۴ – یافتن = وید vid (بارتولومه در فرهنگ خود وَئِد vaêd نوشته) یعنی جستن ، پیداکردن ، پدید آوردن ، بدست آوردن ، گرفتن ، یافتن ، رسیدن. در پهلوی وینداتن vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ ودربند ۱ ازهات ۴۹ ودربند ۵ ازهات ۵۱ نیز آمده وباجزء فرا: frâ-vid ، در بند ۱۱ از هات ٤٤ بآن برمیخوریم . همچنین از واژهٔ ویدvid دربند ٦ ازهات ۵۱ ودربند ٤ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته وچاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. دراینجا ویستَ vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یاپیدا شده و پدیدگشته . در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن ودریافتن است درهمین بند ٦ ازهات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته :

vîdvanh ویـدوَنگه و به شناس گردانیدیم . اسم مفعول آن نیز ویستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده دربند ۸ از همین‌هات و در بند۲ ازهات ٤٨ ودربند۱ ازهات ۵۰ بکاررفته است. یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند۱۰ همین هات نیز نگاه کنید .

۵ – ونـه = نَیْدا naêdâ ، دربخشهای دیگـر اوستا نَیْذَ naêdha ، دربند۲ ازهات ٤۵ ودربند۲ ازهات٤۹نیز آمده.درگزارش پهلوی‌هم به«ونه»گردانیده شده‌است.

٦ – از واژهٔ سردار یاخدایگان وخواجه و بـزرگ واز واژهٔ ردکه در متن اَهو ahû ورَتو ratu آمده دریادداشت شمارهٔ۵ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم .

۷ – بدرستی = اَشات چیت ashât-čît ازروی‌راستی ودرستی ، آنچنان‌که برابراست باداد وآیین ایزدی، ازروی اَشَ asha پاکی وپارسایی و دین راستین .

۸ – چه =زی zi درپهلوی نیز چیه وبساهم درگزارش پهلوی ترجمه نشده‌است .

۹ – آفریدگار = تهوَرِشتَرْ thwôrəstar از مصدر تهوَرِسْ thwarəs که در یادداشت شمارهٔ ۳ از نخستین بندهمین هات‌گفتیم بمعنی بریدن است و ازآن معنی آفریدن وپدید آوردن اراده میشود .

۱۰ – ساختن = تَش tash،یادداشت‌شمارهٔ ٤ ازنخستین‌بند نگاه‌کنید و از برای واژهٔ برزیگر یاکشاورز بیادداشت شمارهٔ ٤ از همان بند نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ – سُخن = مانتهرَ mąthra .بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند۵ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید

۲ - افزونی : آزُوتی ... âzûti (= آزوئیتی ... âzûiti) ، دربند ۵ ازهات ٤۹ نیز آمده،دربخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم چنانکه در یسنا ۱٦ پارهٔ ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۲ و دریسنا ٦۸ پارهٔ ۲ و در رشن‌یشت درپاره‌های ۳ـ٤ و در فرگرد ۹ وندیداد در پاره های ۵۳ ـ ۵۷ ودرفرگرد ۱۳ پارهٔ ۲۸ ودرپاره‌های ۵۲ـ۵٦ ازهمان فرگرد.

بـواژهٔ آزوئیتی دا ... azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در مهریشت پـارهٔ ٦۵ بـرمیخوریم . آزوتی درگـزارش پهلوی (زند) بسا به چرپیه ... čarpîh (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه ... awzûn-kîh (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات)، درپارهٔ ۸ ازیسنا ۱٦ که درپارهٔ ۸ ازیسنا ٦۸ تکرارشده، همچنین در پارهٔ ۲ از یسنا ٦۸ و در پارهٔ ۲۸ از فرگرد ۱۳ وندیداد آزوتی باواژهٔ خشویذَ ... xshvîdha که‌بمعنی شیراست‌یکجا آمده‌است . خشویذَ یا خشوید ... xshvîd در گـزارش پهلوی بـه شیرینیه ... shîrînîh (شیرینی)گردانیده شده‌است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی âzûti با واژهٔ خشوید xshvid یکجا آمده وبمعنی فراوانی گرفتیم. دراینجا یادآورمیشویم که واژهٔ شیرین وشیرینی ازواژهٔ شیر درآمده است .

آزوتی اصلا بمعنی چربی است اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده میشود در مقابل خشویذَ ،چیزی آشامیدنی وروان .

آزوتی بسا باواژهٔ ایژا ... îzâ آمده ، چنانکه درگاتها در هات ٤۹ بند ۵ و درجا های دیگر اوستا : در پاره های ۵۳ ـ ۵۷ از فرگرد ۹ وندیداد ودرپاره های ۵۲ ـ ۵٦ ازفرگرد ۱۳وندیداد . این واژه هم درگزارش پهلوی گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است . از بند ها وپاره هایی که ازگاتها و از بخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآیدکه از خشویذَ و ایژا یك چیز اراده

میشود و نیز دیده میشودکه آزوتی با خشویذ یا باایژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیه و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی وایژا اوستامیباشد .

چنین مینمایدکه آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکار رفته باشد ، چنانکه درگزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ٤٩ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ۵۳ ـ ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ ـ ٥٦ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رُستن گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزیوفراوانی باشد ، اما در پارهٔ ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشویذ که باواژهٔ گئوش [Avestan script] gâus یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی وشیر وگوشت است و درآنجا چنین دستور رفته‌که خوراک سگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در بارهٔ چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان مایهٔ فراوانی وگشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ – باراستی همکام یابااشا (اَشَ [Avestan script] asha)همخواستوهماراده. بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – فرمان = ساسنا [Avestan script] بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همین هات نگاه کنید

۵ – فراوانی = خشوید xshvîd، بیادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید.

٦ – واژه ای کـه « بخـورش نیازمندان » گـردانیده شده در متـن آمده اما درست این است کـه hvôurushaêibyô باشد بصیغهٔ جمع از برای واژهٔ هواوروش hvôurusha یعنی خـورش خواستار یا غذا خواهنده و بخورش نیازمند، از مصدر خوار x^var (باواو معدوله) یعنی خوردن ، درگزارش پهلوی نیز خوار تاران x^vartârân خورندگان شده است .

۷ – بجای واژهٔ پاك سپنتَ spəṇta آمده ، صفت است یعنی مقدس ، از آن اهورا مزدا اراده شده است .

۸ – مردم = مَرِتَ marəta دربند ۵ از هات ٤٥ ودربند ۱۳ ازهات ٤٦ نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات و بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید .

۹ – نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا dâ. بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ – شناخته‌شده = ویستَ vista. بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ همین ها نگاه کنید .

۲ – آیین یا آموزش وفرمان = سا سنا sâsnâ . بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ همین هات نگاه کنید .

۳ – شنیدن ( ) گوش gush (= گَئوش gaosh) یعنی گوشیدن ، گوشدادن ، دریافتن وپذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن ، درفارسی نیوشیدن :

بنگر که چگویدت همی گنبد گردان گـفتار جهان را بره چشمت بنیوش

(ناصر خسرو)

باین واژه دربند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ ودربند ۱ ازهات ٤٥ ودربند ۷

ازهات ٤٩ نیز برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – خواستار بودن، خواستن ، خواهشداشتن ، آرزوکردن ( ) = وَسْ vas ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

۵ – واژه ای که به« اندیشه » گردانیدیم : چَرکِرِتْهرَ čarəkərəthra آمده.ازهمین واژه است سِکال درفارسی که بمعنی اندیشه و پنداراست و واژه‌های سکالش وسکالیدن :

جهان برتو چون بدسِکالد همی تو فتنه چرایی بدین بدسِکال (ناصرخسرو)
سکالش نجـوییم جُـز با ردان خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
کسی کو بو د شهریار زمین نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)

چَرکِرِتْهرَ از مصدر کَـرْ kar درآمده که گذشته از معنی کردن بمعنی اندیشیدن ویادکردن هم میباشد .

٦ – واژه‌ای که به« بگستراند » گردانیده شده بجای سراوَینگهِ srâvayañhe یعنی بشنواند وبگـوش برساند از مصدر سرو sru که بمعنی شنیدن ونیوشیدن وگوش فرا دادن در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸ گذشت .

۷ – گفتار = وَخْذرَ vaxədhra گویش وسخن، ازمصدر وَچْ vač گفتن . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱از هات ۲۸ نگاه کنید .

۸ – دلپذیر ، شیرین ، نغز = هودِمَ hudəma ،همین یکبار دراوستا آمده. نگاه کنید به : Altiran-Wörterb. Sp. 1826

نهمین بند

۱ – نالیدن ( ) = روذْ rud (بارتولومه در فرهنگ خود raod نوشته) در بند ۲۰ ازهات٤٤ نیز بآن برمیخوریم،دربخشهای‌دیگر اوستا روذْ rudh نالیدن، گریستن،ودرگزارش پهلوی همین‌بند۹ازهات۲۹ گرزیتن آمده. بیادداشت شمارهٔ ۱ از نخستین بند همین‌هات نگاه کنید .

روذrudh در جاهـای دیگـر اوستا از بـرای نالیـدن آفریدگان بد

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا۹ پارهٔ ۲۶ وفرگرد۳ وندیداد پارهٔ ۳۲ وفرگرد ۱۰ وندیداد پارهٔ۵، در این دوپارهٔ پسین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud بمعنی بازداشتن است ، چنانکه درهات ۵۱ بند۱۲ و دریسنا ۱۹ پارهٔ ۷ باجزء اَپَ: apa-rud یعنی فروگذاشتن ، انداختن. دریسنا۷۱ پارهٔ ۱۸ باجزء اَوَ: ava-rud نیز بهمین معنی است ، سوم روذ rudh بمعنی روییدن است، درپهلوی روستن (رُستن)، چنانکه دریسنا ۱۰ پارهٔ ۳، وباجزء وی: vî-rudh درپارهٔ۱۲ ازهمان یسنا بمعنی سر برزدن ورُستن است .

چهارم روذ rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب) ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۱ و زامیاد یشت پارهٔ ٤ و جز آن . از همین بنیاد است رود (رودبار) درفارسی .

۲ – خوشنود شدن = خشانمِن (Inf.) xshąnmāne همین یکبار دراوستا آمده. نگاه کنید به: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554

۳ – آواز = وَچْ vac . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – سُست ، ناتوان = اَنَ یْشَ an-aêsha ، باحرف نفی اَنْ an در بند ۲ از هات ٤٦ نیز آمـده ، این صفت ازمصدر ایس is (aês) در آمده که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن ویارستن است . بیادداشت شمارهٔ ۷ همین بند نگاه کنید .

۵ – نگهـدار = رادَ râda ، در بخشهای دیگر اوستا راذَ râdha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت . در پارهٔ ۲۳ از یسنا ۹ راذَ râdha بمعنی شوهراست،رادَنگه râdaṅh که دربند های ۱۳ و۱۷از هات ٤٦ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است ، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه دربارهٔ کیش و آیین است.همچنین رادَنگه râdaṅh دربند ۷ از هات ٤۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده . این واژه ها ازمصدر راد râd

درآمده که بمعنی آماده بودن وخود حاضر کردن وکامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه دربند ۲ ازهات ۳۳ ودربند ٦ ازهات ۵۱. درفرس هخامنشی نیز راد râd بمعنی آراستن وآماده کردن وپرداختن است .

راستَ râsta صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته وآماده وپرداخته ودرست شده . درفارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژهٔ راد râd اوستاوفرس است . درواژهٔ «آراید» مصدرراد râd با جزء آ بهتر دیده میشود .

٦ – ناتوان = اَسورَ a-sûra با حرف نفی آ a ، سورَ sûra یعنی توانا ، زورمند ، زبردست ونیرومند . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – شهریارتوانا،پادشاه نیرومند = ایشاخشَتهریَه îshâ-xshathrya، مُرکب است از واژهٔ خشَتهریَه xshathrya یعنی شهریار، پادشاه،ازواژهٔ خشَتهر xshathra (بیادداشت شمارهٔ ٤از بند۳ ازهات ۲۸نگاه کنید) وازواژهٔ ایشا îshâ که صفت است از مصدر ایس îs که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازهمین بندگذشت .

۸ – آرزوداشتن ، خواهشداشتن( ) = وَسْ vas . بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۹ – کی = کَدا kadâ ، در جا های دیگر اوستا کَذَ kadha .

۱۰ – خواهدبود = ازمصدراَه ah هستن، بودن .

۱۱ – آنهنگام = یَوا yavâ ،دراینجا ازظروف زمان است.بواژهٔ yu دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲ – ضمیر «او» = هُوئی hôi برمیگردد به چارپا .

۱۳ – اَوُ avô = اَوَنگه avaṅh در بند ۱۲ ازهات ٤۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی

ایاریه ayârih یاری ؛ در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۴ ازهات ۳۲ بواژهٔ اَوُ avô (.Inf) بمعنی یاری کردن نگاه کنید .

این واژه از مصدر اوْ av درآمده که بمعنی یاری کردن است و دربند ۷ ازهات ٤٤ آمده ودرآنجابمعنی کوشیدن‌وغمخواری کردن گرفتیم، ازهمین بنیاداست‌اَوَرْ avar بمعنی‌یارویاورکه‌دربند۱۱ ازهمین هات آمده است .

۱۴ – زَستَوَنْت zastavanṭ همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی توان از واژهٔ زَستَ z asta (دست) درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

دهمین بند

۱ – شما = یوزِمْ yûzəm ،دربند ۱۱ نیز آمده و دربند ۹ از هات۲۸هم بآن‌برخوردیم، بواژهٔ خشمَ xshmaدر یاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژهٔ یوشمَ yûshma در بند ۹ ازهات ۳۲ وبواژهٔ خشماکَ xshmâkaدربند۱۴ـ۱۵ازهات۳٤وبواژهٔیوشماکَ yûshmâka دربنده ازهات ۵۰ وبواژه های خشماوَنت xshmâvanṭ و یوشماوَنت yûshmâvanṭ در شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ همین هات نگاه‌کنید .

۲ – ضمیر آنان : برمیگردد به چارپایان .

۳ – نیرو = اَئُوگَنگه aogañh ،درفروردین‌یشت‌پارهٔ۱۲ اَئُوگَر بمعنی نیروونوانایی وزوراست، همچنین دراوستا اَئُوجَنگه aoǰañh بهمین معنی آمده ، چنانکه درگاتها هات۵۰ بند ۳، اَئُوجَنگه aoǰañh نیز صفت است‌بمعنی نیرومند و توانا ، چنانکه درگاتها هات ۳٤ بند۸،دربند۶ازهات۲۸ بصفت اَئُوجَنگهوَنْت aoǰañhvanṭ ( ) بمعنی نیرومند برخوردیم ودربند ٤ ازهات ۳۱ ودربند ٤ ازهات ۳٤ ودربند های ۸ و ۱۶ ازهات ٤۳ نیز بآن برخواهیم خورد ، در پهلوی اُوژ ôz و اُوژومند ôzômand .

۴ — شهریاری = خشَثْرَ xshathra دربند آینده نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ — او : این ضمیر برمیگردد به راد rād که بمعنی نگهدار است ودربند پیش یادشده است .

٦ — خان و مان خوب = هوشیتی hu-shiti ، دربند ۱۰ ازهات ۳۰ و در بند های ٦ و۱۱ ازهات ٤٨ نیز آمده . درگزارش پهلوی (زند) هومانیشنیه humânishnîh (خان‌ومان‌خوب)، واژهٔ هوشُوئیتِهمَنْ hu-shôithəman کـه در بند ٦ از هات ٤٨ آمده با واژهٔ هوشیتی یکی است .درگزارش پهلوی خواریه xᵛârîh یعنی آسانـی وگشایش. بنیاد این واژه ها شی shi میباشدکه بمعنی خان ومان کردن وجای گزیدن ونشیمن ساختن و زندگی کردن وآرام گرفتن است ، چنانکه در بند ٥ از هـات ۳۳ و در بند ۹ از هات ٤٤ و دربند ۱٦ ازهات ٤٦، همچنین باجزء آ : â-shi بمعنی جای گزیدن و آساییدن و نشیم کردن است ، چنانکـه دربند۳ ازهات ٤۳ ودربند ٥ ازهات ٤٧ ، واژهٔ نِشیم که بمعنی جا ونشستگاه است باید ازواژهٔ شی shi باجزء نی ni : ni-shi باشد:

چنین گفت سیمرغ با پور سام — که ای دیده رنج نشیم وکنام

نگاه کنید به: Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن . شَیَنَ shayana از مصدر شی shi یعنی جـای سرای ، گـاه ، خـانـه ، بـا واژه هـــای دیگـر ترکیب یـافته چـون رامْ شَیَنَ râma-shayana یعنی رامشگـاه . هـوشَیَنَ hu-shayana یعنی خوبسرای چنانکـه در پاره ۲ تیریشت و پارهٔ ٤ مهریشت . گَوَشَیَنَ gava-shayana یعنی گـاوگـاه ، چنانکه در پـارهٔ ۱٥ مهریشت ، گَوَشَیَنَ درست بهمان معنی است که گَـوُستانَ gavô-stâna یعنی گـاوستان

که باواژه هـای اسپُوستانَ aspô-stâna یعنی اسبستان یـا ستورگـاه (طویلـه ، اصطبل) و اوشترُوستانَ ustrô-stâna یعنی شترستان در پاره های ۲۴ــ۳۰ از فرگرد پانزدهم وندیداد آمده است.درزبان ارمنی واژهٔ شِن shên که بمعنی دهاست از شَیَنَ ایرانی گرفته‌شده‌است. این واژه درفارسی در واژهٔ گلشن بجا مانده که‌مرکب است‌ازگل و شن یعنی گلستان. بواژهٔ شوُئیتهر shôithra (روستا) دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۶ ازهات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۷ – رامش = رامَنْ râman ، در بند ۱۱ ازهات۴۸ودربند ۸از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن ، در فارسی رام و رامش و آرامش گوییم ازمصدر رَمْ ram درآمده که بمعنی آسودن‌است‌وباجزء آ: آرَم â-ram همان است که درفارسی آرمیدن و آرامیدن شده‌است، فعل رَمْ دریسنا ۱۰ پـارهٔ۱ و فعل آ رَمْ در فرگرد ۵ وندیداد پارهٔ۲۱ بکار رفته است .

۸ – انـدیشیدن( ) = مَن man درپهلوی مِنیتن mênîtan . من man نیز درگاتها بمعنی ماندن است چنانـکه در بند۲ از هات ۴۹،درفرس هخامنشی نیزمَن man ، در پهلوی ماندن .

۹ – نخستین: پئواوروِیَه paouruya ( ) صفت‌است،درجاهای‌دیگراوستاپئوئیریَه paoirya،درفرس‌هخامنشی پَرووِیَه paruviya .دربند ۱۱ ازهات ۲۸ نیزباین صفت برخوردیم، دربندهای ۷ـ۸ از هات ۳۱ وبسا دربندهای دیگر ازگاتها نیز آمده . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – پدید آرنده = وَئِدَ vaêda ،صفت‌است از مصدر وید vid (= وَئِد vaêd)که بمعنی یافتن وپیدا کردن وپدید آوردن‌است . بیادداشت شمارهٔ ۴ ازبند۶همین هات نگاه کنید .

وَئِدَ vaêda نیزدرگاتهابمعنی یابندگی‌ورسیدگی‌است‌چنانـکه

در بند ۱۱ از هات ۳۲، در بخشهای دیگر اوستا وَئِذَ vaêdha چنانکه در یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۳ ، وَئِدیشتَ vaêdišta که در بند ۱۹ از هات ۴۶ آمده صفت تفضیلی است از وَئِذَ یعنی پدید آورنده تر ، چاره سازتر .

۱۱ – مقصود از واژه «این» = اَهیا ahyâ این است : بر انگیختن چنین توانایی و شهریاری که آسایش بخشد و رامش دهد ، از اهورامزداست و بس ، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن .

یازدهمین بند

۱ – کجا = کودا kudâ ، همین یکبار درگاتها آمده .

۲ – بجای راستی، منش نیك، شهریاری؛ اَشَ asha ، وُهومَنَنگه vohu-manaṅh ، خشتهرَ xshathra آمده ، چنانکه پیداست دراینجا این واژه‌ها اسم مجرداند نه اسم خاص امشاسپندان اردیبهشت و بهمن و شهریور .

۳ – مردم = مَشَ masha ( ) بیاد داشت شمارهٔ ۶ از بند ۴ همین هات نگاه کنید .

۴ – پذیرفتن ( ) = زَنْ zan ، در فرس هخامنشی دَنْ dan دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی ( ) و در فارسی دانستن گوییم. دراینجا باجزء پَئیتی : paitî-zan یعنی شناختن، پذیرفتن و باجزء فرَ : fra-zan بنیاد واژهٔ فرزان و فرزانه است که بمعنی دانش و داناست و زاء اوستا در آن بجا مانده است :

مخالفان تو بی فرّهند و بی فرهنگ معادیان تو نافرّخند و نافرزان (بهرامی)

یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – شناختن ( ) از مصدر خشنا xshnâ ، درفرس هخامنشی نیز خشنا xshnâ همان است که در پهلوی ( ) و در فارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوییم. در اینجا باجزء فرا : frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، بهمین واژه دربند ۱۲ از هات ۴۳ نیز برمیخوریم .

۶ – مه = مَزْ maz، در پهلوی مس (مسمغان = مصمغان یعنی بزرگ مغان، در لهجهٔ دری: لهجهٔ زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی مادر بزرگ و پدر بزرگ)، درفارسی مه یعنی بزرگ و واژه‌های مهتر و مهتری و مهست و مهی و مهین یعنی بزرگتر و بزرگتری و بزرگترین و بزرگی و بزرگ در برابر کِه (کوچک) و کهتر و کهتری و کهی و کهین است، دربند ۲ از هات ۳۰ و دربند ۱۴ ازهات ٤٦ نیز بواژهٔ مَزْ maz (= بزرگ) برمیخوریم. مَزیشتَ mazista صفت عالی است یعنی مهست، مهترین، دربند ۵ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۱۳ ازهات ۳۱ ودربند ٦ ازهات ٤۵ ودربند ۸ ازهات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید.

مَزَنگه mazaṅh یعنی مِهی و بزرگی وفراوانی چنانکه در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۱ ویسنا ۵۸ پارهٔ ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگتر، در گاتها مَزْیَنگه mazyaṅh چنانکه در بند ۱۷ ازهات ۳۱، همچنین مَزَن mazan یعنی بـزرگی و بزرگواری، چنانکه در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات).

مَزَنْتْ mazaṇt بمعنی مه و بزرگ در بخشهای دیگـر اوستا بسیار آمده چنانکه درمهریشت پارهٔ ٤٤ وجز آن. بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۷ – واژه‌ای که به «آیین مُغ» گردانیدیم درمتن مَگَ maga آمده، دربند ۱٤ ازهات ٤٦ ودربندهای ۱۱ و ۱٦ از هات ۵۱ ودربند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یادشده است، دربند ۷ ازهات ۳۳ و دربند ۱۵ از هات ۵۱ بواژهٔ مَگَـوَنْ magavan بر میخوریم، صفتی است که از واژهٔ مَگَـ maga در آمده است. باین دوواژه فقط در گاتها برمیخوریم، گزارندگان (مفسّرین) اوستابآن معنی های گوناگون داده‌اند از آنهاست: کار بزرگ، وظیفهٔ مهم = Great work[1].

---

(۱) Haug's Essays P. 166 در ترجمه بند ۱٤ از هات ٤٦ (اشنودگات)

بزرگی ، کـار بزرگ = Grosse Tat ،Grösse[1] ؛ اشپیگل Spiegel نیـز بهمین معنی گرفته است[2] ؛ شغل و پیشه وکـار = enterprise[3] ؛ پونگر K.E.punegar از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است[4] ؛ توانایی ، بزرگی ، شکوه = Herrlichkeit, Macht, Grösse[5] ؛ کاربزرگ ، وظیفهٔ مهم ، دهش ، بزرگی = Grandeur , don , grand oeuvre[6] ؛ برادری،انجمن،یگانگی = Brotherhood[7] ؛ میلز Mills در گزارش گاتهای خود هرکجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن را بزرگـی و مقصد بـزرگ و کشور بـزرگ و مقصد مقدس تـرجمه کرده = Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm[8] ثروت = riches[9] ؛ مقصد مغ = Magian cause[10] ؛ گلدنر Geldner واژهٔ مَگَ maga را به مُغو ... moghu (مُغ) که ازآن سخن خواهیم داشت ، پیوسته مینویسد : مُغو یکی ازاعضاء مَگَ میباشدومَگَ بمعنی جمعیت وفرقه یاانجمن است:

Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder einer Genossenschaft„[11]

---

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 ; Commentar über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga، complete Dictionary of the Avesta Language , Bombay 1900 p. 388.

(٤) The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

(۵) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(٦) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220; ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra,Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas,Leipzig 1895.

(۹) Carnoy,Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38.s.200.

همین دانشمند چندی پس از آن مَگَ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته [۱] و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = Gnadengabe (auf das Paradies) ترجمه کرده است [۲] ؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund , Religionsbund . Geheimbund [۳] ؛ ریخلت Reichelt از بارتولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی [۴] ؛ اندرآس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel [۵] ؛ مارکوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است [۶] ؛ دارمستتر واژهٔ مَگَ maga را دربند ۱۱ ازهات ۲۹ ودربند ۱۴ ازهات ۴۶ فضیلت = vertu ودربندهای ۱۱ و ۱۶ ازهات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده ، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد ، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژهٔ پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند ودریابد

---

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussichen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avesta)Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(۴) Avesta Reader p. 188.

Baily نیز بهمین معنی گرفته : Covenant

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghatha des Zuraxthushthro (yosno 28,29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(۶) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion. Roma 1930 s. 67-8.

درآورده است ، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گـزارش پهلوی بیرون آورده است[۱].

معنی‌هایی که باین واژه داده‌شده برخی از یك واژهٔ سانسکریت که برابر این واژهٔ اوستایی شناخته شده وبرخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند . در سانسکریت واژهٔ مَگهه magha بمعنی ثروت ، پاداش، دهش است. ازدیرباز چندتن ازدانشمندان باین واژهٔ سانسکریت برخورده مَگَ را باآن یکی دانسته وبهمان معنی گرفته اند اما در استعاره ومجاز معنی آیین ویاجامعه زرتشتی بآن داده‌اند باین معنی : دین زرتشتی که ازاهورا مزدا الهام شده ، پیغمبر ایـران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانـی دانسته مردم را بـدریافتن این گنجینهٔ مینوی انـدرز فرمود . در گزارش پهلوی (زند) مَگَ [illegible] maga به مکیه [illegible] makîh گردانیده شده یعنی مهی و بزرگی و ازبرای توضیح افزوده شده اپیچکیه [illegible] apêčakîh یا اپیچك شپیریه [illegible] apêčak-shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی پاك و بی‌آلایش، ناگزیر ازواژهٔ اویژگی، پاکی اخلاق یاتقدس اراده شده،چنانکه واژه‌های ویژ و ویژه و ویژگان و ویژش درفارسی ،گذشته ازمعنی خالص و پاك و ناآمیخته ، بمعنی تقدس ومقدس است .

هرمعنی که واژهٔ مَگَ دربنیاد داشته باشد و هرمعنی که گزارندگان روزگار ساسانی درگـزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند وهرمفهومی که دانشمندان این روزگاران ما ازپارسیان واروپاییها ازاین اراده کنند ، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای معنی آنست.چون امروزه معنی سرودهای گاتهاروشنتر ازپارینه‌است ناگزیر واژه‌های آنهاهم پرتوی یافته مفهوم هریك هویداتراست.

ازپنج بندگاتها که واژهٔ مَگَ درآنها بکاررفته:هات۲۹ بند۱۱، هات ٤٦ بند١٤، هات۵۱ بند۱۱ وبند١٦، هات ۵۳ بند۷،دربنداخیردوبار آمده ودردو بنددیگر که واژهٔ

---

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مَگَـوَنْ 𐬨𐬀𐬖𐬀𐬬𐬀𐬥 magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران ازاین دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خودرا اراده کرده است، گذشته ازاین خود واژهٔ مَگَ یادآور مُغو 𐬨𐬊𐬖𐬎 moghu اوستا و مَگو magu درفرس هخامنشی است، واژه‌ای که در فارسی مُغ گوییم و درعربی مجوس شده، و موبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی میدهیم، هیئت اوستایی آن باید مُغوپَئیتی 𐬨𐬊𐬖𐬎-𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌 moghupaiti باشد.

در اوستا یکبار واژه مُغو آمده آنهم درآمیزش بایك واژهٔ دیگر: مُغوتْبیش 𐬨𐬊𐬖𐬎-𐬙𐬠𐬌𐬱 moghu-tbish، صفت است یعنی مغ آزار (بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ ازهات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه دریسنا ۶۵ پارهٔ ۷ آمده است.

داریوش بزرگ درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) ازگماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ درهنگام لشکرکشی کنبوجیه بمصر، بتاج وتخت هخامنشیان دست اندازی کرده وخودرا پادشاه ایران خوانـد و در دهم ماه باگ یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش ازمسیح[۱]) کشته‌شد، نام‌میبرد وچندین بار اورا یك مَگو magu یعنی مغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان ازقرن پنجم پیش ازمسیح ببعد پیشوای دینی ایران (مغ) نامیده میشده است mogos. چون در جای دیگر از مغ سخن داشتیم[۲] در اینجا بیش ازاین نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحهٔ ۷۵ ـ ۷۹)، در گاتها واژهٔ مَگَـوَنْ 𐬨𐬀𐬖𐬀𐬬𐬀𐬥 magavan که صفت است، کسی است پیرو مَگَ 𐬨𐬀𐬖𐬀 maga یاپیرو آیین مُغ. ازاین واژه مطلق زرتشتی اراده میشود نه‌مانند واژهٔ

---

(۱) نزد کونیك. دهم ماه باگ یادی برابراست با ۲۸ اکتوبر:

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است ازبرای پیشوای دین مزدیسنا، آنچنان‌که واژهٔ مجوس در درنوشتهای قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشی نزد نویسندگان‌ایرانی وعرب بکاررفته است‌درفارسی نیزواژهٔ مُغ (مُغان) درنظم و نثر بمعنی موبدان وهمه بهدینان‌یازرتشتیان بکار رفته است .

۸ – اکنون: nû درپهلوی چنانکه درفارسی نون نیزدرردیف‌کنون واکنون آمده، فرخی گوید .

مردمان را راه دشوار است نون   اندرآن دشت ازفراوان استخوان

(فرهنگ جهانگیری)

۹ – یاور = اَوَرْ avar از مصدر اَوْ av یاری کردن ، پاسبانی کردن. یادداشت شمارهٔ۱۳ ازبند ۹ همین‌هات نگاه‌کنید.

۱۰ – بهره = راتی râti بمعنی‌بخشش‌ودهش‌ازمصدر«را» râ بخشیدن،درفارسی رادی گوییم، مُعزّی گوید :

آن کامگارمحتمل‌نیکوخصال ونیکدل   شادی‌بطبعش‌متصل‌رادی بدستش مقترن

دربند۷ ازهات۳۳ نیزباین واژه‌برمیخوریم . دربند۱۴ ازهات ۳۳ ودربند ۹ ازهات ۴۳ واژهٔ راتا râtâ نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۱۱ – مانندشما = یوشماوَنت yushmâvanṭ بسا هم در گاتها خشماوَنت xshmâvanṭ چون‌شما،بسان شما دربند ۲–۳ ازهات ۳۴ ودربند ۸ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤٤ ودربند۱۰ ازهات ٤٦ ودربند ٦ ازهات ٤۹ نیز آمده،یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱۰ ازهات۲۹ویادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۱ ازهات ٤٤ نیزنگاه‌کنید .

۱۲– ایستاده‌ایم = اِهما əhmâ ازمصدر اَهْ هستن،یعنی هستیم ازبرای خدمت‌شما ، ازبرای بهره و سوددادن بشماهستیم و آماده‌ایم.

(اَهنَودگات: یسنا، هات ۳۰)

نخستین بند

۱ – سخن داشتن، گفتن ( ) = وَچْ vač ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ – خواستار شنیدن ( ) – ایش ish – ( ) بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ – دانا، آگاه = ویدوش vîdus ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ – بیاد سپردن مَزداتهه از مصدر مزدا maz-dâ که در بند ۱ از هات ٤٥ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا maz-dâ بیاد سپردن، بخاطر داشتن. مزداتهه mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی، چیزی که باید بخاطر داشت. ازهمین بنیاد است هومازْدَرْ hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه‌میدارد، نیکو بخاطرمی‌سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است. درگزارش پهلوی هومینیتار hu-mênitâr یعنی آنکه خوب بیاد ومنش دارد.

۵ – ستایش = ستَئُوتَ staota ازمصدرستو stu که درفارسی‌ستودن‌گوییم. ستَئُوتَ دربند ۸ ازهات ٤٥ و دربند ۱۲ از هات ٤۹ نیز آمده، ستَئُوتَر staotar یعنی ستایشگر، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۵۰ بواژه ستوت stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ برخوردیم، (بیادداشت شمارهٔ ۵ از آن بند نگاه کنید) و دربند ۲ و بند ۱۲ وبند

۱۵ از هات ۳٤ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو که بنیاد این واژه هاست درگاتها بسیار آمده : هات ۳٤ بند ٦ ، هات٤۳ بند۸، هات ٤۵ بند٦ ، هات ۵۰ بند٤ و بند۹ .

٦ – واژه‌ای که به «درود» گردانیدیم درمتن یسنیه yesnya آمده، در بخشهای دیگر اوستا یسنیه yasnya از مصدر یز yaz ودر فرس هخامنشی یذ yad یعنی پرستیدن ، ستاییدن . واژه هایی که ازاین بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است . چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳ـ۲۵ از واژهٔ یسن yasna که گفتیم بمعنی پرستش ونماز وستایش است سخن داشتیم دراینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) وجشن ویزدگرد را یادآور میشویم . بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۸ ازهات ۳۳ نیز نگاه کنید .

۷ – شادمانی = اوروازا urvâzâ ازمصدر اورواز urvâz یعنی شادبودن، دربنده ازهات ۵۰ نیز آمده . اوروازمن urvâzəman که دربند ۱ ازهات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی ورامش است، دریسنا ۱۰ پارهٔ۸ اورواسمن urvâsman ، اوروازیشت (درتأنیث اوروازیشتا urvâzišta)صفت است یعنی رامش دهنده‌تر ، شادمانی بخشنده‌تر، چنانکه دربند۸ ازهات٤۹. اوروازیشت urvâzišta نیز نام یکی از آتشهای پنجگانه است چنانکه دریسنا۱۷ پارهٔ۱۱ ودر فروردین یشت پارهٔ۸۵ یادشده‌است . بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده ، ص۱۹۸ نگاه کنید .

مصدراورواد urvâd که بمعنی شادشدن است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz ، ازاین هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اوروادنگه urvâdaṅh که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ٤۳ آمده ، اوروائیدینگه urvâidyaṅh یعنی شادمانتر دربند٦ ازهات۳٤ آمده است، همچنین واژهٔ اورواخش urvâxš که بمعنی شادشدن

است بامصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشت urvâxshat که دربند۱۳ازهات۳۴ آمده ازهمین بنیاداست ودر بند۸ازهات۴۴ اورواخشنت urvâxshant یعنی شادکننده وخوشبخت سازنده (نگاه کنید به :Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542

اورواخش‌اوختی urvâxš-uxti که دربند۱۲ ازهات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، درپهلوی اورواخمنیه urvâxmanîh نیز بمعنی شادمانی ورامش است .

۸ - بیادداشت شمارهٔ ٤ نگاه کنید بواژهٔهومانْـزْدَر ،ازبرای واژهٔهو hu بیادداشت شمارهٔ۹ از بند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - روشنایی - رَئُوچَنگه raočaṅh ،درفرس هخامنشی نیز رَوچه raučah ،درپهلوی روشنیه rôshnîh در بند ۷ از هات ۳۱ ودربند ٥ ازهات ٤٤ ودربند ۱۰ از هات ٥۰ نیز آمده از مصدر روچ ruč (= رَئُـوچ raoč) روشن کـردن ، درپهلوی روشنینیتن rôshanînîtan ،باجزء اوی یاآئیوی = aivi-raoč (=)همان‌است که‌درپهلوی( )ودرفارسی‌افروختن گوییم . واژه‌های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد ، بسیاراست، از آنهاست روز و روزنه وجز آن .

۱۰ - نگریستن( ) = دَرِسْ darəs دیدن، نگـاه کردن؛در بند ٥ از هات ٤۳ نیز آمده و بـا جزء وی : vî-darəs در بند ۸ از هات ٤٥ ، دَرِسْ darəs نیـز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژهٔ دیگر ترکیب یافته چون خونگْ دَرِسَ x'əṇg-darəsa یعنی خورشید نگرش یـا خورشید سان.بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۱٦ ازهات ٤۳ نگاه کنید. دربند۱۳ ازهات ۳۲ دَرِسات darəsât بمعنی نگرش‌ونگاه یانگریستن است.بیادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند٥ ازهات۲۸وبیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

دومین بند

۱ – شنیدن( ) =سرو . sru ،دربند آینده و در بندهای ۳ و ۷ و ۸ ازهات ۳۲ ودربند ۱۱ ازهات ۳۳ ودربندهای ۱ و ٦ و ۱۰ ازهات ٤۵ ودربندهای ٦ و ۷ و ۹ از هات ٤۹ و در بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فرَ : . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ – گوش = گِئوشَ . găusha ، دربخشهای دیگر اوستا گَئُوشَ ، . gaosha ، درفرس هخامنشی گَـوُشَ gausha همان است که درپهلوی( ) ودرفارسی گوش گوییم ازمصدر گوش . gush (= گَئُوش . gaosh) ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ – دیدن( ) =وین . vin (وَئِنْ . vaên)، درفرس هخامنشی وَئِین vain ، درگزارش پهلوی(زند) دیتن = دیدن ، درفارسی بین همان وین اوستا و وئین فرس است اما درواژه‌های مرکب آمده چون جهان بین ، خردبین و جز آن . واژه های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده .گذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی همین مصدر وبرخی ازروی مصدر «بین» صرف میشود، مثلا زمان گذشته : دیدم، دیدی، دید و جز آن از مصدر دیدن است وزمان حاضر : بینم ، بینی بیند وجز آن از «بین» برابر مصدر دیدن دراوستا «دی» . dî آمده که بمعنی دیدن ونگریستن ونگاه کردن است چنانکه دربند ۱ ازهات ٤٤ ودربند ۹ ازهات ٤۹ (بارتولومه در فرهنگ خود درستون 724 چنین یاد کرده : (2 dâ(y))، گذشته ازبند ۲ ازهات ۳۰ که مصدر وین باجزء اَ (a) آمده : اَوین . a-vin (= اَوَئِن . a-vaên)در بند ۲ ازهات ٤٦ نیز باهمین جزء بکار رفته است (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ٤٦ نگاه کنید) ، دربند ۱۳ ازهات ۳۱ باجزء اَئیبی . aibî آمده .

دربند ۱۰ از هات ۳۲ vaênaňhe (Inf.) یعنی دیــدن از همین بنیاد است ؛ در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانــده : وینشن ، وینالك ، در فارسی به باء تبدیل یافته است ؛ همچنین در پهلوی وپازند خود این مصدر بجامانده : وینستن vênastan .

۴ ـ منش = مَنَنْگه manaňh ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ـ روشن = سوچَ sûča، دربخشهای دیگر اوستا sûka ،درگزارش پهلوی (زند) روشن ، ازهمین واژه‌است «سو» که‌بمعنی روشنایی است چون چراغ کم‌سو وچشم بی‌سو وستارهٔ کم‌سو،شمس فخری گفته :

مه وخورشید بر گردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

سوچَ sûča از سوچْ suč (= سَئُوچْ saoč) در آمده که در پهلوی ( ) ودرفارسی‌سوختن گوییم،همچنین درپهلوی سوچینیتن sočînîtan آمده . دربند۱٤ ازهات ۳۲ همین فعل بکار رفته‌است امادر آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یابغیرت وهیجان آوردن وبرانگیختن. واژهٔ سوخْرَ suxra که درپهلوی سُخر soxr ودرفارسی سرخ گوییم ازمصدر سوچ suč درآمده‌است .

sukra درسانسکریت بمعنی روشنایی است ، دربند ۱۹ ازهات ۳۱ ودربند ۹ ازهات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان بآذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، دراینجا یادآور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارندهٔ آب و تاب سرخ یاسرخگون .

٦ ـ جــدایی = وی‌چیتَهِ vi-čitha بمعنی دستور وامتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی‌چی vî-či یعنی برگزیدن ، بازشناختن،دربند۸ ازهات۳۲ودربند ۱۸ازهات ٤٦ نیز آمده . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند۳ همین هات نگاه کنید .

۷ ــ بجای واژهٔ کیش در متن آوَرِنَ â-varəna آمده ، بساهم درگاتها بی جزء آ (â) آمده : وَرِنَ varəna یا وَرَنَ varana ، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۳۱ ودربند ۱ـ۲ ازهات ۴۵ ودر بند ۴ ازهات ۴۸ ودربند ۳ ازهات ۴۹ بمعنی دین وکیش یاایمان واعتقاد است،برابر واژهٔ اوستا باید در فارسی گِروش یا باورباشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (درطبرستان) چنانکه درفقرهٔ ۱۷ ازنخستین فرگرد وندیداد ودرفقرهٔ ۳۳ آبان‌یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرِنَ بمعنی کیش و اعتقاد ازمصدر وَر var درآمده که بمعنی گروانیدن یا بمعنی بایمان واعتقاد آوردن است، همچنین بمعنی برگزیدن وگرویدن ودین‌پذیرفتن وبرتری دادن‌است. درپهلوی ورویتن varavîtan ، ورویستن varavîstan، گرویتن (= گرویدن) آمده، بیادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ ازهات ۳۱ نگاه کنید. گذشته ازاینکه واژهٔ گرویدن‌درفارسی‌همان وَرْ var اوستا و وَر var فرس‌هخامنشی است که مانند بسیاری ازواژه‌های دیگر واو به گاف برگشته ، واژهٔ دیگری درفارسی نیز ازهمین بنیاد بجا مانده وآن واژه باور است بمعنی اعتقاد که ازواژه های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی رابمرد (فردوسی)

دراوستا فعل وَرْ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ۵ ، هات ۳۰ بند ۵ و ۶ ، هات ۳۱ بند ۳ و۱۷ (در بند ۱۰ ازهات ۳۱ باجزء فرا) ، هات ۳۲ بند۲ و۱۲،هات ۴۳ بند ۱۶ ، هات ۴۷ بند ۶ ، هات ۵۱ بند ۱۸، هات ۵۳ بند ۴. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۸ ــ بجای«هریك،هریك»درمتن نَرِمْ نَرِمْ narəm-narəm آمده از واژهٔ نَرْ nar که درفارسی‌نیز نرگوییم‌دراوستابجای‌مردمیآیددر برابر نائیری nâirî زن، دراینجابمعنی‌هریك یاهرکس گرفته‌شده است ، درگزارش پهلوی بجای‌آن مرد وزن‌آورده شده‌است .

۹ – خویشتن = از واژهٔ خْوَ xva و تَنو tanû . خْوَ xva در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا یعنی خویش همچنین در بخشهای دیگر اوستا هوَ hva یا هَوَ hava آمده است (در تأنیث خوا xvâ ،هوا hvâ)، این واژه ها نیز در اوستا مانند واژهٔ خود در فارسی از ضمایر است. تَنو tanû همان است که در فارسی تن گوییم. خوَ و تَنو در اوستا درست برابر میافتد باواژهٔ خویشتن در فارسی. در بند ۷ از هات ۴۳ و در بند ۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۳ واژهٔ تنو بمعنی خود یا کس بکار رفته اما در بند ۱۰ از هات ۳۳ بمعنی تن و پیکر است، به بند ۱۴ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید . در بند ۲۰ از هات ۳۱ و در بند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۲۲ از هات ۵۱ بواژهٔ خْوَ xva برمیخوریم

۱۰ – انجام : در متن یآوْنگه yâṅh (= یاه yâh) ، در گزارش پهلوی همین بند با صفتش که مَزْ maz باشد به مَسْ کار یعنی کار بزرگ گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده : په پساختن، په تن پسین، یعنی در سازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از« سرانجام بزرگ »روز رستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است پیروان آیین مزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسی راست که دین راستین برگزیند . در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز بواژهٔ یآوْنگه yâṅh برمیخوریم ، در جاهای دیگر اوستا نیز این واژه بمعنی سرانجام بزرگ و دادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده ، چنانکه در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پارهٔ ۷ از یسنا ۵۸ و در پارهٔ ۳ از سروش یشت هادُخت و در پارهٔ ۴۱ از فروردین یشت . یآونگه yâṅh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن . بجلد خرده اوستا ،گزارش نگارنده ، ص ۶۳ نگاه کنید.

۱۱ – بزرگ ، مه = مَزْ maz ،بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از

هات ۲۹ نگاه شود .

۱۲ – دریافتن ( ) = بود bud . (= بئود baod) ، بوذ budh ؛ درپهلوی بوییتن ودرفارسی بوییدن گوییم . بود bud دراوستا چنانکه بوی بردن درفارسی بمعنی دریافتن (درك کردن) ، و آگاه شدن نیز آمده ، پارهٔ ۲۱ ازهات ۹ نگاه کنید درنخستین جلد یسناص ۱۶۵ ؛ در بند۲ ازهات ۳۰ این واژه باجزء پَئیتی paitî آمده .

۱۳ – پایان پذیرفتن ، انجام گرفتن = سَزْدیائی sazdyâi (Inf.) دربند ۱۶ ازهات ۵۱ نیز آمده ازمصدر سَند saṇd که بمعنی ساختن وبجای آوردن است . بیادداشت شمارهٔ ۱۵ ازبند ۱ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

برخی این واژه را ازمصدر سَنگه saṅh که بمعنی گفتن و آگاهانیدن وآموزانیدن است گرفته اند ، بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات۲۹ نگاه کنید .

۱ – درآغاز = پئو اورویه paouruyê ازظروف زمان است، دربند۱۱ ودربند ۱۹ ازهات٤٤ ودربند ۲ از هات ٤٥ نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه شود .

سومین بند

۲ – گوهر: بجای این واژه مَئینیو mainyu (مَنیو manyu) آمده ، درپهلوی مینوك درجمع مینوکان . مَئینیَوَ mainyava صفت است (درتأنیث مَئینیوا) که درفارسی مینو شده بمعنی بهشت وفردوس است ، نظامی گفته :

یکی مجلس آراست ازرود و می که مینو ز شرمش بر آورد خوی

دراوستا مینو بمعنی خرد وروان یاروح است، درزبانهای اروپایی چون فرانسه وانگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

صفت مَئینیَو mainyava که درجاهای دیگر بمعنی روحانی ومعنوی است ، بسا باصفت گَئیتهیَه gaêthya (از گَئیتها) .

gaêthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی وجسمانی است ، چنانکه در پارهٔ ۲۰از یسنا ۱۹ودر پارهٔ۸ ازیسنا۵۲ ودرپارهٔ ۱ازیسنا۵۳ (هفت هات) وجز آن، (بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند٤ همین‌هات‌نگاه کنید) . مینوی = مَئینیَو mainyava وجهانی = گَـئِتهیه gaêthya درفارسی درست‌برابراست بامعنوی‌یاروحانی ومادی‌یاجسمانی‌عربی،بنابراین مئینیوچیزی‌که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیرمرئی) باین معنی درپارهٔ۳سروش یشت‌ودرپارهٔ۱۷فروردین یشت‌آمده. درآن‌دوپاره‌سخن ازدروغ بچشم‌نیامدنی است بساهم‌صفت‌ایزدان ودیوها آمده : ایزدان‌بچشم نیامدنی‌ودیوهای‌ناپیدا ، چنانکه‌درپاره ۹۷مهریشت ودرپارهٔ۱۹ ازیسنا ۱ . درپاره‌های۱-۲ ازیسنا۱٦درمیان‌ایزدان‌یعنی کسانی که‌درخور ستایش اند ، اهورامزدا درسرایزدان مینوی وزرتشت درسر ایزدان‌جهانی یاد شده‌اند (بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۸٦ نگاه کنید)،از مینو که درفرهنك (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.

سپنتُو مَئینیو spəṇtô. mainyu یاسپنتُو مَئینیَو spəṇtô mainyava چنانکه درآغاز همین هات گفتیم نمایندهٔ خرد یاروان پاك مزداست در برابر اَنگرُو مئینیو aṅrô mainyu یا اَنگرُومئینیَو aṅrô mainyava نمایندهٔ روان تیره که درفارسی اهریمن گوییم (بیادداشت شمارهٔ۵ ازبند۱۲ ازهات٤٤ نگاه‌کنید) . مَئینیو ومَنَنگه manəṅh که‌بمعنی منش‌است ازیك بنیاد است، هردوازمصدرمن man درآمده که بمعنی‌اندیشیدن‌است ودرپهلوی مینیتن شده است (بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید)

مئینیو ومَنَنگه هردو درفارسی « من » شده چنانکه در واژه های اهـرمن و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بدخواه) ؛ به بند ۲ از هات ٤۵ نیز نگاه‌کنید .

چون درفارسی واژه‌ای ازبنیاد واژهٔ مئینیَو ارستاکه درست‌معنی‌آن رابرساند بجا نمانده ناگزیر بجای آن « گوهر »آوردیم وآن را بمعنی اصلی خود که تخمه

ونژاد یا ذات واصل وعنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب   نشاید ستردن سیاهی ز شب   (فردوسی)

« که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »
(ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ٤٦)

جوهر (جواهر) معرّب از گوهر یا گهر پهلوی ([illegible]) وپارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعد ها بآن داده شده است .

۳ — همزاد : یِم [illegible] yə̄ma ، درسانسکریت yama ازاین واژه همزاد اراده شده یعنی دوبچه که یکبار ازمادر زاییده شوند ، آن را درتازی توأم خوانند . زمخشری همین واژهٔ پسین را درمقدمة الادب (ص٤٦ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دوقلو گویند ودرزبان ادبی جُنابه بضم اول :

دولت و ملت جُنابه زاد چو جوزا   مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی)

درکتاب نهم دینکرد در فصل۳ فقرهٔ ٤ نیز ازمصدر خیر وشرّ یا این دوگوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهان اند و آبشخور همهٔ نیکویی و زشتی زندگی ، یاد شده است .

۴ — بجای پندارو گفتار و کردار ، مَنَنگه [illegible] manaṅh ، وَچَنگه [illegible] vačaṅh ، شیئُوتَهنَ [illegible] shyaothna آمده است.

۵ — بهتروبتر: وَهْیَنگه [illegible] =وَخیَنگه [illegible] vahyaṅh=vaṅyaṅh ، درجاهای دیگر اوستا وَنگهَنگه [illegible] vaṅhaṅh ، درپهلوی وهتر [illegible] ودرفارسی بهتر گوییم ، صفت تفضیلی است از واژهٔ وَنگهو [illegible] vaṅhu (=وُهو [illegible] vohu) که در پهلوی وه [illegible] و در فارسی به گوییم. وَهیَنگه = وَخیَنگه دربند۲ ودربند٤ ازهات۳۱ ودربند۳ ازهات٤۳ و دربند٤ ازهات ٤۸ ودربند٦ و۱۹ ازهات ۵۰ و دربند ۹ ازهات۵۳ آمده است .

بتر : درمتن اَکَ [illegible] aka یعنی بدوزشت، بمناسبت عطف بواژهٔ پیش بتر آوردیم. صفت تفضیلی اَکَ در گاتها اشیَنگه [illegible] ashyaṅh میباشد چنانکه

دربند ٤ از هات ٤٨ و در بند ٦ از هات ٥١ بکار رفته است.درجاهای دیگر اوستا اَشَنگه ashaṅh چنانکه در پارهٔ ٣١ از هات ٥٩.همچنین در پارهٔ ٢٦ از مهر یشت بواژهٔ اَکَتَرَ akatara برمیخوریم بمعنی بتر ، اَکَ aka در اوستا بسیار آمده، درگاتها : هات٣٢بندهای٣ و٥و١٢، هات ٣٣ بندهای ٢ و ٤ ، هات ٤٣ بند ٥ ، هات ٤٥ بند ١ ، هات ٤٦ بند ١١ ، هات ٤٧ بند ٤ ، هات ٤٩ بند ١١ یعنی بد و بد خواه ، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید : آکی نرسید بـر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آك درفرهنگها اك نیز یاد شده است .

٦ – دراندیشه : درمتن خْوَفْنَ x^vafna آمده ، همین واژه است که درفارسی خواب گوییم ، دربند٥ازهات ٤٤ نیز آمده ازمصدر خْوَپْ x^vap ، درپهلوی خوپتن ( ) ودرفارسی خفتن وخوابیدن وخسبیدن گوییم ، دربند ٣ ازهات ٣٠ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور واندیشه .

٧ – هویدا شدن( ) = سرو sru ،دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ٢٨ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن وسرودن وشنوانیدن است، دراینجا باجزءاَ : a-sru آمده ، مُراد شنوانیدن و بگوش رسانیدن وخودرا شناسانیدن ونمودن وهویدا ساختن است .

٨ – برگزیدن ( ) = وی چی vî-či، در بند ٦ همین هات نیز آمده، دراین دو بند با واژهٔ اِرِشْ ərəš آمده یعنی درست برگزیدن . دربند ٥ازهات ٣١ ودربند ٦ ازهات٤٩ واژهٔ وی چیدیائی (Inf.) vîčidyâi از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن وباز شناختن نیز باواژهٔ اِرِش آمده است. بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٤ ازهات ٢٩ و بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٢ همین هات نگاه کنید .

دراینجا یادآور میشویم که واژهٔ چینوَد (پُل صراط) که دربند های ١٠ — ١١ ازهات ٤٦ ودربند١٣ از هات ٥١ آمده از بُنیاد همین مصدر است، ازآن جداگانه

سخن داشتیم .

اما واژهٔ اِرِشْ ərəš در گاتها و دربخشهای دیگر اوستا اَرِشْ ، جداگانه درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ٤٤ بند های ۱ ـ ۱۹ ، هات ٤۸ بند ۹ وجز آن، بساهم باواژه‌های دیگر آمیزش یافته چون اِرِشْ رَتو ərəš-ratu یعنی درست‌رد (دربارهٔ رد بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ٥۱ بند ٥ ؛ اِرِشْ وَچَنگه ərəš-vačaṅh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و دربند ۹ ازهات ٤۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرِشْ وَچَنگه arš-vačaṅh ؛ اِرِزْ ərəz نیز همین واژه است و با واژه های دیگر درآمیخته چون اِرِزْاوخْذَنْ ərəz-uxdhan (= اِرِزْ اوخْذَ ərəz-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ٤٤ بند ۱۹ ؛ اِرِزْ اوخذائی ərəz-uxdhâi یعنی راست گفتن چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه ها ازمصدر وَچْ vač میباشد ،بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید) .

در جاهای دیگر اوستا اَرِش اوخذَ arš-uxdha آمده ؛ اِرِزِجی ərəzəǰî یعنی راست زندگی‌کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ٥ ودرهات ٥۰ بند ۲ و در هات ٥۳ بند ۹ (بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .)

اِرِشیَه ərəshya که‌درپارهٔ٤ ازیسنا ٤۰ (هفت‌هات) آمده یعنی درستکاریاراست‌کُنش؛ اِرِشوَ ərəshva نیز صفت است بمعنی راست ودرست یا درستکردار (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید)

همچنین صفت اِرِزو که بمعنی راست ودرست است ازبنیاداِرِشْ میباشد باین واژه دربندهای ٥ و ٦ از هات ۳۳ ودر بند ۳ ازهات ٤۳ و دربند ۱۳ از هات٥۱ ودر بند۲ ازهات ٥۳ برمیخوریم ودرهمه جا صفت راه‌آورده

شده است. رَزیشتَ razišta صفت عالی است از اِرِزو ərezu یعنی راست ترین، درست ترین چنانکه در بند ۱ ازهات ۳۳ (بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۳ ازهات ۵۱ نگاه کنید.)

۹ — نیك اندیش،بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا hu-dâ ( ) دوژدا duž-dâ ( ) در گزارش پهلوی هوداناك ، دوش داناك

درسرواژهٔ «دا» اختلاف کرده‌اند،برخی آن را ازمصدر دا dâبمعنی دانستن گرفته اند، اما چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم مصدر زَنْ zan دراوستا بمعنی دانستن است ودرفرس هخامنشی دَنْ dan (اَدانا adânâ)چنانکه درسنك‌نبشتهٔداریوش بزرك دربهستان (بیستون)،درکُردی که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است، درواژه‌های فرزان وفرزانه که گفتیم بمعنی دانش‌وداناست ازهمین مصدر است،باجزء فرا : frâzan، در پهلوی فـرزانك frazânak و فرزانکـیه frazânakīh فرزانگی، چنانکه‌دیده میشود دراین واژه زاء اوستا بجامانده است.

دربند ۳۲ از هات ۳۱ ودربند ۳ وبند ۱۳ از هات ۳٤ وبند ٦ از هات ٤٥ و بند ۳ ازهات ٤۸بواژهٔ هودا hu-dâ ودر بند۱۰ ازهات ۵۱بواژهٔ دوژدا duždâ برمیخوریم.دربخشهای‌دیگر اوستا نیز این دو واژه‌بسیار آمده امابادال: هوذا hu-dhâ ودرگزارش‌پهلوی هوداك hu-dâk شده است. ازگزارش پهلوی برمیآید که بگاه ساسانیان نیز بنیاد واژهٔ دا dâ روشن نبوده چه واژهٔ هوداhu-dâدرگاتها وهوذاhu-dhâ درجاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است درگزارش پهلوی گاتها هوداناك شده یعنی «دا» ازمصدر دانستن‌گرفته شده اما دربخشهای دیگر اوستا هوداك شده، «ذا» ازمصدر دا dâ که بمعنی دادن وبخشیدن و آفریدن است گرفته شده است.

واژهٔ دُزد در فارسی باید با همـین واژهٔ اوستائـی دوژدا duždâ یـکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که بواژه هوذا ... hu-dhâ برخورده آن را به نیك کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون در یسنا ۱٦ پارهٔ ٥ ، یسنا ۳٥ (هفت‌هات) پارهٔ ۱ ، هفتن یشت پارهٔ۱۲، سیروزه‌بزرگ پارهٔ ۲۲ ، ویسپرد کردهٔ ۸ پارهٔ۱ وجز آن و واژه دوژدا duž-dâ را به بدکنش گردانیده چنانکه درمهر یشت پارهٔ ٥۲ ، یسنا ٥۷ پارهٔ ۲٥ وجز آن. در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفت هودانو ... hu-dânu (درتأنیث ... hu-dânû)بسیاربرمیخوریم چنانکه در هات ۳۱ بند ۱٦ ، هات ٤٤ بند ۹ ، هات ٥۰ بند ۹ ، هات ٥۳بند ۳. این واژه نیز مانند واژهٔ هودا hu-dâ درگزارش پهلوی هوداناك hu-dânâk ترجمه شده است .

بار تولـومه .Bartholo این واژه ها را ازمصدر دا (y) 2 dâ بمعنـی دیدن گرفته است .(Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823)

ازاین مصدر بمعنی دیدن که معمولا دی ... dî ضبط شده در یادداشت شماره۳ ازبند۲ ازهات۳۰ سخن داشتیم . صفتهای هودا (=هوذا)، هودانو هرمصدری که در بنیاد داشته‌باشند معنی که گزارندگان پارسی واروپایی اوستاآنها داده‌اندهمان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا یك معنـی نزدیك بآن : هوداناك ، هوداك

نگارنده هودا ودوژدا را به‌نیك‌اندیش‌وبداندیش گردانیده میتوان‌دانا ونادان، بخردونابخردهم گفت،اماواژه‌های هو و دوژ : هو ... hu یا ... hû همیشه دراوستاباواژه‌های دیگردرآمیخته، همچنین است درفُرس‌هخامنشی هو hu : هواسپ hvaspa ، هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ‌نبشتهٔ پارس(تخت جمشید)، پارس‌رادارای‌اسبهای‌خوب‌ومردمان‌خوب‌خوانده‌است.

دراوستا مثال آن‌بسیاراست،ازآنهاست‌درگاتها: هومازدر ...

hu-mazdra یعنی خوب یاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده ، یادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه کنید ؛ هوجیتی [Avestan] . hu-jîtî خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه [Avestan] huzîvishnîh چنانکه درهات ۳۳ بند ۱۰ آمده، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید ؛ هوجیاتی [Avestan] . hu-jyâtî زندگی خوب درهات ۳۲ بند ٥ ودرهات ٤٦ بند ۸ آمده ؛ هوشیتی [Avestan] . hu-shiti خان ومان خوب چنانکه درهات ۲۹ بند ۱۰ ودرهات ٤۸ بند ۱۱ ؛هوشوئیتهمن [Avestan] . hu-shôithəman خان ومان خوب چنانکه درهات ٤۸ بند ٦، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

هوچیستی [Avestan] . hu-čistî خوب آموزش چنانکه درهات ۳٤ بند ۱٤ ودرهات ٤٦ بند ٤ ؛ هواپنگه [Avestan] . hv-âpanh خوب کنش چنانکه درهات ٤٤ بند ٥ ، یادداشت شمارهٔ ۲ آن بند نگاه کنید ؛ هوخرتو [Avestan] . huxratu خوب خرد چنانکه در هات ۳٤ بند ۱۰ و هات ٥۱ بند ٥ ؛ هوخشتهر [Avestan] . hu-xshathra خوب شهریاری کننده چنانکه درهات ٤٤ بند ۲۰ وهات ٤۸ بند ٥ وهات ٥۳ بند ۸ ؛ هونر [Avestan] . hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه در هات ٤۳ بند ٥ ؛ هومرتی [Avestan] . hu-mərəti خوب پیك چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ ازمصدر مر [Avestan] . mar، یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید ؛ هوزنتو [Avestan] . hu-zəntu خوب شناسا چنانکه در هات ٤۳ بند ۳ و هات ٤٦ بند ٥ وهات ٤۹ بند ٥، زنتو ازمصدر زن [Avestan] . zan دانستن در آمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

هوشن [Avestan] . hu-shāna خوب ارزانی یادرخور و شایسته ازمصدر هن [Avestan] . han بچیزی ارزانی بودن، یادداشت شمارهٔ ۱٤ ازبند ٥ ازهات ۳۵ نگاه کنید؛ هوش هخی [Avestan] . hus-haxi خوب دوست چنانکه درهات ٤٦ بند ۳۱، هخی [Avestan] . haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جز از گاتها) بسیار

آمده است .

هو hu درسریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده وبسا «ها» به « خا » برگشته چون هنرکه گفتیم در اوستا هونَرَ hu-nara ازواژهٔ نَرْ nar که درفارسی نیز نرگوییم دراوستا بمعنی مرد ویل ودلیر و پهلوان است ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

هژیر یعنی خوب وپسندیده و نیکو ، در اوستا هوچیتهرَ hu-čithra چنانکه در یسنا ۵۸ پارهٔ ۱ و درارت یشت پارهٔ ۱۵ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت . چیتهرَ čithra دراوستا بدومعنی آمده نخست آشکار وروشن وپدیداروهویدا ، همین واژه است که درفارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه وپیوند ، دقیقی درشاهنامه گوید:

بشاه جهان گفت زرتشت پیر که دردین ما این نباشد هُژیر

خرم ازواژهٔ هو hu ورَمْ ram که دراوستا بمعنی آرمیدن است آمده . همچنین واژهٔ دوش dus یا دوژ duz دراوستاهمیشه با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار dushiyâr یعنی بدسال یا قحط سال درسنگ نبشتهٔ پارس . دراوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست درگاتها : دوشیتی dushiti خان و مان بد ، چنانکه درهات ۳۱بند ۱۸ ؛ دوش خرتو dus-xratu بدخرد چنانکه در هات ۴۹ بند ۴ ؛ دوش شیئُوتَهنَ dus-shyaothana بدکردار ، چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ ودر هات ۴۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خشَتْهرَ dusə-xshathra بدشهریاری و دوژوَچنگه duzvačanh بدگفتار و دوژدَئنا duzdaênâ بددین و دوش مَننگه dus-manaṅh بدمنش ، آمده است ؛ دوژجیاتی duzjyâti زندگی بد ، چنانکه درهات ۴۶بند۸؛ دوش سَستی dus-sasti

آموزگار بد ، ازمصدر سانگه sâṅh فرمودن‌و آموزانیدن ، چنانکه درهات ۳۲بند۹ ودرهات ٤٥ بند۱، بیادداشت‌شمارهٔ ٦ازبند ٥ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .
دوش خوَرِتهه dus-xᵛarətha بد خورش ازمصدر خوَر xᵛar خوردن ، چنانکه درهات۳۱ بند۲۰ ودرهات ۵۳ بند ٦ ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

دوش اَزُوبا dus-azôbâ بــد خوانده‌شده ، بدنام ، از مصدر zbâ خواندن ، چنانکه درهات ٤٦بند٤ ، بیادداشت شمارهٔ۱ازبند ٤ازهات۳۱نگاه‌کنید ؛ دوژوَرِنَ duz-varəna بدباور ، بدگمان ، بدکیش‌ازمصدروَر var چنانکه‌درهات۵۳بند۹،بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ ازهات۳۰ نگاه کنید ؛ دوژوَرِشنَنگه duz-varəshnaṅh بدکیش،بدکردار،ازمصدروَرِزْ varəz ورزیدن،چنانکه‌درهات۵۳بند ۸، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید ؛ دوش‌اِرِتهری dus-ərəthrî بدنگهداری شده یا گمراه از مصدر هَرْ har نگهداری کردن ، پاسداشتن ، چنانکه درهات ٤۹ بند۱ ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۳ ازهات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ٤۹ نگاه‌کنید .

دُوش dus و duz درسریك دسته ازواژه های فارسی نیز بجا مانده است . در شاهنامــه ، بنا بفرهنگ واژه های شاهنامهٔ ولف wolff یکبار واژهٔ دُشت بمعنی بدوزشت ، جداگانه درداستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای‌که نگارنده‌دردست دارد‌آن شعررا نیافت . واژهٔ دُشت با تاء درجزء واژهٔ دُشتیاد درفرهنگها بمعنی غیبت‌یاد شده است ، دُشتیاد یعنی کسی را به بدی یادکردن،ازاین واژه گواهی درنظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه‌های دیگر فارسی که بادُش و دُژ آمیزش‌یافته گواه درستی آن‌است چون‌دشمن دراوستا دوش‌مَنَنگه dus-manaṅh که یاد کردیم یعنی بدمنش ؛ دُشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن nâman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بــزشتی نام بردن ؛ دُشخوار

(دُشوار) یعنی سخت از واژهٔ خواتهرَ xᵛâthra یعنی خوار ، آسان، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید ؛ دُژخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بد خُلق از واژهٔ هَیَه haya (هَئِم haêm) در فرگرد سیزدهم وندیداد در پاره های ٤٤ ــ ٤٨ آمده که در فارسی خیم گوییم ؛ دوزخ در اوستا دوژانگهو duž-aṅhu درزامیاد یشت پارهٔ ٤٤ آمده آنگهو یعنی هستی و بود و زندگی وجهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن .

در انجام سه واژهٔ معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم : هومَتَ humata هـوخـتَ hûxta ؛ هوَرْشتَ hvaršta یعنی پندار نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك در برابر دوش مَـتَ duš-mata ؛ دوژوخـتَ dûžuxta؛ دوژوَرْشتَ dužvaršta یعنی پندار بد ، گفتار بد ، کردار بد .

چهارمین بند

۱ ــ بهمرسیدن (...) = گـم gam (= جس ǰas) با جزء هام ham در بند ۱۵ ازهات٤٤ نیز آمده یعنی بهم آمدن ، بهمرسیدن، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ ــ بجای هستی و نیستی گَـیَه gaya و اَجیاتی a-ǰyâtî ، درگزارش پهلوی (زند) زیوندکیه zîvandakîh و اَزیوندکیه a-zîvandakîh یعنی زندگی و نه‌زندگی، گَـیَه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی اَ (a) آمده‌اند هردو از یك بنیاد واز مصدر جی ǰi (= گی gi)درآمده‌اندکه درپهلوی زیوستن ودرفارسی زیستن گوییم . بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ازهمین بنیاداست گَـئِیتها gaêthâ، درفرس هخامنشی نیز گَـئِیتها

gaithâ ،درپهلوی گیهان gêhân و درفارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوییم، گَـیْتها دراوستا بمعنی هستی ودارایی وزندگی وجهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه درگاتها : هات ۳۱ بند ۱ وبند ۱۱ ، هات ۳٤ بند ۳ ، هات ٤۳ بند ٦ ،هات ٤٤ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۸ وبند ۱۲ ، هات ۵۰ بند ۳ .

دریادداشت‌شمارهٔ۸ازبنده‌ازهات ۲۹ گفتیم که گَـیَه‌مَرتَن gaya-marətan (= کیومرث) ازواژهٔ گَـیه وازمصدرمَرْ mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زندهٔ درگذشتنی (بمقالهٔ کیومرث دردومین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ٤۱ ـ ٤۵ نگاه کنید و بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٤ ازهات ۲۹)، از همین بنیاد است گَـیْتهیه gaêthya که‌دریادداشت‌شمارهٔ۲ازبند۳ همین هات گذشت ، واژه‌ای که درپهلوی گیتیك gêtîk شده ودرفارسی گیتی گوییم وگفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی وجسمانی .

۳ – بنیاد نهادن( ) = دا dâ دادن،بخشودن،نهادن.

۴ – همچنان = یَتها yathâ ، در فرس هخامنشی نیز یتها ، در بخشهای‌دیگراوستایَتهَ yatha ازظروف‌زمان‌است،بسادرگزارش پهلوی به چگون گردانیده شده ، دربند ۲ از هات ۲۹ بآن برخورده‌یم .

۵ – انجام،پایان=اَپِمَ apāma (apəma) صفت است دربرابرپَئوُوروَیه paouruya نخستین . بیادداشت‌شمارهٔ۹ از بند۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید.اَپِمَ درگاتها بسیارآمده : هات۴۳ بند۵ ، هات٤٤بند۱۹، هات ٤۵ بند ۳ ، هات۴۸ بند٤ ، هات۵۱ بند ٦ وبند ۱٤ وجز آن . ازاین‌واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود .

٦ – بدترین = اچیشتَ acišta ، صفت‌عالی است‌ازواژهٔ‌اَکَ aka بدکه دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۳ همین هات گذشت ، دربندهای۵ و ٦ از همین هات ودر بند های ٤ و ۱۰ و۱۳ از هات ۳۲ نیزبآن برمیخوریم. دربرابر وهیشتَ vahišta بهترین که نیزدرهمین بندآمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – زندگی = اَنگهو aṅhu، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۸ – بجای پیرو راستی و پیرو دروغ اَشوَنْ (اشاوَنْ ashavaṇt آمده) ، همچنین دراوستا اشوَنت و درِگوَنت drəgvaṇt آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ – بجای « جایگـاه » درمتن مَنُو manô آمده ، بارتولـومه Bartholomae آن‌را ازمَنَنگه manaṅh ازبنیادمصدرمَنْ (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه ، نشیمنگاه ، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر ، از آنان است گلدنر Geldner ازمَنَنگه manaṅh (منش) ازبنیاد مصدرمَنْ man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه وجایگاه یابهشت آورده ، زیرا چنانکه در بند ۲ ازهات ٤۳ آمده ، درآنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی وهومننگه یا منش نیك برخوردار گردند . بواژهٔ مَنُوmanô در بند ۸ ازهات ۳٤ نیز برمیخوریم. هرمصدری که این واژه دربنیاد داشته باشداز آن آرامگاه‌مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده دربرابرجهان وهستی تیره‌یادوزخ که‌پیروان دروغ‌راست. دربارهٔ واژه مَنْ man = اندیشیدن و مَنْ man = ماندن بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۱ – دروغ : بجای این واژه درِگوَنت drəgvaṇt آمده که دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن مراد است .

پنجمین بند

۲ – رفتار : ورزیوَ . از مصـدر وَرِز varəz ورزیدن ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ – برگزیدن یا باور کردن : = وَرْ var ، بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۲ همین هات نگاه کنید .

۴ – پاکستر خرد = سپنیشتَ مَئینیـو .

spāništa-mainyu ،بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۳ همین هات وبیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۵ – آسمان = اَسَنْ asan وهیئت دیگر آن اَشَنْ ashan همچنین اَسْمَنْ asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و درپهلوی نیز آسمان گوییم . اَسَنْ asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است ، چنانکه در فرگرد ششم وندیداد پارهٔ ۵۱ ودرفرگرد نهم پارهٔ ۱۱ وجز آن وبمعنی سنگ فلاخن درفرگرد هفدهم پارهٔ ۹ . اسَن asan و اَسْمَن asman بمعنی آسمان نیزدراوستا بسیار آمده ، چنانکه دریسنا۴۲(هفت‌هات) پارهٔ ۳ ودر فروردین یشت پارهٔ ۲ و درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ۳۵ وجز آن .

درسانسکریت نیز àsman بمعنی‌سنگ‌و آسمان‌است. اَسَنْ اصلا بمعنی‌سنگ است ، چون آسمان بسان سنگ‌آسیا پنداشته شده ازاین رو چنین نامزد گردیده است . این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوییم و بمعنی آرد هم گرفته اند :

آسمان آسیای گردانست آسمان‌آس مان‌کند هزمان (لغت اسدی)

ازهمین‌واژه آمیزش‌یافته واژه‌های‌آسیاب و باداس و دستاس و پاداس وخراس، بفارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ۱٤٤ نگاه‌کنید .

٦ – بجای استوار : خْرَئُوژدیشتَ xraoždišta آمده ، صفت عالی‌است ازواژهٔ خروژدرَ xrûždra که‌در گزارش پهلوی به سخت وسختتوم saxttum گردانیده شده است . خروژْدَرَ در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲٤ ودر پارهٔ ۸۲ آبان یشت آمده و واژهٔ خروژدا xrûždâ بمعنی سختی درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ٤ آمده وبواژهٔ خروژدیسمَ xrûždisma یعنی سخت زمین در پارهٔ۸ ازفرگرد هشتم‌وندیداد برمیخوریم همچنین‌درپارهٔ۱۱ ازفرگردنهم، ودرگزارش پهلوی سخت زمیك شده است .

۷ – پوشیدن ، جامه دربرکردن ، رخت‌پوشیدن ( ) =وَنْگه

vaṅh، بهمین معنی در پارهٔ ۱۹ از فرگرد سوم وندیداد و پارهٔ ۱۲۹ آبان یشت و پارهٔ ۱۲۶ مهر یشت و پارهٔ ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش پهلوی نهفتن . وَنگهvaṅha نیز جای گزیدن است چنانکه در گشتاسپ یشت پارهٔ ٤٥، همچنین ونگه vaṅh بمعنی درخشیدن است چنانکه در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت و با جزء وی : vi-vaṅh در پارهٔ ۲۸ از فرگرد نوزدهم وندیداد .

۸ – بجای شادمانه فرَئورتْ fraorət : ازمصدر وَر var که در یادداشت شمارهٔ ۳ گذشت باجزء فْرَ fra، بنابراین یعنی ازروی ایمان و اعتقاد. دربند۲ ازهات۵۳ نیز آمده ومیتوان بمعنی بخوشی و بمیل و برغبت گرفت .

۹ – آشکار = هَئیتهیَه haithya، در گزارش پهلوی نیز آشکارك . درفرس هخامنشی هشییه hasiya بمعنی آشکار و راست و درست است، این صفت ازواژهٔ هَنت haṇt درآمده یعنی باشنده اسم فاعل آه ah هستن، بودن . درهات ۳۱ بند ٦ وبند ۸، هات ۳٤ بند های ٦ و ۱۵، هات ٤۳ بند ۳، هات ٤٤ بند ٦، هات ٤٦ بند ٦، هات ۵۳ بند ٦ نیز آمده، درهمه جا صفت نیست، بسا دراین بند ها ازقیود است بمعنی بدرستی، براستی . هَئیتهیاوَرشتَ haithyâvarəsta که دربند ۱۱ ازهات ۵۰ آمده اسم است از هَئیتهیَه haithya وازصفت وَرِشْتَ varəsta ( ) از مصدر وَرِزْ varəz ورزیدن که در یادداشت شمارهٔ ۲ گذشت، هَئیتهیاوَرشتَ یعنی درستکاری یا نیك ورزیدن و درست بجای آوردن . بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ۵۰ نگاه کنید .

هَئیتهیُودوَاِشَنگه haithyô-dvaêshaṅh که دربند ۸ ازهات ٤۳ آمده یعنی دشمن آشکار . دربارهٔ دوَاِشَنگه بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – خوشنود کردن( )=خشنو xshnu،

یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - دَئِوَ daêva : پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده، دربندهای ۳ـ۵ ازهات ۳۲ ودربند ۲۰ ازهات ٤٤ نیز یاد شده اند، ازدیو جداگانه سخن داشتیم .

ششمین بند

۲ - باز شناختن یا برگزیدن ( ) ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۳ - باهم درپرسش وپاسخ بودن یامشورت کردن ( ) = پَرِس paras ، یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - فریب: آدِبَئومَن â-dəbaoman ازمصدر دبو dəbu فریفتن، دربند ۱۷ ازهات ۳۱ بااین فعل باجزء ائیپی aipî برمیخوریم ، دِبو هیئت دیگری است ازمصدر دَب dab (دَوْ dav) که دربند ٦ از هات ٤٣ ودربند ۵ ازهات ۳۲ آمده .

صفت دَفشْنیَه dafshnya که در بند ۸ ازهات ۵۳ آمـده بمعنی فریفته شده ازهمین بنیاد است . درگزارش پهلوی فریفتن

۵ - فرا رسیدن یادررسیدن ( ) = جس ǰas باجزء اوپا: upâ-ǰas (= اوپاگام upâ-gâm) یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

٦ - برگزیدن ( ) = وَرْ var ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - خشم = اَئیشِمَ aêshəma بسا در گاتها نام دیوی است ، نمایندهٔ خشم . یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - شتافتن ( ) = دوَرْ dvar رفتن ، این فعل ازبرای رفتن اهریمنی بکارمیرود دربرابرجَسْ ǰas یا گم gam که ازبرای رفتن ورسیدن و خرامیدن آفریدگان پاک میآید، درپهلوی دواریستن

گویند، درلهجهٔ گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن و گذشتن است. دراینجا با جزء هَن han-dvar آمده یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرا رسیدن وشتافتن .

۹ – زندگی = اَهو ahu هستی. بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – تباه کردن ( ) = بَن baṇ ناخوش کردن ، تیره ساختن، درگزارش پهلوی ویمارینیتن vîmarênîtan یعنی بیمار کردن. بَنْتَ banta (درتأنیث بنتا)صفت است (اسم مفعول) از مصدر بَن baṇ یعنی بیمار چنانکـه درفروردین یشت پارهٔ ٢٤ آمده درگزارش پهلوی ویمار .

هفتمین بند

۱ – ضمیر «او» بمردم برمیگردد .

۲ – اندام: کِهرپ kəhrp (کِرِف kəɹəf) ، در گزارش پهلوی نیز کرپ karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد دربند ۱۷ ازهات ۵۱ نیز آمده ، کِرِفشْ خوَر kərəfš-xᵛar که چندین بار دروندیداد آمده ودرگزارش پهلوی کرپ خوار شده یعنی لاشه خوار .

۳ – ازبرای واژه‌های پایداری واستواری درمتن اوتَ یُوتی uta-yûti (اوتَ یُوئیتی uta-yûitî)و آنْمَن aṇman . آمده است . اوتَ یُوتی در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳٤ بند۱۱. هات ٤۳ بند ۱ ، هات ٤۵ بند ۷ وبند ۱۰ ، هات ٤۸ بند ٦ ، هات ۵۱ بند ۷ آمده ، دربرخی ازاین بند ها بمعنی همیشه ودربرخی دیگر صفت است بمعنی پایدار. درگزارش پهلوی توخششن tuxšishn یعنی کوشش ، بسا درگاتها با واژهٔ تِویشی təvishî آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

واژهٔ آنمن ... anman دربند ۲۰ ازهات ٤٤ ودر بند ۱۰ از هات ٤٥ بمعنی همیشه وجاودان گرفته شده است .

۴ – پاداش = آدانَ ... â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها ودربخشهای‌دیگراوستا آدا ... â-dâ و اَدا ... a-dâوبساهم اَذا ... a-dhâ آمده چنانکه دریسنا ۵۲ پارهٔ ۳ .

در بند های۱۱-۱۲ ازهات۳۳ودربند۱ ازهات ٤۸ بواژهٔ آدا â-dâ وأدا a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که دربند ۱ ازهات ٤۹ آدا â-dâ نام فرشته ای‌باشد ، در یسنا ٦۸ پارهٔ ۲۱ و در کردهٔ چهارم ویسپرد پارهٔ ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است ، نگاه کنیدبه : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130

آدانَ و آدا هردوازمصدر دا ... dâ دادن‌وبخشودن درآمده وهردودر گزارش پهلوی (زند) به دهشن ... گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم‌ازبرای پاداش نیکوکاران بکاررفته‌وهم ازبرای پادافراه گناهکاران .

۵ – آهن = أینگه ... ayaṅh ، درسانسکریتâyas ،درپهلوی آسِن ... ،درهات ۳۲ بند ۷ ودرهات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . ازآهن گداخته که درروز آزمایش بکار آید وپاك ازناپاك باز شناساند ، جداگانه سخن داشتیم .

٦ – ضمیر «آنان» برمیگردد به‌دیویسنان

۱ – آنهنگام ، آنگاه = یَدا ... yadâ ،دربندهای٤ و١٦ ازهات ۳۱ و در بند ۹ از هات۵۰ نیز آمده ، دربخشهای دیگر اوستا یَذَ ... yadha از ظروف زمان است .

هشتمین بند

۲ – سزا یاکین و کیفر = کَئِنا ... kaenâ ، درپهلوی(...) ودرفارسی کین ، درگزارش پهلوی ازبرای توضیح افزوده شده پاُتفْراس ... که در فارسی پادافراه گوییم :

بجای هر بهی پاداش نیکی   بجای هر بدی پادافراهی   (دقیقی)

دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کَئِنَن kaenan یعنی کین‌کشنده یاکین جوی و کین‌خواه درگوش‌یشت (=در واسپ یشت) پارهٔ ۱۸ ودر رام یشت پارهٔ ۲۸بآن برمیخوریم .

۳ — گناهکار=اَئِنَنگه aênañh صفت است یعنی بزهکار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. دربند ۸ از هات ۳۲نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم وزور وگناه وکین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ وبند ۱۵ ، ودرهات ۳۲ بندهای۶_۷. مصدر این in (= اَئِن aen) بنیاداین واژه‌است . اینیتَ inita اسم‌مفعول آن است که درگزارش پهلوی ازپارهٔ ۶۱ ازفرگرد‌هجدهم وندیداد به‌کینینیتن kînînîtan گردانیده‌شده‌است یعنی‌کین توختن، کین ورزیدن . ازهمین بنیاداست اِنیتی ənitî بمعنی دردو رنج‌که دربند۱۱ ازهمین هات‌آمده‌است ، همچنین ازاین ریشه و بن‌است‌اَئِنَنگه aênañh بمعنی آزار و آسیب و زیان‌که دربند ۱۶ از هات ۳۲ و دربندهای ۷_۸ ازهات ٤٦ آمده‌است .

۴ — بجای کشور ، خشَتهرَ Xshathra آمده ، کشور جاودانی‌مزدا یا بهشت مراد است .

۵ — پایان=سَستَ sasta، دربند۱۲ ازهات ٤٦ نیز‌آمده ازمصدرسَند saṇd ساختن ، بجای‌آوردن ، انجام دادن . به سَزدیائی sazdyâi درياد‌داشت شمارهٔ ۱۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

٦ — بر پا کردن ( ) = وید vid (= وَئِد vaêd) یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

۷ — یعنی دیندارانی که بادیو دروغ ستیزیده ، اورا دربندکرده بدست فرشتهٔ راستی سپردند . دربند۱٤ ازهات ٤٤نیزازسپردن یا دادن دروغ بدست راستی‌سخن رفته‌است .

نهمین بند

۱ - از مصدر آه ah هستن ، بودن .

۲ - زندگی = آهو ahu هستی ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ همین‌هات نگاه کنید .

۳ - واژه‌ای که بجای « تازه » آمده، فِرَش fərasha میباشد، دربخشهای دیگر اوستافرَشَ frasha یعنی برازنده وشایسته یا تازه ونووخرم، دربند ۱۵ ازهات ۳٤ نیز آمده و در آنجا با واژهٔ اَهوْ ahu آورده شده است ، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامهٔسوشیانت از آن سخن خواهیم‌داشت .

۴ - کردن ( ) = کر Kar ،درفرس‌هخامنشی نیز کر kar درپهلوی کرتن ، در فارسی کردن ؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه درگاتها : هات ۳٤ بند۷ ، هات ٤٤ بند۷ وجز آن . دربند۱ از هات ۵۱ باجزء اَنتَرِ aṇtara آمده بمعنی ساختن ، فراهم‌کردن ، آماده کردن .

۵ - بجای سروران آمده ، همچنان در بند ٤ از هات ۳۱ واژهٔ اهورَ ahura بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است ، درتأنیث اَهورانی ahurânî ، این واژه گذشته ازاینکه نام آفریدگاریکتاست ، مانند واژهٔ مزدا در اوستا بمعنی سرور و خدایگان و بمعنی‌داوروفرمانگزار نیز بسیارآمده چنانکه‌درگاتها : هات ۲۹ بند ۲ (یادداشت های شمارهٔ ۵ و۱۱ ازآن بند نگاه کنید) ، هات ۳۱ بند ۸ وبند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۹ ، هات ۵۳ بند۹ . اَهوئیریَه ahûirya صفت است یعنی ازاهورا یا آنچه باهورامزدا پیوندد ، اهورایی ، وهمین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد وسرورزاده وآزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت پارهٔ ۳۹ .

٦ - بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن

آمده ، باید مَیَسْترا بَرَن myastrâ-barana باشد واین صفت است یعنی همراهی دهنده ، پناه یا یاوری بخشنده . نخستین پارهٔ این واژه را برابر واژهٔ سانسکریت medî بمعنی همدم ویار و انباز گرفته‌اند ودر آمیزش با واژهٔ بَرَنَ بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش وپیوند دهنده است . جزءبَرَنَ ازمصدر بَر bar همان است که درفارسی بردن گوییم . در یادداشت بند ۱۲ ازهات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد ، نگاه کنید به :

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ – اندیشه = مَنَنگهِ manañh منش ، اندیشه .

۸ – باهم = هتهرا hathrâ دربند٤ ازهات۲۸ بآن برخوردیم. بیادداشت شمارهٔ۳ آن بند نگاه کنید .

۹ – بودن ( ) = بو bû در فرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن در فارسی بودن ، در بند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم ، در بند۱۰ همین هات باجزء اَوْ avô بآن برمیخوریم اما این اَوْ نظر بوزن شعر زیادتی است ، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود

Bartholomae : Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ – آنجا = یَتهرا yathrâ ،ازظروف‌مکان است یعنی کجا ، دربند۱۲ ازهات۳۱نیز بهمین معنی است اما دربند۱۱ ازهمان هات بایدازحروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ – شناسایی = چیستی čistî بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی‌است همچنین‌بمعنی آیین‌ودستوردینی‌است،بمصدرچیتْه čith که‌بنیاد این واژه‌است بمعنی اندیشیدن‌و آگاهانیدن و آموزانیدن درگاتهابسیاربرمیخوریم.از چیستی = چیستا čistâ درجلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقالهٔ آن در صفحهٔ ۱۵۷ ــ ۱۵۸ نگاه کنید و بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱ .

۱۳ – واژه ای که به پریشان گردانیدیم درمتن مَیْتَهْ maêtha

(در تأنیث مَیْتها maêthâ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل

و متردد .

مَیْتها maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی وپریشانی و

سرگردانی وتردید یاتغییر وتبدیل وبرگشتگی چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۳۱ و بند

۹ ازهات ۳۳ وبند ٦ ازهات ۳٤ .

دربنیاد این‌واژه اختلاف کرده اند ، برخی آنرا از ریشهٔ مصدر میته

mith (=میت mit ، بارتولومه مَیْت maêt نوشته) که بمعنی جای‌گزیدن

و منزل کردن است گرفته ، پیوسته وبهم آمده و گرد هم آمده معنی کرده اند

وبرخی دیگر بمعنی پریشان‌وسرگردان‌وسرگشته گرفته ، بواژهٔ سانسکریتmethete

پیوسته اند چنانکه بارتولومه :

Bartholomae : Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran. Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژهٔ چیستی که یاد کردیم ، ایمان غلط یا

کیش دروغین falsche glaube ترجمه‌کرده است .

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که ازگاتها برشمردیم همین دو معنی که بارتولومه .Barthol و

گلدنر Geldner برگزیده‌اند درست میافتد وبامفهوم آن بندها میسازد .

دهمین بند

۱ – آری=زی zî : پس ازنخستین واژه یك جمله میآید ازبرای

اثبات آن جمله در بند ٤ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در

بسیاری ازبندهای دیگر خواهیم برخورد، درگزارش پهلوی چیه

آمده و بسا هم ترجمه نشده است .

۲ – بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهر

spayathra آمده، جزهمین یکبار، دیگردراوستا باین واژه برنمیخوریم ، درگزارش

پهلوی به‌سپاه گردانیده شده است ، در اوستاسپادَ . یا سپاذَ . spâdha بمعنی سپاه است . چون سپیتَهر اندك شباهتی با سپاذَ دارد ، درگزارش پهلوی‌مایهٔ اشتباه شده است ، نگاه‌کنید به :

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

۳ – شکست سکندَ . skənda ازمصدر سکند (،)در پهلوی و در فارسی شکستن گوییم . سکَند skand بمعنی شکستن و برانداختن ونابود کردن در اوستا بسیار آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۴۲ وپارهٔ۷٦ وباجزء اوپَ . upa درپارهٔ ۱۸ وباجزء فرا . frâ در پارهٔ ۳٦ از همان یشت و جز آن . واژهٔسکَند skənda در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ نیز آمده است .

۴ – از پی رسد یا بُوَدْ (.) ازمصدر بو . bû بودن . بیادداشت شمارهٔ ۹ بند پیش نگاه‌کنید .

۵ – ایدون = اَتْ . at ، درپهلوی اِتون êtôn.

٦ – پیمان شده یاپاداش پیمان‌گردیده : اَسیشتی . a-sištî دربند ۹ ازهات ٤٤ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازآن بند نگاه‌کنید . میتوان هم اَسیشتی‌رابمعنی نوید گرفت ازمصدر سیش . sîsh که بمعنی آموزانیدن والهام‌کردن است . بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – سرای نیك یا خان‌ومان خوب = هوشیتی . hu-shiti ، بیادداشت شمارهٔ٦ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

۸ – ازسرای نیك بهمن (وهومنگه = منش‌نیك) وسرای مزدا و اَشَ (راستی) بهشت اراده شده است .

۹ – پیوستن (.) = یوج . yuǰ (یَئوگ . yaog)، اسم مفعول آن یُوخْتَ . yûxta که دربند۹ ازهات ٤۹ آمده یعنی پیوسته . یوجyuǰ اصلا بمعنی اسب یا چارپای دیگر بگردونه

بستن است. دربند۷ ازهات ۵۰ بمعنی مجازی است یعنی بر انگیختن ودربند ٤ از هات ٤٤ بمعنی بهم پیوستن ودربند۱۱ ازهات ٤٦ میتوان‌بمعنی برانگیختن‌وواداشتن و آغالیدن گرفت.

ازیوج yuǰ درفارسی واژهٔ یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است ودر فرهنگ اسدی چنین تعریف شده: «یوغ» آن بوذکه برگردن‌گاو نهند بوقت زمین‌کندن، بوشکور گفت:

ور ایذونك پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرذ سر مـن بیوغ

یوغ در پهلوی یوگ ، در سانسکریت yôga، درلاتینی jugum، در زبانهای آلمانی وفرانسه وانگلیسی yoch، joug، yoke، ازیوخت yûxta که دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۵۰ و در مهر یشت پارهٔ ۱۳٦ صفت جفت در فارسی بجای مانده است. بر گشتن یـاء در سر واژه های اوستا بـه جیم در فارسی مانند بسیار دارد چـون یم . yima = جم، یاتو . yâtu = جادو، یام . yâma = جـام، یاکَـر . yâkar = جگر وجز آن.

۱۰ - نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازهٔ نیك اراده شده همان واژهٔ سرَوَنگه . sravaṅh میباشد که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن و گفتار است. هَئوسرَوَنگه . haosravaṅh که در فارسی خسروگوییم یعنی نیکنام = هو . hu خوب + سرَوَنگه . sravaṅh.

۱۱ - جستن(.) ازمصدر هزْ haz، درگزارش پهلوی پارهٔ٤ازیسنا٤۱ (هفت‌هات)واژهٔ . که ازهمین مصدراست، گرفتن ترجمه شده است، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ ازهات۲۹وبه:

Altiranisches Wörterbuch، von Bartholomae, Sp. 1795

یازدهمین بند

۱ – آیین ، فرمان ، دستور = اوروات urvâta ، دربند۱ ازهات۳۱ ودربند ۸ ازهات ۳٤ ودربنده۱ ازهات ٤٤ نیز آمده. درگزارش پهلوی واوَریکانیه vâvarîkânîh هیئت های دیگر این واژه اوروَت urvata دربند ۳ از هات ۳۱ ، اورواتی urvâti دربنده ازهات ٤٦ ، اورواتها urvâthâ دربند١٤ ازهات۵۷ نیز بمعنی پیمان وروش وفرمان ودستور و آموزش است .

۲ – بجای فرو فرستاد آمده از مصدر دا dâ دادن ، نهادن ، بخشیدن .

۳ – دریافتن ( )ازمصدرسچ sač بیاد داشتن ، آموختن ، درگزارش پهلوی نیز آموختن ، دربند۱ ازهات۳۵ نیز آمده است .

۴ – آسایش = خُویتی x^vîti : مرکب‌است‌ازهو hu خوب و ایتی iti ازمصدرئی (i) شدن ، رفتن ، آمدن . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید ، بنا براین « خُویتی » یعنی خوش روش ، همچنین واژهٔ دوژیتَ duzita که درپارهٔ ۲۰ از فروردین یشت ودرپارهٔ۱۹ از رام یشت آمده از دوژ duz و ایتَ ita اسم مفعول ئی آمیزش‌یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند ، دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۵ – رنج اِنیتی ( )، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ همین هات نگاه کنید .

۶ – زیان = رَشَنگه rashanh ، همین واژه است که در فارسی ریش rêsh گوییم بمعنی زخم (دلریش) ، درپهلوی نیز ریش ازمصدر رَشْ rash ، درپهلوی rêshîtan یعنی زخم زدن یاآسیب زدن و زیان آوردن ، از همین بنیاد است راشَینگَه

râshayeñhê که در بند ۳ ازهات ٤۹ ودربند ۹ ازهات ۵۱ آمده ونیز بمعنی رنش وزیان وگزند است .

درگاتها ازاین واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین وبزهکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ زیان در اوستا زیانا zyânâ و زیانی zyâni از مصدر zyâ است ، درفرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = دَرِگَ darəga، در بخشهای دیگر اوستا دَرِغَ darəgha ، درفرس هخامنشی دَرْگَ darga یعنی دراز، بلند، درپهلوی dêr ودرفارسی دیر، واژهٔ درنگ درپهلوی‌وفارسی باواژهٔ اوستایی‌دَرِگَ=دَرِغَ یکی است وازهمین بنیاد است دراَجنگه drâǰañh که‌درفارسی‌درازگوییم.دربند۶ ازهات۲۸ بصفت دَرِگایو darəgâyu برخوردیم‌وبمعنی‌پایدار گرفتیم،درَج draǰ که‌بمعنی‌پاییدن است ریشه این واژه هاست ، واژه‌های دیگر که بااین‌صفت‌آمیزش‌یافته دراوستابسیار است ، ازآنهاست‌دَرِگُوجیاتی darəgô-ǰyâti که در بند ۵ ازهات ۳۳ ودربند۲ ازهات ٤۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا ، دَرِگُو بازو darəgô-bâzu که درپارهٔ ۵ از هات ۳۸(هفت‌هات) آمده‌یعنی‌درازبازو ، دَرِغواَنگوشتَ darəghô-aṇgušta که در پارهٔ ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت ، در مجمل‌التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود ، بخشایش = سَوَ sava ، همچنین در گاتها سَوا savâ آمده ، درپهلوی سوت ودرفارسی سودگوییم ، دربند۹ ازهات ۲۸ نیزبواژهٔ سَوَنگه savañh برخوردیم‌که نیزبهمین معنی است‌ودریادداشت‌شمارهٔ۹ ازهمان بندگفتیم‌که مصدراین واژه سو su میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا دراوستا واژهٔ سَوَ sava بمعنی بخشایش است ، یادداشت

شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۹ - پس آنگاه = اَئیپی تائیش 𐬀𐬌𐬞𐬌 - 𐬙𐬀𐬌𐬱 . aipî-taiš، دربند ۱۱ از هات ۳٤ تائیش آ 𐬙𐬁𐬌𐬱.𐬁 . tâiš-â آمده و در بند ۷ ازهات ٤٤ تائیش 𐬙𐬁𐬌𐬱 . tâiš یعنی پس آنگاه ، اینچنین ، اینگونه ، همانا .

۱۰ - بکام یاخوش = اوشتا 𐬎𐬱𐬙𐬁 . uštâ،این واژه بسادر اوستا بمعنی بخواهش وبکام وبآرزو آمده وبساهم بمعنی خوشی ونیکویی ورستگاری . اوشتی 𐬎𐬱𐬙𐬌 . ušti که دربند٤ ازهات ٤٨ آمده بمعنی کـام وخواهش نیزمانند اوشتا ازمصدروَس 𐬬𐬀𐬯 . vas در آمده که بمعنی خواستن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن است . بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید .

(اهنودگات : یسنا، هات ۳۱)

نخستین بند

۱ – بیاد آوردن = (.)، از مصدر مر . mar . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات۲۹ نگاه کنید .

از همین بنیاد است هومِرتی . hu-mərəti (خوب بیاد) که در بند۱۰ همین هات آمـده است .

۲ – فرمان ، دستور = اوروات . urvâta، دوبار دراین بند آمده . بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – ضمیر «تان» برمیگردد باهورامزدا و امشاسپندانش .

۴ – آگاهانیدن ، آموزانیدن (.) = سَنگـه . sañh ، بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – ناشنیده = آگوشتَ . a-gusta صفت است ، از آ که ازادوات نفی‌است یعنی «نه» و ازگوشتَ . gusta اسم مفعول‌مصدر گوش . gush گوشدادن ، شنیدن . بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ ازهات ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ و ناگوار و ناخوش ودشوار است .

٦ – از دروغ = دروج . druǰ کیش دروغ یا دیو یسنا اراده شده دربرابر دین راستین = اَش . asha .

۷ – جهان ، گیتی = گَـیتها . gaêthâ، بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ – تبـاه کردن (.) = مَرنچ . marəṇc میرانیدن، نیست‌کردن ، نابودکردن ، کشتن ، تباه‌کردن.درگزارش پهلوی

(=زند)مورنجینیتن murnǰênîtan درتوضیح افزوده شده تپاهنیتن tapâhênîtan تباه‌کردن چنانکه در بند ٦ ازهات ٥٣ ودربند١ از هات ٤٥ ودربند ١٠ ازهات ٥١ نیز بفعل مرَنج برمیخوریم ، از همین بنیاد است مَرِدْ marəd که در یادداشت‌شمارهٔ ۳ از بند ۹ ازهات۳۲ سخن داشتیم ، از برای واژه های دیگرازهمین بنیاد بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند۱۱ ازهات ٤٦ نگاه‌کنید.

۹ – بجای « بسیار خوش » وَهیشتَ vahišta = بهتر آمده ،بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – دلداده : بجای این واژه زَرَزْدا zaraz-dâ آمده ، درنسخه بدل zraz صفت است ، برخی آنرا ازاسم زِرِدْ aərəd (=زِرِزْ zərəz) که بمعنی دل است ودربند ۱۲ از همین‌هات آمده واز مصدردا dâ (دادن) دانسته اند، بارتولومه Bartholomae آنرا برابر واژهٔ سانسکریت šraddhâ دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی zarazdâiti (zrazdâiti)که دربند۱۱ ازهات٤۳ آمده‌بمعنی‌ایمان‌واعتقاد است ، زَرَزْدیشتَ zarazdišta (zrazdišta)صفت تفضیلی است‌که دربند ۷ از هات ٥۳ آمده یعنی با ایمانتر وبا اعتقادتر ومخلصتر یا دلداده تر وبا وفاتر . زَرَزْدا و واژهٔ هایی‌که ازآن در آمده از هر بنیادی که باشد ، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرِدَ zərəda (دل) در آمده : زِرِذَیه zərədhaya بمعنی دل یا میان ومرکز درپارهٔ۳ ازنخستین فرگرد وندیداد ؛ زَرَذَ غنیائی zaradha-ghnyâi یعنی شکستن یا بدل‌آسیب زدن درپارهٔ١٤ ازهمان فرگرد وجز آن آمده‌است. بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات ٤۳ نگاه‌کنید .

دومین بند

۱ – چون = یِزی yezi هشت بار در گاتها آمده : هات ۳۱ بند ۲ ، هات۳۲بند ٦ ، هات۳٤ بند٦،هات٤٤بند

٦ وبند ١٥،هات٤٨بند ١ وبند٩ ، هات٥٣ بند١، ازحروف ربطاست بمعنی چه ، که ، چون ،پس ، آیا ، آری ، هرچند ، اگرچه . درگزارش پهلوی : «آن»، «اگر» ،«که».

یزی yezi با یای کوتاه دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ودرهمه جا درگزارش پهلوی (هَت)= هکر hakar (= اگر) شده ، باین معنی درگاتها درست نمیآید ، درگزارش پهلوی درمیان هشت بند ازگاتها که برشمردیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده ، درشش بند دیگر بجای آن در پهلوی « که » و « آن » آورده شده است .

۲ – راه = اَذْوَنْ advan ،دربخشهای دیگر اوستا اَذْوَنْ adhwan ، در گزارش پهلوی همین بندازهات۳۱، راس یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات٣٤ بند٣، هات ٤٤ بند ٣ .

۳ – بهتر = وَخْیَنْگه vaṅyaṅh ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – برگزیدن = وَرْ var ،بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – دیدار = اَئیبی دِرِشتَ aibî-dərəšta : از جزء اَئیبی . وازمصدر دَرِسْ darəs دیدن (بیادداشت شمارهٔ ١ از بند ٥ از هات ٢٨ نگاه کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما دربند ٥ از هات ٥٠ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه بچشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت دربخشهای دیگر اوستا اَئیوی دَرِشتَ aiwi-darəšta آمده چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ١٤٦ . دِرِشتَ dərəšta اسم مفعول است ازمصدر دَرِسْ darəs (دیدن) در تأنیث دِرِشتا dərəštâ

٦ – ازینرو = آئیش âiš دربند١١ ازهات٢٨ بآن برخوردیم ودر بند ١١ از هات ٤٤ خواهیم برخورد : ازاینرو ، ازبرای اینکه ، چون .

۷ - آمدن ([Avestan]) : از مصدر ئی [Avestan] آمدن ، رفتن ، شدن دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات۳۰ گذشت ، در فرس هخامنشی نیز ئی (i)، دراین بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات‌ودربند های ٥ ـ ٦ از هات ٤٦ با جزء آ [Avestan] آمده و در بند ۳ ازهات ٥۱ با جزء آ و باجزء هام آمده [Avestan] â. ham. i و با جزء پئیتی [Avestan] paitî دربند ٦ از هات ۳٤ ودربند ۱۱ ازهات ٤۹ و در بند ۹ از هات ٥۰ آمده بمعنی پذیره شدن ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ از هات ٤٦ نگاه کنید . مصدر ئی [Avestan] بسا با جزءهای دیگر که هریك اندك تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده وبسا هم بی این جزء ها آمده ، در خودِ گاتها : بند ١٤ همین هات و بند های ۱ و١٦ از هات ٤٦ .

۸ - داور یا رد = رتو [Avestan] ratu ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ - بجای گروه آنْسَ [Avestan] ạsa دسته، فرقه، دوگروه یا دوفرقه و دو دستهٔ دینی مراد است : مزدیسنا و دیگر دیویسنا .

واژهٔ آنْسَ ạsa با واژهٔ رانَ [Avestan] râna که دربند ۳همین هات‌آمده بیگمان یکی است ، چون ریشه و بُن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنْسَ پی خواهیم برد .

۱۰ - شناختن ([Avestan])=وید [Avestan] vid، بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ از هات ۲۸نگاه‌کنید.

۱۱ - زندگی کردن ([Avestan]) = جی [Avestan] ǰi ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

سومین بند

۱ - سزا = خشنوتَ [Avestan] xshnûta ، در بند ۹ ازهات٥۱ نیز آمده از مصدر [Avestan] xshnu خوشنود کردن (بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، در این بند چنانکه در بند ۹ از هات ٥۱ از خشنوتَ ، سزا اراده شده،آنچه درخور است و

سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیك وخواه بادافراه کردار بد زیرا در هردو بند سخن ازسزای دو گروه است ، چه مزد پسنان نیکوکار وچه دیو پسنان بزهکار .

۲ – خرد : بجای این واژه مَئینیو mainyu آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – آذر = آتْهر âthr ؛ آتَر âtar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود دربند ۹ از همین هات و دربند ۷ از هات ۳۰ ودر بند ٤ از هات ۳٤ ودربند ٤ ازهات ٤۳ ودر بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ – آموزانیدن ( ) = چیش čish یا چیش čîsh (= کَئِش kaêsh) ، دربسیاری ازبندهای گاتها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یابشارت دادن و وعده کردن برمیآید چنانکه در هات ۳٤ بند ۱۳ ، هات ٤٤ بند ۱٦ ، هات ٤۵ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۱۸ ، هات ٤۷ بند ۵ ، هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین دربند ٦ از هات ٤٤ معنی باز شناختن واز آن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پَرا آمده : parâ-čish بمعنی پیمان دادن و پیش بینی کردن وامیدوار بودن. مصدر چیتْه čith (= کَئِته kaêth) که در بند ۲ ازهات ۳۳ ودر بند ۹ ازهات ٤٦ آمده بمعنی آموزانیدن است و مصدر چیت čit (= کَئِتْ kaêt) که در بند ۱۱ ازهات ۳۲ و در بند ۱۱ ازهات ۵۱ (دراین بند پسین با جزء آ) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهاندن است و با مصدر چیش čis یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فْرَ : fra-čit آمده است . واژه هایی که از این مصدرها در آمده دراوستا بسیار است ، از آنهاست درگاتها چیستی بمعنی اندیشه و شناسایی در بند ۹ ازهات ۳۰ ، در بند ۲ ازهات ٤۷ ، دربند ۱۱ ازهات ٤۸ ، در بند ۲۱ ازهات ۵۱ . چیستی čisti بمعنی آموزش و آگهش ودانش و آیین ودستوردینی وکیش دربند ۱۰ از

هات ٤٤ ، دربند ه ازهات ٤٨ ، در بند های ٦ و ١٨ ازهات ٥١ . درفارسی از این بنیاد واژهٔ کیش بجا مانده که در خود اوستا تْکَئِشَ tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ٤٩ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر وَرِنَ varəna دین و آیین راستین (بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تْکَئِشَ tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پارهٔ ۱ و جز آن . تکئش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه درگاتها : هات ٤٩ بند۲ ، دراینجا این واژه ازبرای آموزگاردین دروغین آورده شده اما درجاهای دیگر اوستا از برای همهٔ آموزگاران دینی بکاررفته چنانکه درواژهٔ پَئوئیریُوتکئِشَ paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه‌دراوستا همیشه ازبرای نیکان وپارسایان که‌مردم‌را براه راست خوانده و آیین نیك نهاده ، بکار رفته است. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ۵۹ نگاه کنید .

تکئش tkaêsha = کیش از مصدر چیش čish (= کَئِش kaêsh) درآمده است . بنام پوروچیستا pouručistâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیاردان » در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ٤٩ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا درجلد دوم یشتها صفحه ۱۵۷ – ۱۵۸ .

۵ – هماورد : درمتن رانَ rāna آمده ، دربند۱۲ از هات ٤۳ و در بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ ازهات۵۱ نیز بآن برمیخوریم ، دربند ۱۹ از همین هات رانْنَ raṇa آمده ، این واژه ناگزیر با واژهٔ آنْسَ asa که دربند پیش درشمارهٔ۹ گذشت درمعنی‌یکی است وازآن دو دستهٔ دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده‌شده یادو فرقه که در سر دین راستین وکیش دروغین

باهمدیگر در ستیزه ونبرداند. رِنَ rāna که در پارهٔ ۲۵ از فرگرد هفتم وندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره‌نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده‌است،همچنین‌واژهٔ رانَن‌در گاتها در بندهایی که برشمردیم ، درگزارش‌پهلوی پتکار تاران patkârtârâm شده است .

هَمْ اَرِنَ ham-arəna در پارهٔ ۳۱ فـروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است ، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نبشتهٔ بیستون) هم‌اَرَنَ ham-arana بهمین معنی است ؛ هم‌اِرِتَه ham-ərətha در پارهٔ ۱۲ ارت یشت و در پارهٔ ۴۸ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هماورد و دشمن است . در فرس هخامنشی نیز هَمْ اَرَ ham-ara بهمین معنی است ، در سانسکریت rāna یعنی جنگ . مصدر اَرْ ar کـه در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنبیدن وبگردش درآمدن و در رسیدن ودرآمدن است ریشهٔ‌این واژه هاست . باجزء آ در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن ودرآمدن است و با جزء فرا : frâ-ar دربند۳ ازهات۴۶ یعنی فرازآمدن ، وبا جزء پئیتی : paiti-ar دربند۱۲ ازهات ۴۴ یعنی‌بستیزه درآمدن ویا پذیره شدن وپذیره آمدن . همین‌واژه است که در پتیرك patirak پهلوی وپذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسررا پذیرهٔ اوفرستاد بنشابور» دیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری در بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم ص ۶۲ . بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ ازهات ۴۶ نیز نگاه کنید .

مصدر اَرْ ar با جزء اوس (= اوز uz) و آ â در بند ۱۲ ازهات۳۳ یعنی خویشتن بکسی نمودن یابسوی‌کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است ، افزوده شده است . مصدر اَرْ ar با جزء های گوناگون که با هر یك اندك تغییری درمعنی داده شده ، در اوستا بسیار آمده است . همچنین واژهٔ اَرْ ar بمعنی بخشودن وبهره رسانیدن و برخوردارکردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها : هات ۳۳ بند ۹ ، هات ۳٤ بند ۳ ، هات ۵۰ بند ۵ .

۶ – برگزیده : چزدنگهونت . čazdaṅhvaṇt (.) در بند ۵ از هات ٤٤ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه درگزارش پهلوی به ویچارتار vîčârtâr گردانیده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۷ – آموزش، فرمان ، دستور = اوروَتَ . urvata ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۸ – گفتن (.) = وچ vac ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۹ – بدانیم : ویدوَنوئی . vîdvanôi ازمصدر وید vid دانستن ، دریافتن . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – از برای واژه های زبان و دهان بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ – زنده یاجاندار = جونت . ǰvaṇt ، ازاین واژه مردم اراده شده ازمصدرجو . ǰu = . ǰi درآمده که دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ ازهات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰ گذشت . دربند ۱ ازهمین هات و دربندهای ۱۱–۱۲ ازهات ۳۲ جیوتو . ǰyôtu بمعنی زندگی ازهمان بنیاد است ، همچنین است جیاتو . ǰyâtu که در بند های ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و دربند ٤ ازهات ٤٦ ودر بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی . ǰîti که در پارهٔ ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است .

۱۲ – گروانیدن (.) = وَرْ . var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ – خوانده‌شده = zəvîm از صفت زَئُویَه zaoya (اسم مفعول) درتأنیث زَئُویا zaoyâ ازمصدرزو zu که بمعنی‌خواندن و یاری خواستن (استغاثه کردن) است

زو zu و زبا zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۳بند۵ ، هات ۴۳ بند۱۰ ، هات ٤٦ بند١٤ ، هات ٤٩ بند ١٢ ، هات ٥١ بند ۱۰. ازهمین بنیاد است زَوَنْ zavanبمعنی خوانش (استغاثه) که دربند ۳ ازهات۲۸ودربند۳ ازهات۲۹ آمده است ، صفت دوش اَزُوبا dus-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ٤ از هات ٤٦ آمده است .

مصدر زبا zbâ = زو zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ، زبایشن درپهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۷ نگاه کنید) ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۲ – نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ .

۳ – دربارهٔاشی ashi ( ) ایزدِ پاداش، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند٤ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید وازبرای آرمیتی بیادداشت شمارهٔ۳ از بند ۳ همان هات نگاه‌کنید .

۴ – آرزو داشتن( )=ایش ishدرخواستن ، خواستاربودن ، ایش ish نیز دروستا بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ٦ ازهات ۴۹ ، در فرس هخامنشی اَیشaish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نبشته داریوش بزرك در بهستان (= بیستون) ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۵ – بجای شهریار خشَثْرَ xshathraآمده ، بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۳ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

٦ – نیرومند : نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۷ — بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی ونمو) =وِرِدْ varəd از مصدر وَرِدْ varəd ، درپهلوی والیتن درفارسی بالیدن گوییم ، در بند ۳ از هات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۳ از هات ٤٦ ودربند ٤ از هات ٤۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیـز بآن خواهیم بر خورد ، بواژهٔ وَرِدِمانْمْ varədəmam در بند ١٦ از هات ٤٦ نیز نگاه کنید .

۸ — چیره شدن ، دست یافتن ، شکست دادن ، پیروزی یافتن ، برتری یافتن ( ) =وَنْ van در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ٤۸ بند ١ و بند ۲ ، هات ٤۹ بند ٤ ، هـات ۵۳ بند ۵ . از همین بنیاد است وَنَنا vananâ که در بند ١۵ از هات ٤٤ آمده بمعنی پیروزی (فتح) .
وَنْ van در اوستا ، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهشداشتن ودوست داشتن است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۸ ازهات ۲۸ گـذشت . در سنگ نبشتهٔ بیستون باجزء پَتی patiy وجزء آ â بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ van بمعنی سود بردن وبدست آوردن است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ٤۹ نگاه کنید .

پنجمین بند ۱ — آگاهانیدن یاگفتن ( ) = وَچْ vac ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ همین هات نگاه کنید .

۲ — بهتری =وَهْیَنگه vahyaṅh پاداش بهی مُراد است ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ — بازشناختن ( )از مصدر وی چی vî-či ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۴ — دریـافتن ( ) ازمصدر وید vid ،بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ — بیاد سپردن =مِنْدائیدیائی mə̄ṇdâidyâi (Inf.) دربند۸ازهات ٤٤ نیز آمده : ازواژهٔ مِنْ (از مصدرمَن man

اندیشیدن) و دائیدیائی dâidyâi (ازمصدر دا dâ دادن)، دَئیدیائی daidyâi (.Inf) بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲ از هات ۵۱ آمده، همچنین در بند ۵ از هات ۵۳ واژهٔ مِنْ mə̄n با مصدر دا dâ بمعنی بمنش دادن یا بیاد سپردن بکار رفته است ، بیادداشت شمارهٔ ۱-۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید .

۶ – رشك = اِرشی ərəshi ، درمعنی این واژه اختلاف کرده‌اند چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته ، باید بمعنی رشك باشد و اَرِشیَنْت arəšyant که در یسنا ۲۵ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی رشکناك یا رشکن (حسود)، بنا براین اِرشی ərəshi هیئت دیگری است از اَرَسکَ araska که در یسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱۶ رام یشت تکرار شده است ، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اریشك arišk ، در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که ازمندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ۶ از دیو اَرِش araš یعنی دیو رشك یاد شده ، بجای واژهٔ اِرشی ərəshi که در بند ۶ از هات ۳۱ آمده . نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246 در فصل ۲۸ بند هش فقرهٔ ۱٤ دیو ارشك « دشمن کینه ور بد چشم » تعریف‌شده است .

ششمین بند

۱ – دانا = ویدْوَنگه vîdvaṅh از مصدر وید vid دانستن ، آگاه بودن ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۲ – آشکارا = هَئیتیه haithya ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – سخن = مانْتهر mąthra ، بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم : نخستین هَئوروَتات haurvatât ، همان است که در فارسی خرداد گوییم ؛ دومین اَمِرِتات amərətât یا اَمِرتاتات

amərətâtdرفارسی مرداد یا امرداد ، چنانکه میدانیم خرداد وامرداد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر : اردیبهشت و بهمن و شهریور وسپندارمذ ، جداگانه‌از آنان‌سخن داشتیم. دراینجاچنانکه پیداست از خرداد وامرداد معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بیمرگی = جاودانی . در اوستا ، در هرجا که هَئوروَتات haurvatât و اَمرتات amərətâtنام امشاسپندان خرداد وامرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هروَتات وامردات آورده شده ودرهرجاکه معنی آنهااراده شده درگزارش پهلوی به هماك روبشن hamâk-robišn (همه روش) و امرك روبشنیه amark-robišnîh (بیمـرگ روش) گردانیده شده ، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَئوروَتات یعنی رسایی (کمال) . هَئورْوَ . haurva در تأنیث هَئوروا . haurvâ که جداگانه دراوستا بسیار آمده ، چنانکه درپارهٔ ۱٤ از یسنا ۱۹ ودرپاره های ٦ و ۸ از یسنا ۵۸وجز آن صفت است یعنی رسا ، همه، درست (تمام،کامل) . هَئوروَ درسانسکریت sàrva ودرفرس هخامنشی هرووَ haruva همان است که درفارسی «هر» شده است.

فَرَهَرَوَم fraharavam در فرس هخامنشی ، چنانکه در سنك نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی روبهم .

اَمِرتات amərətâtکه حرف نفی اَ در سر آن جای گرفته، یعنی بیمرگی یا جاودانی . درگفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم .

۵ – بر افراختن ( ) = وَخشْ . vaxsh رستن ، روییدن، بر آمدن ، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانیwachsen،بهمین معنی در بند ۳ از هات ٤٤ و دز بند ٦ از هـات ٤۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است ، گذشته ازاین ، معنی بر افراشتن یا افراختن وبلند کردن وبالیدن وسر برزدن از آن بر میآید چنانکه درهمین بند از هات ۳۱ ودر بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ ازهات ۳٤ و در بند ۱ از هات ٤۸. وخش vaxshدرگزارش پهلوی وخشیتن vaxšîtan آمده وتوضیح داده‌شده

اوزوتن 𐬀𐬎𐬰𐬎𐬙𐬀𐬥 avzûtan (افزودن) در بارهٔ وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند، و رود وخشاب که یکی از بازوهای جیحون است وجشن وخشنگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحهٔ ۵۰–۵۱ نگاه کنید.

۱ – بجای آراستن در متن رُایثون 𐬭𐬋𐬌𐬚𐬡𐬆𐬥 rôithwən آمده ودر

هفتمین بند یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله از گاتها تکرار شده است، جز همین یکبار، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژهٔ رَئِثوَ

𐬭𐬀𐬉𐬚𐬡𐬀 raêthwa که بنیاد آن است، دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است. رَئِثوَ یعنی آمیختن، بچیزی درآمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنانکه در تیریشت پارهٔ ۱۳ وفروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۰. باجزء اوپَ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنانکه در فرگرد ۳ وندیداد پارهٔ ۱٤ وفرگرد ۱۰ پارهٔ ۱؛ باجزء پَئِتی 𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌 paiti نفوذ کردن، سرایت کردن آلودن چنانکه درفرگرد ۵ وندیداد پارهٔ ۲۸ وپارهٔ ۳۳، باجزء هام 𐬵𐬆𐬨 həm بهم آمیختن، درهم وبرهم کردن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۷۲ وزامیادیشت پارهٔ ۵۸ و جز آن، در گزارش پهلوی 𐭥𐭩𐭬𐭩𐭧𐭲𐭭 vimêxtan (ویمیختن) gumêxtan گومیختن (آمیختن)، بواژهٔ رَئِثویشکَرَ 𐬭𐬀𐬉𐬚𐬡𐬌𐬱𐬐𐬀𐬭𐬀 raêthwiškara (آمیزشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند درجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱٦۱ نگاه کنید وبواژهٔ رَئِثویش بَجین 𐬭𐬀𐬉𐬚𐬡𐬌𐬱-𐬠𐬀𐬘𐬌𐬥𐬀 raêthwiš-bajina پیاله وجامی که از برای آمیختن فشردهٔ هوم بکارمیرود، چنانکه در پاره ۸ ازفرگرد ۱٤ وندیداد آمده است.

۳ – بجای فردوس خواثرَ 𐬓𐬁𐬚𐬭𐬀 xᵛâthra آمده، درفارسی خوار گوییم، دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی وگشایش وفراخی وآسایش ورامش وخوشی است، دربسیاری ازبند های اوستا بهمین معنی است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹ وبسا هم بمعنی جایگاه خوش وخرم و

سرای پرامش و آسایش یا بهشت وفردوس است ، چنانکه در هات ۳۱ بند۷ وهات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ وهات ۵۳ بند ٦ .

خواتهرَ xᵛâthra از واژهٔ هو hu (خوب) و آتهرَ âthra (دم ، نفس) آمیزش یافته . دوژآتهرَ duzâthra که در پارهٔ۸ ازیسنا۸ آمده یعنی دشخوار یابسختی دمزدن و برنج بودن (دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

چند تن ازدانشمندان مصدر خْوَنْ xᵛan را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهرَ âthra ودوژآتهرَduzâthra دانسته اند امـا واژهٔ آتهرَ نظر باین بنیاد ، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی‌افتد (نگاه کنید به : Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17_18)

خواتهرَ xᵛâthra بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن .

دوزخ شرری زرنج بیهودهٔ ماست فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست (خیام)

۳ – روشنایی = رَئوچَنگه raočanh ، بیادداشت‌شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – اندیشیدن ( ) = مَنْ man در بند ۱۹ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – خرد = خرَثْوَ xrathwa (=خرَتو xratu) بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

٦ – آفریننده یـا دادار و کارساز = دامْی dąmi ، دربند ۸ از همین هات ودربند ۱۰ ازهات ۳٤ ودر بند٤ از هات ٤٤ نیز آمده، دامی dâmi بمعنی آفرینش است چنانکه دربند ۵ از هات ٤۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ ، مصدر دا دادن ، بخشودن ، آفریدن ریشهٔ آنهاست ، از همین بنیاداست دامن dâman بمعنی آفریده که در بند ٦ از هات ٤٦ و در بند ۷ از

هات ٤٨ آمده است ، همهٔ این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام [Pahlavi] شده است .

دام درفارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی وجانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان برتوای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصرخسرو)

۷ – داشتن ، دارابودن ([Avestan]) = دَرْ [Avestan] dar درفرس هخامنشی نیزدَرْ dar ، درپهلوی ([Pahlavi])و درفارسی داشتن ، درهات٤٣ بند ۱۳،هات٤٤بند٤ ، هات ٤٦ بند٥ و بند۷، هات٤٩بند۲ ، هات٥۱بند ۸ نیز آمده‌بمعنی دارا بودن و نگاهداشتن و فرا گرفتن و از آنِ خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های اَوَ [Avestan] ava ، اوپَ [Avestan] upa ، نی [Avestan] nî ، وی [Avestan] vî در اوستـا بسیار آمده است .

دَرْdar نیز بمعنی دریدن وشکافتن است، درپهلوی دریتن [Pahlavi] چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۱۲٥ وجز آن .

۸ – بجای‌نیروی‌مینوی درمتن‌مَئینیو [Avestan] mainyu آمده، بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰نگاه کنید .

۹ – برافراشتن ([Avestan])=وخش vaxsh، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٥ از بند پیش .

۱۰ – اینك = نورانْمْ [Avestan] nūrąm باواژهٔ نو [Avestan] nū که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ – همان = هامَ [Avestan] hâma، دربند۱٦ ازهات ۳۲ هَمَ [Avestan] hama صفت است ، همین واژه است که درپهلوی ([Pahlavi]) ودرفارسی «هم»گوییم .

هشتمین بند

۱ – نخستین پئوراورویم [Avestan] paourvîm (یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ بسین = یَزو [Avestan] yazu صفت است درتأنیث یزیوی [Avestan] yezivi چنانکه

دربند۳ از هات ۵۳ ، یادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه‌کنید .

۲ – پدر = پِتَرْ patar ، بسا در اوستا پیتر pitar ، آمده ، همچنین درفرس هخامنشی پیتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پْتَرْ ptar ، پیثرْ pithr ، فِذرْ fədhr دراوستا بسیار است. درخودگاتها : هات ٤٤ بند۷ ، هات ٤٥ بند ٤ وبند ۱۱ ، هات ٤۷بند۲ وبند۳ ، هات۵۳ بند٤ . دربند۳ ازهات٤۷تا tâ بجای تَرْ tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت pit و پیتر pitar ، در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ۲ از هات ٤۷ مزدا پدر راستی خوانده شده است،بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ٤٥ نیز نگاه کنید .

۳ – چشم=چشمَن čashman ، در پهلوی ( ) و درفارسی چشم ، دربند ۱۳ همین هات نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱۳ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۴ – دریافتن ( ) =گرَب grab ، در فرس هخامنشی نیز گرب grab ، درپهلوی ( ) ودرفارسی گرفتن ، دراینجا با جزء هَنْ: hə̄n-grab یعنی دریافتن یانگریستن ودیدن .

۵ – داور=آهورَ ،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ ، دربند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

۶ – جهان، زندگی وهستی=آنگهو aṅhu ،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

نهمین بند

۱ – سپندارمذ ـ آرمئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است ، دراین جهان نگهبانی زمین سپرده باوست ازاینرو دراینجا یادشده، زیرا ازاوست که جانداران، زمین خوش‌وخرم وچراگاهان خوب و جایگاه پرآسایش ورامش یابند . به بند ۳ از هات ٤۷ و به بند ۵ از هات ٤۸ نیز نگاه کنید .

۲ – بجای سازندهٔ جانداران در متن گِئوش تَشَنْ gēus-tashan آمده لفظاً یعنی سازندهٔ گاو ، چنانکه میدانیم واژهٔ گئُو gao دراوستا اسم جمع همهٔ چارپایان سودمند است ، ونیز نام جانور مخصوصی که درفارسی نیز گاو گوییم . تَشَن tashan یعنی سازنده ، آفریننده از مصدر تَشْ tash تراشیدن،وبریدن وساختن،وآفریدن وپدیدآوردن (نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ٤ ازبند١ ازهات٢٩). تشن همیشه باواژهٔ گئوش gēus آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ٤٦ ، در گزارش پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار شده یعنی آفرینندهٔ گوسپند (درپهلوی‌نیز گوسپند بمعنی‌سراسرچارپایان سودمنداست،نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گِئوش تَشَن gēus-tashan مانند گِئوش اورَوَنْ gəus-urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است ودر بند ۱ از هات ۲۸ و دربند ۱ از هات ۲۹ آمده ، نام فرشته ایست ، این دو فرشته بسا با هـم یاد شده اند ، چنانکه در پارهٔ ۱ ازیسنا ۳۹ (هفت هات) گیئوش اوروَنْ (= گوشورون) وتشن که بجای گئوش تشن آمده باهم ستوده شده اند ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از پارهٔ ١٤ سیروزهٔ خُرد در جلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ١٩٤ و بـه :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama Oriental Institute No. 15 p. 146.

۳ – ازخردمینوی یا مینوخرد که درمتن هم این دوواژه بکار رفته نیروی‌ایزدی که‌چارپایان‌سودمندپدید آورد ، اراده شده‌است، به بند ۳ ازهات ٤٧ نیز نگاه کنید .

۴ – ضمیر « او » برمیگردد ، به جاندار .

۵ – راه = پتها pathā ، در گزارش پهلوی راس (راه) ، درفرس هخامنشی پتیی pathi همچنین پَثْه path دراوستاودرخود گاتهابسیار آمده،درانگلیسی path ودر آلمانی pfad ؛ پَنتی panti که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز ، بواژهٔ پَتهمَن pathman دریادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ٤ از هات ٤٦ نگاه کنید .

پد pad = پَتْهه path که بمعنی رفتن است بنیاداین واژه هاست

٦ – دادن ( ) از مصدر دا dâ دادن دراینجا بمعنی نشان دادن یانمودن است.

۷ – کشاورز = واستریه vâstrya صفت است بمعنی برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد ، خواه کشت وورز (= کشت و برز) وخواه شبانی (=چوپانی)، در بند های ۱ و ٦ ازهات ۲۹ بآن برخوردیم ، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ٦ از هات ۳۳ و در بند ۵ از هات ۵۱ و در بند ٤ از هات ۵۳ نیز بآن خواهیم بـر خورد ، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ دربند های ٦ و ۱۵ کـه یاد کردیم به ورزیتار varzîtâr یعنی ورزنده یاکارگر گردانیده شده است ودر گزارش پهلوی از بند ٤ ازهات ۵۳ به واستریوش vâstryôš برمیخوریم، از واستریوشان سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده ، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه در گفتار پیشه وران سخن داشتیم .

واستریه vâstrya از واژهٔ واستر vâstar درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است و بمعنی نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واستر vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و بمعنی خورش گرفتیم ، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیگری نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

واستْرَوَنت vâstravanṭ در تـانیث واستْرَوَئیتی vâstravaiti که در بند ۱۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۲ ازهات

۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره ور .

۸ – گـرایـیدن ( ) از مصدر ئـی « i » رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۹ – دراینجا واستریَه vâstrya با واژهٔ نُوایت nôit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف اَ « a » که از ادوات نفی است آورده شده : اَواستریَه a-vâstrya یعنی نه‌کشاورز (غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .

دهمین بند

۱ – ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشتهٔ جانداران گِئوش‌تَشَن gəuš-tashan

۲ – از این دو : برزیگر و نه برزیگر (چادرنشین) مراد است .

۳ – گله پرور = فشویَنت fshuyaṇt یا شُبان اسم فاعل مصدرفشو یعنی پروراندن ، چارپایان پرورش دادن وجانداران‌سودمند پرورانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۴ – داور = اَهورَ ahura ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .

۵ – برگزیدن ( ) = فَرَوَرْ fra-var فرا برگزیدن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

٦ – پاسبان = فشِنگهیَه fshəṇghya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ٤۹ .

۷ – ناکشاورز . بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش نگاه‌کنید .

۸ – کوشیدن یا خود رنجه کردن ( ) = دَوْ dav ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۹ .

۹ – پیام‌نیك یاخوب پیك = هومِرتی hu-mərəti بیادداشت

شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۰ - بهره یافتن ( ) = بخش baxsh . در بند ۵ از هات ٤۷ ودر بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده ودربند ۱۰ از هات ۳۳ باجزء آ : â-baxsh ، درپهلوی بخشیتن و درفارسی بخشیدن گوییم .

بخشbaxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ bag که در پارهٔ ۸ از زامیاد یشت بکار رفته ، در پهلوی بختن ، اسم مفعول این مصدر بخت baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است که در پهلوی ( ) و درفارسی بخت گوییم ، همچنین ازاین بنیاد است بَگَ baga کـه در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در بخشهای دیگراوستابَغَ bagha بمعنی بهره وبرخ وبخش است ، بغا baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ١٤٥ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

یازدهمین بند

۱ - جهان = گَیْتها gaêthâ کیهان ، گیتی ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - دین = دَئِنا daênâ ، در پهلوی نیزدین ، در دومین جلد یشتها در مقالهٔ دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی است و با هیچیك از واژه های بابلی و ارامی که واژهٔ دین عربی از آن درآمده ، پیوستگی ندارد. برخی ازدانشمندان ریشهٔ این‌واژهٔ را دراوستا ، مصدر دا dâ پنداشته ، چنانکه درآن گفتار یادکردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .

(دربارهٔ مصدردانستن که در اوستا زَنْ zan و در فرس هخامنشی دَن dan آمده بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشهٔ واژهٔ دین‌را مصدر دی dî دانسته اندکه

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژهٔ سانسکریت dhī پیوسته اند ، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I *Teil*;Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا ، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست ، بسا بمعنـی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هوّیت معنوی و وجدان ، در گاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است .

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس ازمرگ پیکر آسا نمودار گردد . بروان نیکوکار پس ازمرگ دینش بپیکر دختر زیبا وخوش اندامی روی نموده ، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بپیکر زنی زشت وپتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند ، همچنین درآنجا یادکردیم که دین یکی ازنیروهای پنجگانهٔ مردمی است . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید وبگفتار دین درجلد دوم یشتها ص ۱٥۹-۱٦٦ وبه هادخت نسك درهمان جلد ص ۱٦۷ - ۱۷۳ که از پیکر یافتن دین ، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گوییم گروهی از دانشمندان واژهٔ دین را در زبان تازی اصلا ایرانی دانسته اند کـه بمیانجی زبان ارامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیبرك Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به : Nöldeke. Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII s. 534 note 2

۳ - آفریدن ، ساختن([illegible] .)= تَش [illegible] . tash ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ همین هات .

۴ - جان=اوشتَن [illegible] ustana (= اوشتانَ [illegible]) دربند ۱٤ ازهات۳۳ودربند ۱٤ ازهات ۳٤ ودربند۱٦ازهات ٤۳ نیز آمده،درگزارش پهلوی جان [illegible]

۵ - بجای واژهٔ تن اَستْوَنت [illegible] astvant آمده ، دربند ۲ از هات۲۸نیز بآن برخوردیم ودرآنجا صفت ازبرای جهان آورده‌شده‌وگفتیم درگزارش پهلوی استومند [illegible] شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه‌کنید ، در اینجا افزوده‌گوییم این صفت نیزدرگزارش پهلوی تنومند [illegible] شده‌یعنی دارندهٔ تن وپیکر .

چنانکه ازجملهٔ «بجان تن دادی» پیداست ، جان بکالبد جای دادن یا بپیکر هستی زندگی بخشیدن ، مراد است .

٦ - کردار یا کنش=شیَئوتهن [illegible] shyaothana ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ - آموزش ، آگهش ، فرمان ، آیین، پیام ایزدی ، داوری (روز پسین) = سِنگَهَ [illegible] sə̄ngha (=سِنگَهَ [illegible] sə̄ňha) باین واژه درگاتها بسیار برمیخوریم چنانکه‌درهات ۳۲ بند ٦ و درهات ٤۳ بند ۱٤ و هات ٤۵ بند ۲ وجز آن ، دربخشهای‌دیگر اوستا سَنگَهَ [illegible] saňha آمده . بهمین معنی‌است سِنگَهَنَ [illegible] sə̄nghana که دربند۹ ازهات۳۲آمده وسِنگَهو [illegible] sə̄nghu که در بند ۷ ازهات ۳٤ آمده و سَنگَهوَنت [illegible] saňhvant که درپارهٔ ۱۲ازامیاد یشت آمده (درتأنیث saňhvaitî [illegible]) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر . همهٔ این واژه ها از مصدر سَنگَهْ [illegible] saňh درآمده که‌دریادداشت شمارهٔ۱ازبند ٤ ازهات۲۹گذشت و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است ، بمصدر سانگه [illegible] sâňh دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۵ همان هات‌نیز نگاه‌کنید.

۸ - بجای واژهٔ آزاد : وَسَنگَهْ [illegible] vasaňh یعنی خواهنده و

آرزو کننده ، این صفت در گزارش پهلوی کامك شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه واز روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد . وَسُو vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده ؛ وَس . vasā که دربند ۱ ازهات ۴۳ ودربند ۹ از هات ۵۰ آمده ازقیود است ودرگزارش پهلوی په کامك شده یعنی بکام ، وَسْنَ . vasna دربند ۱۵ ازهات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده‌ومیل،همین واژه‌است که درفرس ، وَشنَ vashnaشده مکرراً درسنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است . وَسَس خشَتهرَ . vasasə-xshathra که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار،درگزارش‌پهلوی په کامك‌خوَتاکیه pa kâmak xᵛatâkîh یعنی خدایی (پادشاهی) بکام . همهٔ این واژه ها از مصدر وَسْ . vas درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهشداشتن است ، دربندهای ۲ و ۴ و۸و۹ ازهات۲۹ بآن برخوردیم ، اوشتَ . ušta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۹ — کیش = وَرِنَ . varəna ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱۰ — بجای پذیرد = . آمده ازمصدر . dā دادن یعنی : آزاد وبکام وخواست خویش ، کیش و آیین بخود ارزانی دارد .

دوازده همین بند

۱ — همانگاه = اَثْرا . athrâ در اینجا ازظروف زمان است دربند۱۶ ازهات ۴۶ ازظروف مکان است ، یعنی ازهمان آغاز،که در بند پیش سخن رفته :گوهرنیکی مردم‌را بدین راستین خواند و گوهر بدی بکیش دروغین ، آرمئیتی (سپندارمذ) کسانی‌را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد .

۲ – برداشتن ( ) = بَرْ . bar ، در فرس هخامنشی نیز بر bar ، در پهلوی بُرتن و در فارسی بردن ، در بند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ ازهات ۳۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده وبساهم با جزءهای گوناگون چون آ . (â) ، اَوَ . ava ، اَوی . avi ، اوس us (= اوز . uz) ، پئیتی . paiti ، فرا . frâ ، وی . vî ، نیز . niz ، هام . ham ، پَرا . parâ ، اَپَ . apa .

۳ – دروغ گفتار = میتهنگه وچنگه . mithaṅh-vačaṅh ، بواژهٔ وَچَنگه . vačaṅh که بمعنی گفتاراست دربند ۳ از هات ۳۰ برخوردیم و واژه ای که در آغاز همین بند به « آواز » گردانیدیم در متن وَچْ . vač آمده ، با وَچَنگه از یك بنیاد است (یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸) میتهنگه . mithaṅh یعنی دروغ ، نادرست . میتهنگه وَچَنگه mithaṅh-vačaṅh در گزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده : کدبا (= دروغ) ، میتَهیه mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ ، نادرست ، واژگون .

۴ – ۵ داناونادان : دانا یا شناسا و آگاه = ویدْوَنگه . vîdvaṅh ودر بخشهای دیگر اوستا ویذْوَنگه . yîdhvaṅh ، در بند ٦ از هات ۲۹ باین صفت برخوردیم و به هیئت دیگر آن ، ویدوش vîdus نیز دربند ٤ ازهات ۲۸ برخوردیم ، ودربخشهای دیگر اوستا ویذوش vîdhus آمده است . ویدوَنگه اسم فاعل است از مصدر وید vid یعنی دانستن ، شناختن ، آگاه شدن .

همین واژه که با حرف نفی « اِ » آمده : اِویدوَنگه . ə-vîd-vaṅh یعنی نادان ، درگزارش پهلوی آکاس ، اَنْ آکاس (âkâs ،

(anâkâs یعنی آگاه و ناآگاه . دراوستا اَ «a» که ازادوات نفی است بیشتر آمده تا اِ «ə» به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژهٔ ما mâ در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۷ همین هات .

٦ – دل = زِرِدْ zərəd نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۱۰ازبند ۱ ازهات ۳۱ . از برای منش = مَنَنْگَه manaṅh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۷ – بجای « پیی در پیی » آنوش هَچْ ânushac ( ) همین یکبار دراوستا آمده ، بارتولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

closely following ; instantly; Steudily · Kanga کانگا

unceasingly : Jackson جکسن

festhaltend : Justi یوستی

۸ – بجای روان مئینیو mainyu که درفارسی مینو گوییم ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۹ – سرگردانی = مِئِتها maêthâ زیغ ، گمان (شك ، تردید) یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۱ – آشکار = آویشیَه âvîshya، بهمین صفت دربند ٥ از هات ٥٠ نیز بـر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش âvis یعنی آشکارا یا هویدا وبدیده آمدنی ،

سیزدهمین بند

هردو درگزارش پهلوی آشکارك شده است .

۲ – نهانی = تَیَه taya صفت است ، در گزارش پهلوی نیهانیك nihânîk ، این واژه اصلا بمعنی دزدی است، چه تایَه tâya که دریسنا ۱۲ بارهٔ ۲ آمده بمعنی دزدی است ودرگزارش پهلوی نیزچنین گردانیده شده

است. تایو [Avestan] tâyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه دریسنا ۹ پارهٔ۲۱ ودر فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ۱ ، در پهلوی دوژد [Pahlavi] duzd و جز آن .

۳ — باز خواست یا پرسش = فَرَس [Avestan] frasa از مصدر پَرس [Avestan] parəs که در همین بند ودر بند گذشته و بند های ۱۳–۱٦ نیز بکاررفته است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۴ — گناه = اَئِنَنگه [Avestan] aenañh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۵ — خُرد (کوچك) ، کم ، کاست = کسو [Avestan] kasu ، دربند٤ ازهات ٤۷ نیز آمده است ، درگزارش پهلوی کوتاك [Pahlavi] (کودك) . کاستن درفارسی باکسو kasu اوستایی از یك بنیاد است ، در لهجهٔ زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوك یعنی کوچك نگاه کنید به :

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

٦ — رهایی = بُوج [Avestan] bûǰ از مصدر بوج [Avestan] buǰ رهانیدن ، رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پارهٔ ۳ ، بهرام یشت پارهٔ٤٦ ، هرمزد یشت پارهٔ۱۷ وجز آن . بَئُوختر [Avestan] baoxtar که درویسپرد کردهٔ۷ پاره ۳ آمده یعنی رهاننده، درگزارش پهلوی بوختار [Pahlavi] bôxtâr ، در پهلوی بوختن [Pahlavi] bôxtan یعنی رهانیدن وبوژیشن [Pahlavi] bôzišn چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی ورستکاری . از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سپُخت (یعنی پندارنیك ، گفتارنیك وکردارنیك : هوَمت ، هوخت ، هوَرِشْت رستگار ساختند یا برهانیدند) ؛ چهاربُخت (نمیدانم از شمارهٔ چهار چــه اراده شده شاید آخشیج چارگانه چون اندروای (=هوا) و آتش و آب وزمین که نیز درمزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بُخت (یعنی گاتها : اهنود، اشتود، سپنتمد، وهوخشتر، وهیشتوایشت رهانیدند)، هفتان بخت (یعنی

هفت امشاسپندان : هرمزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور، سپندارمذ ، خرداد، امرداد رهانیدند) ، یزدان بخت ؛ مَهیُزد (یعنی ماه‌رهانید) وجز آن . به‌چهار مقالهٔ نظامی ، بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹ـ۲۴۰ نگاه کنید .

۷ — باز جستن ([Avestan]) = یَم [Avestan] yam در اینجا باجزء آ [Avestan] آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء اَپَ : [Avestan] apa-yam بآن برمیخوریم .

۸ — آگاه = هارَ [Avestan] hâra ، دربند۲ ازهات ٤٤ نیز آمده‌است از مصدر هَرْ [Avestan] har یعنی پاسداشتن و آگاه بودن ، در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات۴۹ ازاین‌مصدر و واژه هایی که ازآن درآمده سخن‌خواهیم داشت .

هارَ hâra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه، درفارسی نیز بجا مانده وآن درواژهٔ زینهار یازنهار است ، مرکب از زین=«ازاین» و هارَیعنی پاسدارازاین، آگاه باش از این ، هشدار زین : زینهـار از قرین بد زنهار (سعدی)

۹ — دیده یاچشم = چَشمن [Avestan] čashman ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱۰ — روشن یا رخشان = تهویسرَ [Avestan] thwisra ، همین یکبار در اوستا آمده .

۱۱ — نگریستن ، دیدن ، نگاه کردن ([Avestan])—وین [Avestan] vin ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

چهاردهمین بند

۱ — بجای رفتن و آمدن ، نخستین ([Avestan]) از مصدر ئی [Avestan] و دومین ([Avestan]) از مصدر گَم gam [Avestan] (= جس [Avestan] jas) ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ — وام = ایشود [Avestan] ishud ، در بند ۱۵ از هات ۳٤ نیز آمده در گزارش پهلوی آپام [Pahlavi] یعنی آوام ، وام(قرض) ، درهفت هات : یسنا ۳٦

پارهٔ ٥ویسنا۳۸ پارهٔ٤ ویسنا ۳۹ پارهٔ٤ فعل ایشوئیدیَه . ishûidya
بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینیتن
âpâmēnîtan (وامگزاردن) گردانیده شده‌است ، مراد از آن وامی است که‌بندگان
درستایش ونیایش بآفریدگار پردازند . درفارسی نیز «اَوام» آمده (النهایه ص ١٢٤)

۳ — مُزد=داتهرَ . dâthra ، درگزارش پهلوی داسر
dâsr یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳٤ دَتهرَ . dathra
آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کُنشها ثبت
گردیده . در فرهنگها واژهٔ داره که بمعنی وظیفه یاد شده و یك شعر سوزنی گواه
آورده شده با واژهٔ اوستایی داتهرَ یکی است ، چون آن شعر سوزنی درفرهنگها
درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهرَ از مصدر دا . dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن
است ، در آمده است . از برای خود واژهٔ مزد که در اوستا میژدَ .
mizda آمده بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ ازهات ۳٤ نگاه کنید .

۴ — بجای پاك و ناپاك اَشوَنت . ashavant ودرِ گوَنْتْ
. drəgvant آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین
زرتشتی‌یا مزدیسنا اراده میشود واز دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت
شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

۵ — شمار پسین ، امارهٔ روز واپسین ، سرانجام کار=هِنْکرتی hə̄n-kərəti
. یعنی شمار روز پسین ، آنچنان که در سر انجام از روی نامهٔ
کردار ، نیکی وبدی مردمان سنجیده شود و نیکو کاران پاداش یابند وگناهکاران
پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱ هَنْکرتی . han-kərəti یعنی پایان
و سرانجام . در رام یشت پارهٔ ٥٤ از هِنْکرتی . hən-kərəti
معنی مناسب بر نمیآید ، در پارهٔ ۱۸ از یسنا ۷۱ هَنْکرتهَ

han_kərətha صفت است یعنی بجای‌آورده شده ، پایان یافته ، ازسرتابن سراییده شده وبسر آورده شده و پایان پذیرفته ، دراین‌پاره‌همچنان پارهٔ۱ ازهمان یسناکه یاد کردیم هَنْکرتی وهَنْکِرتهٔ با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که درآن دوپاره از پایان و انجام گاتها واز کاملا سرودن آنها سخن رفته است . این واژه ها از مصدر کَـرْ که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هنْ : هَنْکَـرْ [illegible] . han-kar یعنی بجا آوردن ، بسر آوردن کار وپایان دادن چنانکه در یسنا ۱ در هر یك از پارهٔ آن آمده است .

۱ – سزا =مئِنی [illegible] maêni (مئینی [illegible] maini) در بند ۱۹ ازهات۴۴نیز آمده ، درگزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پـاتفـراس [illegible] vinâsisn-pâtfrâs

پانزدهمین بند

(پادافراه گناه) گـردانیده شده و در بند ۱۹ از هـات ٤٤ ویناسکاریه پاتفراس [illegible] vinâskârîh-pâtfrâs (پادافراه گناهکاری)

۲ – دروغ‌پرست=دْرِگوَنت [illegible] drəgvaṇt،دریادداشت‌شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم که ازاین واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاك اراده میشود ،درپهلوی و پازند دروند [illegible] dərvand، دراینجا کسی از بزرگان دیویسنا مراد است ، به بند ٤ از هات ٤٦ نگاه‌کنید .

۳ – شهریاری = خشْتْهر [illegible] xshathra .

۴ – فراهم‌کردن([illegible])=هو [illegible] hu آماده‌کردن،ساختن، انگیختن ، بکارآوردن .گذشته ازاین‌واژهٔ هو [illegible] بچند معنی‌دیگرهم‌دراوستا آمده است : هوhu فشردن،هوhu پختن‌وجوشانیدن، هوhu زادن ، زاییدن یا راندن، باین معنی‌آنگاه بکاررودکه ازبچه پس انداختن‌آفریدگان بدواهریمنی سخن باشد.

۵ – بدکنش=دوش‌شیئْوتْهن [illegible] dus-syaothana . بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید .

٦ – زندگی =جیُوتو [illegible] jyôtu، بیادداشت شمارهٔ۱۱ ازبند ۳

از همین هات نگاه کنید .

۷ – یافتن، پیدا کردن ( ) = وید vid، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ – جُز یا بی (بدون) = هَنَر hanarə از حروف اضافه است ، در بند ٥ از هات ٤٧ نیز آمده .

۹ – آزار ، ستم ، زور = اَئِنَنگه haênanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۱۰ – چارپا یا گاو و گوسپند = پَسو pasu نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٥ از هات ۲۹ .

۱۱ – واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن ویرَ vîra ، در بند ۹ از هات ٤٥ نیز با واژهٔ پسو یکجا آمده ، در پهلوی ویر vir یعنی مرد برابر واژهٔ لاتین vir وصفتی که از آن در آمده : virilis در فرانسه viril شده است . ویرَ بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۱٤ وجز آن . درسانسکریت نیز vîra بمعنی مرد است . ویرَ vîra نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون هویرَ hvîra (هو + ویرَ hu+vîra) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ٦۲ پارهٔ ٥ ، پرثهویرَ pərəthvîra (پرثهو + ویرَ pərəthu+vîra) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۱ .

درفارسی نیز ویر بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :

زین بدکنش حذر کن وزین پس دروغ او مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر
(ناصرخسرو)

۱۲ – کشاورز یا دهکان = واستریَه vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۳ – راستکردار = اَدروجیَنت a-drujyant، این صفت باحرف‌نفی اَ واسم‌فاعل مصدر دروج druj(دروغ گفتن)ساخته شده‌یعنی‌نه دروغگو، نه‌فریبنده ، بنابراین پیرودین‌راستین‌مزدیسنایاپارساوراستکردار.

۱ – نیك اندیش = هودانو hu-dânu، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

شانزدهمین بند

۳ – افزایش دادن = فرَدَتهائی fra-dathâi (Inf.) ، در بند ۹ از هات ٤٥ نیز آمده یعنی افزودن ، بالانیدن . فرَدَتهه tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا٥٥ پارهٔ ۳ ویسنا ٦٨ پارهٔ۲ یعنی فراوانی و افزونی وگشایش و فراخی ، هر دو واژه از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشیدن است درآمده است .

۳ – توانایی = خشَترَ xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۴ – خان و مان = دمانَ dəmâna ، درجاهای دیگر اوستا نیز دِمانَ و نمانَ nmâna آمده در پهلوی mân ودر فارسی مان گوییم ، بسا در کاتها با واژهٔ گَرُو garô آمده چنانکه در هات ٤٥ بند ۸ و هات ٥٠ بند ٤ ( ) و هات ٥١ بند ١٥ ( ) دربخشهای دیگراوستا گرُونمانَ garô-nmâna ، درگزارش پهلوی گروتمان همان است که در فارسی گرزمان شده. اسدی درلغت فرس گوید : گرزمان پارسیان گویند عرش است وشعرا گویند آسمان است ، دقیقی گفت :

مه وخورشید با برجیس واسمان زحل با تیر و زهره بر گرزمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا داذ است فرمان

گرودمان = گرونمان یاگرزمان یعنی خان ومان سرود وستایش ، وسرای‌نیایش . از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین‌اراده میشود، واژه‌گر gar بمعنی

ستایش ونیایش وسرود است ، همین واژه نیزمصدراست بمعنی سراییدن وستاییدن ، در توراة نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است ، چنانکه درزبور داود مزمور بیست و دوم فقرهٔ٤، نگاه کنید به :

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98–99

بساهم واژهٔ دِمانَ (= نمانَ) باواژهٔ دروج آمده: دروجُودِمانَ drûjô-dəmâna . یعنی خان و مان دروغ ، از آن دوزخ اراده میشودچنانکه درهات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤۹ بند۱۱ وهات ۵۱ بند ١٤ .

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دِمانَ با واژه های بدترمنش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه های منش نیك آمده ، از خان و مان بدتر منش دوزخ واز خان ومان منش نیك بهشت اراده شده است .

۵ – روستا = شوئیثهر shôithra ، دربند۱۸ ازهمین هات و در بند ٤ از هات ٤٦ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم چنانکه درهمهٔ پاره های نخستین فرگرد وندیداد و در تیریشت پارهٔ ۱ وبهرام یشت پارهٔ ٦۳ و یسنا ۲ پارهٔ ۱٦ و جز آن ، در گزارش پهلوی روستاك (روستا) ،روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده :

هرکه روزی باشد اندر روستا تا بماهی عقل او ناید بجا (جلال‌الدین در مثنوی)

رُستاق ورُزداق مُعرّب آن است ، اما در روزگاران پیش روستاك (=روستا) نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی وکشت زار : « در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . . برقی درکتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصدو شصت و پنج دیه است » .

(تاریخ قم چاپ طهران ص ٥٦ باهتمام جلال‌الدین طهرانی .)

واژه‌های ده وشهر وکشور که بزودی یادخواهیم کرد مانند واژهٔ روستا اهمیت پارینهٔ خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده ، امروزه درفارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته ، خُرد تر ، چنین خوانده میشوند .

روستاك rôstâk و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روتستاك rôtastâk در گزارش پهلوی (= زند) از پارهٔ ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده : « یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند » .

شُوئیتهرَ shôithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند ، چه این واژه از مصدر شی shi درآمده که دراوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن‌ساختن است ودرگزارش پهلوی به ماتن گردانیده‌شده (بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید) .

در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ روستا برابر است با واژهٔ اوستایی رَئُوذیَه raodhya (= رئوئیذیَه raoidhya) ، صفت است یعنی رویاننده یا باردهنده ازمصدررئُود raod روییدن (بیادداشت‌شمارهٔ ۳ از پارهٔ ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید) . از اینکه از واژهٔ شوئیتهرَ shôithra وپهلوی آن روستاك دِه اراده نشده ازنخستین فرگرد وندیداد که یاد کردیم بخوبی پیداست ، دراین فرگرد از شانزده کشور چون ایران ویج (خوارزم) وسغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همهٔ آنها با واژه های اَسَنگه asaṅh وشُوئیتهرَ shôithra آورده شده ، اینچنین : «نخستین جاها وسرزمینها که بهتر آفریدم ، من که اَهورا مزدا هستم ، ایران ویج است . . . » ودرگزارش پهلوی این دو واژه به جیناك ĵînák یعنی جا (در برهان قاطع واژهٔ جیناك یاد شده) و روستاك rôstâk گردانیده شده است .

درکتاب پازند مینوخرد درفصل٤٤ فقرهٔ ٢٤ آمده : «وپیدا کو هرمزد ایران ویج اژاورکان جایکان ورُستاگان وه داند» یعنی : وپیداست که هرمزد ایران ویج را ازجاها و روستا های دیگر بهتر آفرید (دربارهٔ ایران ویج ، بگفتار آن درجلد اول یسنا ، گزارش نگارنده ، ص ۳۳ــ ٥۲ نگاه کنید .)

در هر جای اوستاکه واژهٔ شوئیتهرَ آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر میآید نــه بویژه دِه . شوئیتهرَ در گــاتها بجای زنتو zantu در بخشهای دیگر اوستا بکار رفته است . دربند ۱۸ همین هات آبادانیها و سرزمینهای ایران کهن نظر ببزرگــی آنهــا از روی ترتیب چنین آمده : دِمـانَ dəmâna ، ویس vîs ، شوئیتهرَ shôithra ، دخیــو dahyu یعنی خانوار ، ده ، روستا ، ایالت یاکشور . در جاهای دیگر بسا باین واژه ها با هم برمیخوریم و بهمین ترتیب ، جزاینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهرَ واژهٔ زنتو بکار رفته‌که در پهلوی زند گوییم. ازواژهٔ دخیو که در یادداشت آینده سخن خـواهیم داشت بخوبــی پیداست که شوئیتهرَ سرزمینی است خردتر از ایالت یاکشور و بزرگتر از ده بنا بــراین باید سرزمینی باشدکه امروزه بلوك خوانند .

۶ – واژه‌ای‌که بجای‌کشور آوردیم درمتن‌دخیو dahyu آمده نگارنده دراینجاکشور راکه در اوستاکرشْور karshvar آمده و برابر نامهٔ دینی ایرانیان ، دردیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری چنین یادشده : « هر کجــا آرام‌گاه مردمان بوذ بچهارسوی جهان ازکران تاکران این زمین ببخشیدند و بهفت بهرکردند و هر بهری را یکی‌کشور خواندند . . . » باین معنی نگرفته است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ ازهات ۳۲ . گذشته ازهفت‌کشورکه در داستانها و فرهنگ (ادبیات) مامعروف است ، مملکت وبسا یك ایالت هم در فارسی‌کشور خوانده شده ، آنچنان که واژهٔ خشَتْهرَ xshathra که دراوستا وفرس هخامنشی بمعنی مملکت وپادشاهی است، درفارسی ازبزرگی آن‌کاسته، شهر گوییم . درپارینه سراسرمرز وبوم ایران‌را ایرانشهر گفتندی ، خودواژه دخیو اهمیّت دیرین خودرا باخته همان است‌که درفارسی دیه یا ده‌گوییم .

دخیو dahyu در جا های دیگــر اوستا نیــز دخیو ودئینگهو dainhu و دنگهو danhu آمده ، در فرس هخامنشی دهیو dahyu

در سنگ نبشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژهٔ دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها) که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس‌ازبرشمردن همه مملکتهاکه در زیر فرمان وی بوده در انجام‌گوید : « رویهم بیست وسه دهیو (= مملکت) » .

درجای دیگر همان سنگ نبشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه‌که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند: پارس ، شوش (عیلام) ماد، آشور، مصر ، خراسان (پَرتَهو Parthava)، مرو، تَهَتَهه‌گو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هرجای از سنگ نبشته‌های هخامنشیان‌که ازدهیو نام برده شده همان است‌که یك خشتهرَ پاوَن xshathra Pâvan پاشهردار (= مملکت‌دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته‌اند ، بر آن گماشته بوده است.

از دهیو در فرس هخامنشی باهمیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، درجلد وندیداد از نمانَ و ویس و زنتو و دهیو (= دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها درصفحهٔ ٤٣٥ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژهٔ «داه» را در ردیف دیه ودِه آورده است پیداست‌که واژهٔ داه بمعنی دَه ازشماروبرابر واژهٔ دَسَ [Avestan] dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از برای دِمانَ و زنتو و ویس و دخیو بیادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد ٧ وندیداد نگاه‌کنید .

۷ - کوشیدن ([Avestan]) بارتولومه .Barthol آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sparəz یادکرده‌است . سپَرِزْ [Avestan] در اینجا با جزء اَ [Avestan] آمده است ، درگزارش پهلوی آکوشیتار [Pahlavi] akôšîtâr یعنی کوشا .

۸ - مانند تو یا بتو مانند= تهواوَنت [Avestan] thwâvaṇt ، درهات

۴۳ بند۳ وهات ٤٤ بند۱ وبند۹ وهات ٤۸ بند۳ نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

هفدهمین بند

۱ – بزرگتر = مزَینگه mazyaṅh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ ازهات ۲۹

۲ – گرویدن( ) = وَرْ var ، بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – آگاهانیدن ، گفتن ( ) =مرو mrû، درگزارش پهلوی گپتن ، دراوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات۳۲ بند۱۲ وبند۱٤ ، هات ۳٤بند۱۳ ، هات ٤۳ بندهای۱۱–۱۲ ، هات ٤٥ بند ۲ وبند۵ ، هات ۵۱بند ۸ و بند۱۹ ، هات۵۳ بند۵ . دریادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پئیتی : paitî-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ ازهات ۲۹ و دربند ۲ از هات ۳۲ آمده . بواژهٔ مروایتِ mrûitê دریادداشت شمارهٔ۲ ازبند٦ ازهات ٤۹ نیز نگاه کنید .

۴ – بجای « مباد» در متن « ما » mâ آمده بمعنی نه ؛ ازبرای واژهٔ فریفتن آورده شده، «ما» دراوستاازحروف نفی‌است، درسرجمله یادرسرفعل افادهٔ نهی میکند ، همین واژه است که درفارسی مَه شده، بفتح اول‌وباخفای هاء ، حرف‌نفی‌است بمعنی نه ، درفارسی بسا درسرفعلها میآورند چون مپندار ، مگو، مرو . درآغاز بند ۱۸ همین‌هات بواژهٔ «ما» برمیخوریم .

۵ – از برای دانا و نادان بیاد داشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

٦ – فریفتن ( ) =أیپی دِبو aipî -dəbu ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند٦ ازهات ۳۰

۷ – آموزگار = فرَدخشتَر fra-daxštar ، دربند ۳ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر دَخش daxsh (آموزانیدن و

نمودن) چنانکه در بنده ۱ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ باجزء فرَ: [اوستایی] fra-daxsh

۸ – باش ([اوستایی]) از مصدر اَه [اوستایی] ah بودن.

هجدهمین بند

۱ – مباد = «ما» [اوستایی] mâ ، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند پیش گذشت.

۲ – گفتار، سخن = مانثر [اوستایی] mąthra ، بجای آموزش ساسنا [اوستایی] sâsnâ آمده بمعنی دستور و فرمان ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۶ از بنده از هات ۲۹

۳ – گوشدادن ، گوشیدن ، شنیدن ، نیوشیدن ، شنفتن ([اوستایی]) = گوش [اوستایی] gush ، در آغاز بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹

۴ – ازبرای خان و مان و روستا و کشور = دِمانَ [اوستایی] dəmâna ، ویس vis ، شوئیثر [اوستایی] shôithra ، دَخیو dahyu نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۴ ـ ۶ از بند ۱۶ همین هات.

۵ – ویرانی = دوشیتی [اوستایی] dushiti : از دوش [اوستایی] dus بد و زشت و شیتی [اوستایی] shiti جا و آرامگاه و نشستگاه ، از مصدر شی [اوستایی] shi جای گزیدن و نشیمن ساختن. بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۶ همین هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش روشنیه [پهلوی] dus ravišnih بدبختی ، خواری ، زبونی گردانیده شده .

۶ – تباهی یامرگ = مَرَکَ [اوستایی] maraka ، درجاهای دیگر اوستا مَهرکَ [اوستایی] mahrka یعنی مرگ ، در گزارش پهلوی نیز مرگ [پهلوی] نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ همین هات.

۷ – بجای ساز جنگ درمتن سنَیثیش [اوستایی] snaithish آمده درفارسی سازجنگ گویند یعنی ابزارجنگ یاجنگ ابزار :

میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)

درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفرّ کیی نرم کرد آهنا چوخود وزره کردوچون جوشنا

بدین اندرون سال پنجاه رنج ببرد و از این ساز بنهاد گنج

سوزنی گوید :

زهیبت توعدو نقش شاهنامه بود کزو نه‌مردبکار آیدونه‌اسب‌ونه‌ساز

در تازی سِلاح خوانند وجمع آن اسلحه. زمخشری درمقدمةالادب، سِلاح را درفارسی سازجنگ یادکرده است .

درپهلوی سِنِه sněh ،درگزارش فارسی هرمزدیشت آمده : «بسیار سنه یعنی بسیار سِلاح» نگاه کنید به :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین دریك نسخهٔ خطی اوستاکه در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ، دربارهٔ ۲۹ ازسروش یشت (= یسنا ۵۷) دربرابر واژهٔ اوستایی سنَئیتهیش snaithish و واژهٔ پهلوی آن سِنِه sněh ، در فارسی افزوده شده سِنِه . نگارنده در ادبیات فارسی باین واژه بمعنی سِلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که درفرهنگهای فارسی یاد شده وبمعنی آهن وپولاد گرفته شده باید با واژه سِنِه بمعنی سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب‌است ارنمیشود چوسنی (شمس‌فخری)

همچنین واژهٔ ستی باتاءکه در فرهنگها بمعنی آهن وپولاد یادگردیده و بشعر ابوشکورگواه آورده شده :

زمین چون سَتی بینی وآب رود بگردد فراز و بیاید فرود

بگمان نگارنده باید سهوی ازنساخ باشد، تاء بجای نون نوشته شده‌است واین‌سهوی است که بآسانی روی میدهد .

در اوستا بواژهٔ سنَئیتهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ (= سروش‌یشت) در پاره های ۱۰ و۱٦ و ۲۲ و۲۹ و ۳۱ و درفروردین‌یشت پارهٔ ۷۱ و جز آن سنَتَهِه snatha یعنی زنش وآن زنش یـا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه درفرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های۲٦ و۲۹ و ٤۰ از مصدر سنَتهِه snath کـه بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بـکار بردن است .

در انجام گوییم : سنی درفارسی برابر سِنِه snêh پهلوی وسنئیتهیش snaithish اوستاست، هرچند که سنی درفارسی بمعنی آهن وپولاد گرفته‌شده، امابايد بياد داشت كه بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که باآن ساخته میشده ، نامزد گردیده است‌چون نیزه ازنی وژوبین ازچوب (چوبین)، نگاه کنیدبه :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ – رانـدن ، از خود دورکـردن ( ) = sâ در بند ۷ ازهات ٤۸ نیز آمده و باجزء پئیتی آورده‌شده : paitî-sâ در آن بند واژهٔ پئیتی دوبار آورده شده ، دومی در وزن شعر زیادتی است ، افزوده شده است . پئیتی‌سا یعنی پذیره شدن ، بستیزه درآمدن و با هماورد برابر شدن و بضد کسی رفتن . بیادداشت شماره ٥ از بند ۳ از همین هـات بمصدر پئیتی اَرْ paitî-ar نگاه کنید .

نوزدهمین بند

۱ – اندیشیدن ( ) = مَنْ man ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ ازهات ۲۹

۲ – پزشك زندگی = اَهوم‌بیش ahûm-bis دربند۲ ازهات ٤٤نیز آمده‌است، صفت است : ازدوواژه، نخست اَهوْ ahu یعنی زندگی ، جهان ، روزگار ، هستی ، در یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات۲۸ گذشت،دوم بیش bish کـه بمعنی دارو و درمان است ، بیشَز bishaz یعنی دارو ودرمان‌کردن وچاره بخشیدن چنانکه در پاره های ٤۰ ـ ٤٤ از فرگرد هفتم‌وندیداد بئشَز baêshaza یعنی درمان‌بخش، همین‌واژه است

که درفارسی پزشك و درتازی طبیب گویند :

هر آنگه که‌دل تیره‌گردد زرشك   مر آن درد را دیوباشدپزشك (فردوسی)

دراینجا یادآور میشویم که دُرستَبد نیز در فارسی بمعنی پزشك است ، واژه های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است . بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۳٦ از هفتمین فرگرد وندیداد نگـاه کنید و نگاه کنید بواژهٔ ahûmbiš-ratûm دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات٤٤

۳ – سخن = وچَنگه ، vačañh ، زبان=هیزو ، hizû ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات۲۸ ویادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ ازهات ۲۸

۴ – بجای «آنچنان‌که باید» وسُو vasô آمده ، ازقیود است یعنی بکام وبدلخواه و آزادانه ، درگزارش پهلوی په‌کامك ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ همین هات .

۵ – استوار کردن = اِرِزا وخذائی ərəz-uxdhâi راست گفتن ، در اینجا نمودن راستی و نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

٦ – توانستن ( )=خشی xshi ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۳ ازهات ۲۸

۷ – بجای آذروصفت افروزان ، آتهر âthr وسوخرَ suxra آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات ۳۰ وبیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

دربند ۹ ازهات ۵۱ نیز از آزمایش آذرسرخ یا افروزان و آهن گداخته که در روز پسین بکار آید وازپاداش وپادافراه نیکان وبدان یادشده است .

۸ – پخش (تقسیم) = وی داتی vîdâtî (= ویـدانـا)، دربند ٦ ازهات ٤۷ ( ) نیز آمده ازمصدر دا

dâ (دادن ، بخشودن) ، بـا جزء وی : vî-dâ پخش کـردن (تقسیم کردن)در بند۱۲ ازهات ۳٤ ودربند۱۲ ازهات ٤۳ بآن برمیخوریم .

۹ - واژه‌ای که‌به مزد گردانیدیم‌درمتن وَنگهو vanhu (= وُهو vohu) آمده ، درپهلوی وِه ودر فارسی به‌گوییم ، بسا درگاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی . دراین بند ، چنانکه در بند ٦ ازهات ٤۷ ، بمعنی مزد و پاداش و بخشایش است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند۱ ازهات ۲۹

۱۰ - گروه = رانَ rana دسته وفرقهٔ دینی‌که مزدیسنا ودیویسنا باشد، مراد است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۳ ازهمین هات.

بیستمین بند

۱ - پـیرو راستی = اَشَوَنْ ashavan ، خـود پیغمبر زرتشت مراد است‌کـه آورنـدهٔ اَشَ asha یا دین راستین است .

۲ - آمدن ( ) = ای (i) ، دراینجا با جزء آ آمده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند۲ ازهمین‌هات.

۳ - دور مانده = دیوَمنَ divamna ، صفت است از مصدر دو du یعنی دورکردن و برکنار کردن ، ازهمین واژه‌است زدودن درفارسی، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٥ ازهات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۳۱ گفتیم‌که واژهٔ دو du نیز بمعنی وادارکردن وبرآن داشتن وکوشیدن ویاخودرنجه کردن است ، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما ازبرای گفتن اهریمنی در برابر مرو mrû که‌گفتن ایزدی است یعنی آنگاه‌که ازگفتن پاکان ونیکان‌سخنی باشد فعل مرو بکاربرند وهرگاه سخن‌ازگفتن ناپاکان باشد فعل دو du آورده‌میشود.

۴ - آینده = اَپَرَ apara (درتأنیث اَپَرا) در فرس هخامنشی نیز اَپَرَ apara ، صفت است یعنی آنچه پس ازاین خواهد بود ، در پهلوی اپاریك apârîk بمعنی « دیگر » در بند ۱۱ از هـات ٤٥ نیز آمده .

۵ – بدبختی یا زبونی ، تباهی، بیچارگی ، پریشانی = خشیُو xshyô ، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، درگزارش پهلوی شیون sêvan ، بارتولومه Bartholomae دراین بند خشی xshî و دربند۵ ازهات۳۲ خشیو xšyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی ونیازگرفته ودومی را بمعنی تباه‌کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)

٦ – تیرگی ، تاریکی = تِمَنگهْ təmaṅh ، در بند۵ ازهات ٤٤ نیز آمده ، در پهلوی توم tûm در فارسی تَـمْ بمعنی پرده‌ای‌که درچشم کشیده شود ، در تازی غشاوه‌گویند . ابن یمین گفته :

نرگس نشان‌سروری اندرجبین تو بیند اگرچه در بصرش آفت تم است

تِمَنگهْ təmaṅh و تِمَنگهَ təmaṅha (تاریك) و تِـمَنگهوَنت təmaṅhvant (تاریك مند = تیره و تار) و تِـمَسْ چیثهر təmas-čithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار آمده است .

۷ – بلند یا دراز = دَرِگَ darəga ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ ازهات ۳۰

۸ – دیرپایا = آیو áyu (آیو ayu) بمعنی سِنّ درپارهٔ ۱٤ تیریشت نیز آمده .

۹ – خورش‌بد = دوش خوَرِتهَ dus̆. xᵛarətha، در بند۱۱ازهات٤۹ ودربند٦ ازهات۵۳نیز ازخورش‌بدکه درروز پسین گناهکاران‌را پیش آورند ، نیزیادشده، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات۳۰ وبیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۸ از هات ۳۲

۱۰ – بانگ دریغ : بجای دریغ آوَئتاتْ avaêtâṯ آمده وباواژهٔ وَچْ vac که بمعنی سخن‌وگویش است به‌بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ٦ از هات۵۳ صفت وَیوبرتْ vayû-bərəṯ نیز گویای

همین معنی است یعنی وای‌بر (= وای‌گو) ، واژهٔ « وای» در فارسی که از اصوات است باواژهٔ وَیوئی vayôi که دربند ۷ ازهات ۵۳ آمده یکی‌است ودر آنجا مانند واژهٔ اَوَئتات با واژهٔ وَچْ آمده است . بواژهٔ آوئی avôi در یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۳ ازهات ٤۵ نیز نگاه کنید .

۱۱ – روزگار ، زندگی = اَهو ahu ، در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند پیش گذشت .

۱۲ – دین = دَئِنا daênâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ – کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن ( ) = نی nî درفرس هخامنشی نی ni ، درپهلوی نیتن nîtan ، این لفظ درفارسی بجانمانده امادرپازند ، چنانکه درنامهٔ مینوخرد بسیار آمده‌است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۳ ازهات ٤٤

بیست و یکمین بند

۱ – خداوندی = خواپئیتهیه xvâ-paithya ، در گزارش پهلوی نفشمن پتیه = خویش پتیه xvês-patîh ، جزء پسین از واژهٔ پئیتی paiti در آمده که درپهلوی پت و درفارسی بَد گویند چون سپهبد ، موبد ، دُرستبد . از واژهٔ خواپئیتهیه = خویشبدی که بمعنی خود سروری است ، پادشاهی وخدیوی وخدایگانی وخداوندی اراده میشود .

۲ – رسا (تمام ، کامل) = بوری bûri (= بوئیری bûiri) ، در گزارش پهلوی بوَندك bavandak ، درنامهٔ پهلوی بُندهش بَوَندَكْ پاتیخشاهیه bavandak -pâtixšâhih یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژهٔ اوستایی خواپئیتهیه xvâ-paithya وصفت بوری میباشد . واژهٔ بوری درپارهٔ ۱ ازیسنا ٤۰ (هفت‌هات) بافعل کَر kar (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن ، و در

گشتاسپ یشت پارهٔ ٥ ٤ بمعنی فزون و فراوان است .

۳ – انبازی یاپیوستگی وپیوند = سر sar ، دربندهای۸-۹ ازهات ٤۹ ودربند۳ ازهات ٥۳ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی آمیزش ویگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن . بـواژه هـای از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات ۳۲ بند۲ ، هات ٤۹ بند۳ و بند٥ ، هات٥۱ بند۳ ، نگاه کنید به : Baunack Studien II S. 354

۴ – پایدار = وَزدْوَرْ vazdvar، در جا های دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه درپارهٔ ٤٤ ازفرگرد نهم وندیداد ودربهرام‌یشت پارهٔ ۲۹ و یسنا ٤۸ پارهٔ۱۱

وَزْدَنگه vazdanh که در بند ۱۰ از هات ٤۹ آمده یعنی پایدار،بادوام . بیادداشت شمارهٔ ۸ آن بند نگاه کنید ونگاه کنید به :

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندرآس و واکرناگل ، وَزْوَرْ را بمعنی رهبری گرفته اند ، نگـاه کـنید بـه : Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

٥ – بجای رسایی و جاودانی و راستی وتوانایی ونیك منشی درمتن : خرداد و امرداد و اردیبهشت (اَشَ) وشهریور و بهمن آمده، دراینجا معنی‌این امشاسپندان اراده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ همین هات نگاه کنید .

٦ – بجای اندیشه مَئینیو mainyu آمده ومیتوان بمعنی‌روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰

۷ – دوست = اوروَتهَ urvatha، درگزارش‌پهلوی‌نیزدوست ، دربند ۱۱ ازهات ٤٥ ودربند ۱٤ از هات٤٦ و دربند ٦ ازهات٥۰ و دربند ۱۱ ازهات ٥۱ نیز آمده است .

بیست و دومین بند

۱ - پیدا = چیتهرا čithrâ (در تذکیر چیتهر čithra) صفت است یعنی هویدا ، آشکار ، پدیدار ، در گـزارش پهلوی پیتاك همین است کـه در فارسی چهرگـوییم بمعنی روی ، دربند۷ ازهات ۳۳ و در بند ۱٦ از هات ٤٤ نیز آمده است . چیتهر اَوَنگه čithra-avaṅh که در بند٤ از هات ۳٤آمده یعنی آشکارا یاری‌دهنده یا پیدا رامش بخشنده . ازبرای واژهٔ اَوَنگه avaṅh یاری ، یاوری بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند۹ از هات ۲۹ نگاه کنید . چیتهر čithra نیز در اوستا بمعنی تخمه ونژاد است چنانکه دربند ۳ از هات ۳۲ آمده است ، در گزارش پهلوی توخماك ، در فرس هخامنشی نیزچیتهر بمعنی تخمه و نژاد است ، ازهمین واژه است نام منوچهر که دراوستا منوش چیتهر Manuš-čithra آمده یعنی ازپشت وتخمه ونژاد منوش ، درپارهٔ۱۳۱ فروردین‌یشت باین نـام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها ، گزارش نگارنده، ص۵۰-۵۲) . هوچیتهر hu-čithra صفت است، درتأنیث هوچیتهرا hučithrâ یعنی خوب نژاد یا نیك بنیاد چنانکه دریسنا ۵۸ پارهٔ۱ آمده‌ودرگزارش پهلوی‌هوتوخماك hutoxmak شده، هوچیتهر درپارهٔ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر وخوشروی یانیك نژاد و خوب پیوند، هوچیتهرا Hu-čithrâ نیز نام دختری است (کنیزك) در پـارهٔ ۱٤۱ فروردین یشت در میان گروهی ازکنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتهر در فارسی هُژیرشده نام یکی از دلاوران است، همچنین هُژیر بمعنی نیکو وخوب وپسندیده است :

یکی نامه بنوشت خوب و هُژیر سوی نامور خسرو دین پذیر

(دقیقی درشاهنامه)

ازبرای واژهٔ هو hu که بمعنی خوب ونیك‌ونغزوزیباست بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید (هُژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

۲ – نیك اندیش = هودا hu-da نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – همچنان = یتهنا yathanâ از قیود و از حروف ربط است، درگزارش پهلوی گاهی به‌چیگون و گاهی به ایدون گردانیده شده است ، دربند۱۰ ازهات ٤۳ نیز آمده است .

۴ – آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن ( ) = وید vid ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۵ – ضمیر «او» برمیگردد به «نیك اندیش» که از آن زرتشت اراده شده : اوست‌که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی وکشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .

٦ – ازکشورنیك ،کشور آسمانی یاپادشاهی مینوی مزدا مراد است .

۷ – نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن ( ) = هَپْ hap ، درگزارش پهلوی همین بندبه‌گرفتن گردانیده شده ، در بند٤ ازهات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم .

۸ – کارگزارتر = وازیشتَ vâzista صفت‌تفضیلی‌است از مصدر وَزْ vaz ، دریسنا ۳٦(هفت هات) پارهٔ ۳ معنی کارسازتر ازآن برمیآید . وازیشتَ دربند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پارهٔ ٤ ازیسنا ۷۰ صفت استی asti (یاور) آورده‌شده‌است، بسیاری ازدانشمندان‌آن را بمعنی‌سودمند گرفته اند ، هرچندکه این معنی بسیارمناسب میافتد اما بانگاه بریشهٔ واژه‌که وَزْ vaz باشد، بهتردانسته بجای‌آن « کارگزار» آوریم .

وَزْ vaz در اوستا همان است‌که در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن‌گوییم وازبرای باد بکاربریم ، اما دراوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن ودر آمدن وبرانگیختن وکشیدن‌وگردانیدن وتاختن بسیارآمده، درپارهٔ ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، درپارهٔ ۱۱ آبان‌یشت ازبرای‌گردونه بکاررفته یعنی گردونه

راندن ، درپارهٔ ۵۸ بهرام یشت ازبرای سپاه بکار رفته : پی کردن سپاه ، از پی لشکر راندن ، درپارهٔ ٤٧ مهریشت ازبرای اسب آمده : اسب برانگیختن ، درپاره‌های۲ـ۲۷ بهرام یشت ازبرای باد وگاو واسب وشتر وگراز وجوانمرد پانزده‌ساله ومرغ شاهین ومیش و بز و مرددلیر بکاررفته ، بمناسبت هریك از آنها باید در فارسی به وزیـدن ، در آمدن ، روی نمودن ، خرامیدن ، تاختن ، پریدن بـرگردانیم . در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است .

وز vaz دراوستا ازبرای هر آن‌فعلی که افادهٔ جنبش کند بکاررفته است.

۹ — یاور ، یار ، پیرو = اَستی asti در هات ۳۳ بند۲، هات ٤٦ بند۱۱ ، هات٤۹ بند۱۱ نیز آمده ازمصدر اَهْ ah ، بودن ، هستن درآمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» ast که دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۲۸ یادکردیم بمعنی «است» و استه و هسته واستخوان هم میباشد .

اَهنَوَدگات ـ یسنا ، هات ۳۲

نخستین بند

۱ ـ خـواستن ( ) = یـاس yâs ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ ـ آزاده یا رزمی (= لشکری) و برزیگر و پیشوای دینی = خوَئیتو x^vaêtu ، وِرِزِنَ vərəzə̄na ، ائیریَمَن airyaman ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست) .

۳ ـ آموزش = مَنَ mana پیمایش و اندازه و بـا جزء فرَ : fra-mana درفارسی فرمان گوییم و درفرس هخامنشی فرمانَ fra-mâna از مصدر « ما » mâ درآمده که بمعنی اندازه گرفتن و پیمان کردن است و با جزء فرَ : فرَما fra-mâ فرمان دادن ، دستور دادن چنانکه دربند ٤ ازهمین هات آمده، مصدر« ما » در تصریف فعلهای فارسی چون فرماید ، پیماید ، آزماید ، نماید بخوبی پیداست.

۴ ـ شادمانی، رامش = اورواَزمَن urvâzəman ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱ ازهات ۳۰

۵ ـ گماشته ، فـرستاده ، پیك = دُوتَ dûta ، همچنین دُوتیَه dûtya که دربند ۱۳ ازهمین هات آمده .

بجای دُوتَ دربند ۸ از هات ٤۹ ، فرَئشتَ fraêšta بکار رفته که بمعنی فرستاده و پیك است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از آن بند .

٦ ـ دورداشتن = داریُو dâryô (Inf.) ازمصدر دَرْ dar داشتن ، نگاهداشتن ، بازداشتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازهات ۳۱

۷ – بد خواستن ، دشمنی کردن ، ستیزیدن ( ) = دئیبیش . daibish ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۸

دومین بند

۱ – یگانه ، پیوسته (.) از مصدر سر . sar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۱ از هات ۳۱

۲ – خوب دوست = هوش هخی . hus - haxi (صفت است) یارنیاث بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلد نخست) .

۳ – درخشان = خونونت . xᵛə̄nvaṇt باشکوه ، دربند ٤ از هات ۵۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا خونونت . xᵛanvaṇt

۴ – پاسخ گفتن (.) = پئیتی مرو . paitî-mrû ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۵ – بجای پارسایی آرمئیتی . ârmaiti (آرمتی . ârmati) همان است که در بند های ۳ و ۷ از هات ۲۸ و دربند ۷ از هات ۳۰ و در بندهای ٤ و ۹ و ۱۲ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز خواهیم برخورد و آن امشاسپند « سپندارمذ » است اما دراینجا چنانکه در چندبند دیگر : هات ٤٤ بند ۱۰ – ۱۱ ، هات ٤۵ بند ۱۰ ، هات ٤۷ بند ۲ ، هات ٤۹ بند ۵ وبند ۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند ۳ وجز آن معنی این واژه مراد است .

آرمتی ârmati یا آرمئیتی ârmaiti از دو واژه آمیزش یافته : نخست اَرِمْ . arəm ، دربخشهای دیگر اوستا اَرِمْ . arəm ازقیوداست بمعنی درست یا « آنچنان که شاید » خود جداگانه در گاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۸ از هات ٤٤ و بند ۱۱ از هات ٤۵ وبند ١٤ ازهات ۵۱ (دراین بند پسین صفت است یعنی فرمانبردار) ؛ دوم . mati از مصدر مَنْ . man یعنی اندیشیدن که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ گذشت . آرمئیتی رانیز بمعنی بردباری وسازگاری وفروتنی گرفته‌اند دربرابر ترمئیتی . tarə̄maiti که بمعنی بادسری وخیره سری وناسازگاری و برتنی وسرکشی است ودر بند ٤ از

هات ۳۳ آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ ازهات ٤۵ نگاه کنید .

واژهٔ ترمنشت بروزن سرنوشت که دربرهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده همین واژهٔ اوستایی است که در پازند ترمنش شده ، نگاه کنید بواژهٔ پئیری متی pairimati در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند آینده ، همچنین به بند ٤ از هات ٤۵ نگاه کنید که در آنجا از آرمئیتی ، زمین اراده شده است .

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمئیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم ، بجای وُهومَنَنگه vohu. manah (بهمن) واَشَ asha (اردیبهشت) و خشَتهرَ xshathra (شهریور) منش نیك و راستی و توانایی آورده‌ایم .

٦ — پاك (مقدس) = سپنتَ spəṇta ، این واژه در جزء چندین واژهٔ فارسی بجای مانده چون اسفندیار واسفنددانه و گوسفند وجز آن، درجای دیگر از آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه کنید .

۷ — برگزیدن ( ) = وَرْ var ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

سومین بند

۱ — نژاد یا تخمه = چیتهرَ čithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ ازهات ۳۱ .

۲ — زشت ، بد ، تباه = آکَ aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۳ — هستید = ستا از مصدر اَهْ ah هستن ، بودن.

۴ — آنکس، گرِهْمَ grəhma میباشد که دربند ۱۲-۱٤ ازهمین هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .

۵ — بسی = مَش mas از واژهٔ مَزْ maz که بمعنی مه وبزرك دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

مَشْ دراین بند ، چنانکه مز دربند ۱۱ ازهمین هات ازقیود است یعنی بس ،

بسی ، بسا ، بسیار ، درپهلوی وَسْ vas ، مش دربند۹ از هات۴۴ نیز آمده

واژهٔ مَشت بفتح میم که درفرهنگها بمعنی انبوه و بسیار و پر یادگردیده ودر فرهنگ جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی باواژهٔ اوستایی مش داشته باشد .

۶ — خود ستایی = پئیری مَتی pairi-mati از جزء پئیری که در فرس هخامنشی پری pariy ودر فارسی پَر که درجزء چند واژه چون پرورییدن و پراگندن و جز آن بجا مانده ، و از واژهٔ متی که در یادداشت شمارهٔ ۵ازبند۲همین‌هات‌یاد کردیم . جزهمین‌یکبار،دیگر در گاتهابواژهٔ پئیری‌متی‌بر نمیخوریم، در اردیبهشت یشت در پـاره های ۸ و۱۱ و ۱۵ پئیری متی pairimati (در نسخه بـدل مئیتی maiti) با تَرُومتی که در یادداشت شمارهٔ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده ونام دیوی است ، در گـزارش پهلوی همین بند ۳ ازهات ۳۲ اَپَرْمینشن apar-mênisn(برمنش)آورده‌شده‌است .

۷ — پس‌اینچنین = أئیپی aipî، درفرس‌هخامنشی اَپی apiy ، در گزارش پهلوی همین بند و در بند ٤ از هات ۲۹ ودربند ۱۷ از هات ۳۱ پس ، ازپس آمده ، در بند۸ از همین هات ودربند۵ ازهات ٤۸ نیز بواژهٔ اَئیپی برمیخوریم یعنی پس ازاین ،آنچه پس‌ازاین خواهد بود یاآینده .

۸ — دیرباز= دَئیبیتا daibitâ (=دئیبیتانا daibitânâ) ، دربند ۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۹ ازهات ٤۹ نیز آمده ، ازقیوداست .

۹ — کردار = شیئُومَنْ syaoman یعنی کار وکردار و رفتار ، با واژهٔ شیئُوتَهنَ syaothanaکه درگاتها بسیار آمده و در بند ۵ ازهمین هات نیـز بآن برمیخوریم ، یکی است . هر دو از مصدر شیو syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ از هات ۲۹ نـگاه کنید .

۱۰ — هفتم = هَپتَتَهه haptatha ، هَپتَ

hapta هفت ، هپتَ دَس haptadasa هفدهم .

۱۱ – بوم = بومی bûmî ، درفرس‌هخامنشی‌نیز بومی‌درسانسکریت بهومی bhûmî ، درپهلوی ( ) ودرفارسی بوم یعنی‌خاك ، زمین ،کشور. این واژه درپارهٔ ۱ ازیسنا ۳۷ (هفت‌هات) نیز آمده ودرپارهٔ۱ ازیسناه تکرار شده‌است . درپارهٔ ۳ ازیسنا ۴۲ و درپارهٔ ۲۶ زامیادیشت نیز بآن برمیخوریم ، بگفتهٔ بارتولومه Bartholomae گذشته ازگاتها وهفت هات‌که آنهم درانشاء ازگاتها شمرده میشود ، درجاهای دیگر اوستا واژهٔ بومی (=بوم) رواج نداشته . پارهٔ۳ ازیسنا ۴۲ ، ازپارهٔ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت‌هات) برداشته شده وپارهٔ ۲۶ زامیادیشت ، یادآور بند۳ ازهات ۳۲ میباشد .

در گاتها واژهٔ بومی (= بوم) با واژهٔ هفتم بجای هپتو کَرشوَر haptô-karəshvar که درتیریشت پارهٔ۹آمده، بکار رفته است . کرشوَر karəshvar یا کَرشوانْ karshvan باواژهٔ هفت در نامهٔ مینوی بسیار آمده چنانکه درآبان یشت پارهٔ ۵ ، تیریشت پارهٔ ۳۳ وپارهٔ ۴۰ ، مهریشت پارهٔ ٦٤ ، زامیادیشت پارهٔ ۸۲ ، یسنا٦۱ پارهٔ۵ وجز آن، در اوستا ازاین هفت‌کشور باز نام برده شده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۵ وپارهٔ ۱۳۳ ، رشن‌یشت پاره های ۹ـ۱۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر.

دربند ۳ ازهات ۳۲ واژهٔ بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید که هفتمین کشور که در اوستا خونیرَتهَه x^vaniratha نامیده شده ، مراد باشد . خْونیرتهه که‌کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در جاهای دیگرازهفت‌کشور سخن‌داشتیم دراینجا بیش از این نباید . درنامه سوشیانت بفهرست واژه هاگرد آوردهٔ نگارنده نگاه‌کنید و به بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم باهتمام‌اقبال چاپ طهران ص۳۰ـ۳۵

۱۲ – نامبردار = دارای‌آوازه و نام ، خَنیده (مشهور) ، از

مصدر سرو sru شنیدن و شنوانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸

چهارمین بند

۱ - فرمانگزاردن ، دستوردادن ( ) =فرما fra-mâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از همین هات .

۲ - بدتر = اَچیشتَ ac̆ista ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٤ ازهات ۳۰

۳ - دادن ( ) = دا dâ دادن ، بخشیدن .

۴ - دوست دیو = دَئِوُزوشتَ daêvô-zus̆ta ، زوشتَ اسم مفعول است ازمصدر زوش zush که بمعنی دوست داشتن است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۸ ازهات۲۸

۵ - خواندن ( ) = وَچْ vac خواندن ، گفتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸

٦ - دور شدن ( ) = سیژدیَه sîz̆dya دور شدن ، باز ماندن ، واپس ماندن ، بازداشتن ، دورکردن ، راندن . در پسارهٔ ۸٤ زامیادیشت ( ) نیز آمده ، از همین بنیاد است واژهٔ سیَزدَ syazda بمعنی دور ماندن ، واپس افتادن کـه در بند ۹ از هات ۳٤ آمده است .

۷ - خرد = خرَتو xratu ، در اینجا بمعنی خواست مینوی ودانش ایزدی است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ ازهات ۲۸

۸ - راستی = اَشَ asha ، دراینجا بمناسبت خردکه دریادداشت پیش گذشت دین راستین مراد است .

۹ - برگشتن ( ) = نَس nas : این واژه بمعنی ازراه برگشتن ، نابود شدن ، آسیب یافتن ، ازدست‌رفتن ، دگرگون گردیدن،

تباه شدن ، بدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۳ بند ٦ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء آ [illegible] وپرا [illegible] parâ بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی : [illegible] vî-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژهٔ نَسو [illegible] nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یادگردیده ونسا سالار یعنی مرده‌کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته ، نسوکَش [illegible] nasu-kasha در پارهٔ ۱۱ از فرگرد هشتم وندیداد یعنی مرده کش ، همچنین مرده‌کش در اوستا ایریستُوکَش [illegible] iristô-kasha آمده چنانکه در پارهٔ ۱۵ از فرگرد سوم وندیداد . نَسومَنت [illegible] nasumant (در تأنیث [illegible] nasumaitî)که درپارهٔ ۷۹ از فرگرد هفتم وندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپَیه [illegible] nasu-spaya که در پارهٔ ۱۲ ازنخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی لاشه بخاك کردن ومرده بگور سپردن.

نسو nasu نیز دیولاشه و مرداراست و باین معنی دروج نسو ([illegible] drŭj) دیو دروغ لاشه دراوستا بسیار آمده نگاه‌کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بچیزی رسیدن و بدست‌آوردن و پذیرفتن است چنانکه دربند٦ ازهمین هات ودربند۱٦ ازهات ۵۱

پنجمین بند

۱ – گمراه کردن یا فریفتن ([illegible]) = دَبْ [illegible] dab نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۰

۲ – زندگی خوب = هوجیاتی [illegible] hu-jyâti ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – جاودانی یا بیمرگی = اَمِرتات [illegible] amərətât ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۴ – واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مئینیو mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اَکَ aka یعنی بد وزشت ، در پارهٔ ۱۵ از یسنا ۱۹ اَکَ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده ، در اینجا این صفت باواژهٔ مئینیو مانند انگرُو مئینیو anrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوییم در برابر سپنتُو مئینیو spəṇtô_mainyu میباشد ، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – ضمیر « او » بر میگردد به گرْهمَ Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که دربندهای ۱۲_۱۴ یادشده است .

٦ – تباهی = خشَیُو xshayô ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات ۳۱

۷ – آموزانیدن ( ) = فرَچیتْ fra. čit ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ ازهات ۳۱

ششمین بند

۱ – بسیار، پُر، بیش = پئُواورو paouru ، پئورو pauru و پئُورو pouru و پرو paru در اوستا بسیار آمده ، در فرس هخامنشی نیز پَرو paru ، درپهلوی و درفارسی پر .

۲ – گناه = اَینَنگه aênanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰

۳ – رسیدن ( ) = نَس nas رسیدن ، یافتن ، بدست آوردن در بند ۱٦ از هات ۵۱ نیز آمده ، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۵۸ و گشتاسب یشت پارهٔ ۲۹ ، دریسنا ۲۳ پارهٔ ۳ باجزء اَئیوی آمده : aiwinas ، در یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند٤ همین هات گفتیم که نس nas نیز بمعنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن وتباه گردیدن است .

۴ – دارای آوازه و نام ، نامور ، نامبردار ، خنیده (مشهور و معروف) = سراوَهیئیتی sravahyeitî از مصدر سرو ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۳ همین هات .

۵ – هرچند این چنین = یزی تائیش آتها yezî-tâiš-athâ

٦ – بجای « بیاد داری » هاتامرانی hâtâ-marâni آمده ، در جا هـای دیگر اوستا هاتَ مَرنی hâta-marəni چنانکه در هرمزدیشت پارهٔ ۸ یعنی کسی که بیاد دارد آنچه را که در خور و شایستهٔ کسی است یابیاددارندهٔ پاداش ومزد ، ازهاتَ hâta اسم مفعول مصدر هَنْ han یعنی بچیزی ارزانی شدن وبچیزی سزاوار گردیدن ، در اوستا بسیار آمده و بسا باواژهٔ مزد (= میژدَ mîžda) آمده چنانکه در هات٤٤ بندهای ۱۸ـ ۱۹ وهات ٤٦ بند ۱۹، در گزارش پهلوی (=زند) به ارژانیك بوتن ارزانی بودن گردانیده شده(بواژهٔ هوشَنَ hu-shāna دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ ودریادداشت شمارهٔ ۱٤ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید) ، جزء دوم مرانی marâni از مصدر مَر mar درآمده که بمعنی بیادآوردن و برشمردن است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱ ازهات ۳۱

۷ – آگاه بودن ( ) = وید vid ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۸ – فرمان = سِنگَهَ sāṇgha ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۹ – دادن( )ازمصدردا dâ ، باجزء وی: vî-dâ صادر کردن ، دریادداشت شمارهٔ۷ ازبند۱۹ ازهات ۳۱ گفتیم که همین واژه بمعنی بخش کردن (تقسیم کردن) هم آمده است .

هفتمین بند ۱ – هیچیك = نَئِچی naêči هیچکس ، در بندهای ٦ و ۱۳ ازهات ٤٣ نیز آمده .

۲ – دست بردن یا ورزیدن = اَئُوجوئی aojôi (Inf.) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٨ ازهات ٤٦

۳ – کامیابی یا آرزوی رسیدن بآنچه خواهش است = هادرُویا hâdrôyâ

۴ – سود یا بهره و پاداش = جُویا jôyâ ، این واژه و واژهٔ پیش همین یکبار در اوستا آمده است .

۵ – چنان ، چون ، چگونه = یائیش yâiš

٦ – شنیده شده ( ) از مصدر سرو sru ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۲ ازهات ۳۰

۷ – در این بند چنانکه دربند ۷ ازهات ۳۰ ودربند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= اَیَنگَه ayanh) یاد شده ، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوسْتَ xshusta آمده که بمعنی روان است ، دراین بند۷ از هات ۳۲ با صفت خوئَن xᵛaên آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ۳۱ یادکردیم ، در روزپسین ، درآزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاك از ناپاك شناخته خواهدشد . در بند ۹ ازهات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هردوباهم یادشده ، دربند ۳ و بند ۱۹ ازهات ۳۱ و دربند ٤ از هات٤٣ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت .

۸ – نوید دادن ،آگاهانیدن ( ) = سَنگَه sanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند٤ ازهات۲۹

۹ – سرانجام = ایریخت irixta ، دربند۲ ازهات٤٤ نیز آمده بمعنی انجام وفرجام وپایان است . در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ٤ ایریختَ ازبرای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر

سَذا [illegible] sadhâ که ازبرای برآمدن وسرزدن و برخاستن ستارگان‌وماه و خورشید آورده شده است . ایریختَ ازمصدر ریچ [illegible] riċ (=رَئچ [illegible] raêċ) درآمده که درپهلوی ([illegible]) و درفارسی ریختن گوییم وازهمین ریشه است‌واژهٔ رَئِخنَنگهْ [illegible] raêxənaṅh که دربند۱۱ ازهمین‌هات‌ودر بند ۷ از هات ۳٤ آمده ، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن [illegible] آمده امادرتوضیح افزوده‌شده خواستك [illegible] یعنی خواسته‌همین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژهٔ مرده ریگ‌که در فارسی مرده ری نیز آمده و درتازی میراث :

از خراج ار جمع آری زر چوریگ آخر آن از توبماند مرده ریگ
(جلال‌الدین در مثنوی)

۱۰ – آگاه‌تر = وَئِدیشتَ [illegible] vaêdista، صفت تفضیلی‌است از ویدْوَنگه [illegible] vîdvaṅh آگاه، دانا . درجاهای‌دیگر اوستا وَئِذیشتَ [illegible] vaêdhista ، چنانکه دررشن یشت پارهٔ ۷ ودر فرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۷ . بمصدر وید [illegible] vîd آگاه بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند٤ ازهات ۲۸نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ – شناخته شده یا شنیده شده وبگوش همه‌کس رسیده و مشهور گشته = سراوی [illegible] srâvî از مصدر سرو [illegible] sru شنیدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۳۰ .

۲ – جم = ییمَ [illegible] yima درگاتها بیش‌ازهمین یکبار نیامده، امادر بخشهای‌دیگر اوستا بسیاریاد شده‌وبسابا صفت خشَئِتَ [illegible] xshaêta آمده که بمعنی درخشان ودرفشان وروشن است . خشَئِتَ درفارسی شید شده :

برزم اندرون شیر پاینده‌ای بیزم اندران شید تابنده‌ای (فردوسی)

همین صفت است که با جم آورده شده جمشید وباواژهٔ خور ، خورشید گوییم برابرهوَرِ خشَئِتَ [illegible] hvarə-xshaêta که دراوستا آمده

۳ – ویوَنگهان = ویوَنگهوش vîvaṅhusha صفت است یعنی از پُشت ویوَنگهوَنت vîvaṅhvaṇt که نام پدر جمشید است و در نامهٔ دینی هندوان ویوَسونت vivasvant آمده چنانکه جم در وید یَم میباشد، در نخستین جلد یشتها صفحهٔ ۱۸۰–۱۸۸ از او سخن داشتیم، در این جلد باز از او یاد خواهیم کرد. در اینجا از برای روشن کردن معنی این بند گوییم: مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مـایهٔ ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و از تن پروری و تنبلی دچار بدبختی و بینوایی گردیدن و از نخوردن رنجور و ناتوان شدن و سست اندیش گردیدن نکوهیده است، درباره های ۴۷–۴۸ از چهارمین فرگرد وندیداد آمده: « بدرستی بتو گویم، مرد زن گرفته را برتری میدهم ای سپیتمان زرتشت، بآن کس که زن نگرفته زندگی کند، آن خان و مان دارنده را [برتری دهم] بآن کس که خان و مان ندارد، کسی را که فرزند دارد [برتری دهم] بآنکس که بی فرزند است، توانگر را [برتری دهم] بآن درویش » و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشتخوار)، منش پاك بهتر دریافته تا آنکس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد وندیداد).

از بند ۸ از هات ۳۲ برمیآید که از گوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه در داستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده، ابزار جنگ چون خود و زره وجوشن ساخت، از اوست که از گِل وخشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند، اوست که سیم وزر از خارا و گوهر از دریا برآورد، اوست که از گیاه بویهای خوش بیرون آورد ورنگهای گوناگون هویدا ساخت، اوست که از برای هر درد درمان جست، اوست که کشتی بآب انداخته از کشوری بکشور دیگر شتافت. در گفتار پیشه وران گفتیم که بخش کردن مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان ولشکریان و کشاورزان ودستورزان نیز بجمشید پیوسته اند. در شاهنامه وطبری وجز آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید بمردم آموخته باشد. مانند بند ۸

از هـات ۳۲ که گوشت خوردن از آیین جمشید یاد شده ، در توراة سفر پیدایش در باب نهم فقرهٔ ۳ ، از گوشت جانوران خورش ساختن بروزگار نوح پیوسته است . خداوند به نوح گوید : « هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد ، آنچنان که همهٔ رویبدنی سبز را بشما دادم » .

همچنین درداستان ما ودرنامهٔ دینی ایرانیان اوستا یادشده : درروزگارجمشید مردمان وجانوران را مرك و آسیب نبود ، پیری و بیماری وسرما وگرما نبود ، پدر وپسر هر دو چون پانزده ساله مینمودند ، اینچنین بود تااینکـه جمشید دروغگویی آغازکرد، یابگفتهٔ طبری بفریب اهریمن خودراآفریدگارپنداشت ومردم‌را به‌پرستش خویش خواند . فردوسی گوید :

هنر در جهان از من آمـد پدید	چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را بخوبـی مـن آراستم	ز روی زمیـن رنج مـن کاستم
خور و خواب و آرامتان ازمنست	همان پوشش و کامتان از منست
گرایدون که دانید من کردم این	مـرا خـواند باید جهان آفـرین
چو این گفته شد فرّ یزدان ازاوی	گسست وجهان شد پراز گفتگوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایـران شاعرانه یاد آور همین داستان شده فرماید : از همین گناهکاران است جمشید، امیدوارم که توای اهورامزدا چنان سازی که من از اینگونه بزهـگران شناخته نشوم وازاین گروه مردمان جدا باشم .

۴ — خوشنود ساختن = خشنو [اوستایی] xshnu ، در این بند و بند ۵ از هات ۴۳ ودربند ۹ از هات ۴۵ [اوستایی] čixshnushô ودر بند ۱ از هات ۴۹ [اوستایی] čixshnushâ آمده بهیئت فعلی که désidératif نامیده میشود . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۲۸ .

۵ — ما = [اوستایی] ضمیر اضافه است .

۶ — پاره یا بهره‌وبخش = بَگَ [اوستایی] baga ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ ازهات ۳۱ .

۷ - گوشت = گئُو gao، همین واژه نیز دراوستا از برای سراسر چارپایان سودمند وبویژه گاو وهمچنین بمعنی شیر وگوشت آمده، بنخستین جلد یسنا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید. درگزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا basryâ (= گوشت) آمده است.

۸ - خوردن( ) = خوَر xvar، خوَر نیز صفت است چنانکه در اَشْ خوَرِتِم aš-xᵛarətəma درپارهٔ ۲۰ ازفرگردسوم یعنی پرخوارترین، ازواژهٔ اَشْ خوَر aš-xᵛar درست برابر واژهٔ خوار در فارسی چون پرخوار وگوشتخوار وگیاهخوار ولاشخوار و جز آن. ازهمین بنیاد است خوَرِتهِ xᵛarətha که دربند۱۱ ازهات ۳۴ودربنده از هات ٤۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۲۰ ازهات۳۱)، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است، یکی است، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز).

پر از درد خوالیگران را جگر پراز خون دودیده پر ازکینه سر (فردوسی)

۹ - آنان، این ضمیر برمیگردد به گناهکاران.

۱۰ - پس ازاین = أیپی aipi، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات.

۱۱ - باز شناختن( ) = وی چیتِهِ viĉitha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۳۰.

نهمین بند

۱ - آموزگار بد = دوش سَستی dus-sasti، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰.

۲ - گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرَوَنگه sravaṅh، دربند آینده نیز آمده، بمعنی آموزش دینی وستایش هم میباشد چنانکه دربند ۱۵ ازهات۳٤، ازاینکه دراینجا بمعنی گفتار ایزدی وسخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده، از توضیحی که دربرخی از جاها درگزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است ازواژهٔ اپستاك [Avestan script] (اوستا) یا اپستاك و زندکه از برای روشن کردن معنی پس از واژهٔ سروب [Avestan script] (گفتار ، سخن) افزوده شده است . (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ از هات ۲۸)

واژهٔ سروا که در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و بمعنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده ، ناگزیر با واژهٔ اوستایی سَرَوَنگه یکی است . شمس فخری گفته :

علو پایهٔ قدرش از آن بلند تر است که فکر همچو منی اندر آن‌کند سروا

بیادداشت پارهٔ ٤٥ ازفرگرد چهارم وندیداد نیز نگاه‌کنید .

۳ - تباه‌کردن ([Avestan script]) = مَرِدْ [Avestan script] marəd ، دربند های ۱۰-۱۲ ازهمین هات نیز آمده ، درمعنی باواژهٔ مَرنچ [Avestan script] marəṇc که درشمارهٔ ۸ ازبند۱ ازهات ۳۱ سخن داشتیم یکی‌است و ازهمان بنیاد است و در گزارش پهلوی مانند واژهٔ مرنج به مورنجینیتن [Pahlavi script] murnjênîtan گردانیده شده یعنی میرانیدن ، نابودکردن ، کشتن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦

۴ - خرد = خرَتو [Avestan script] xratu مانند بند ٤ و بند ١٤ از همین هات

۵ - زندگی = جیاتو [Avestan script] ǰyâtu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۳ ازهات ۳۱

٦ - آموزش = سِنگَهَنَ [Avestan script] sãṇghana ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات ۳۱

۷ - بازداشتن = اَپَ‌یَمْ [Avestan script] apa-yam ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸ - دارایی ، توانگری = ایشتی [Avestan script] ištî دراوستا بسیار آمده ، از

آن بخشایش ایزدی اراده میشود . درگاتها : هات ۳٤ بند۵ ، هات ٤٤ بند۱۰ ، هات ٤٦ بند ۲ و بند۱٦ و بند ۱۸ ، هات ٤۸ بند ۸ و جز آن ازمصدر ایس is (= اَئِسْ aês) درآمده که بمعنی توانا بودن است ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۲۸)

این واژه درگزارش پهلوی نیز ایشتی îsti یا ایشت îst شده یعنی همان واژهٔ اوستایی بکاررفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستك xᵛâstak یعنی دارایی (دولت) وبساهم بمعنی خواهش گرفته شده وبجای آن « خواست یاخواهد» آورده شده است .

۹ – بلند=برخذَ bərəxdha ، درتأنیث برخذا bərəxdhâ ، صفت‌است (اسم‌مفعول ازمصدر بَرِجْ barəǰ) درگزارش پهلوی آرژوك ârzôk (آرزو) و ارژانیك arzânîk (ارزانی)آمده ودرتوضیح افزوده شده اپاییشنیك apâyisnîk یعنی بایستنی از مصدر اپاییتن apâyîtan که درفارسی بایستن گوییم . واژهٔ ارزانی و بایستن درگزارش پهلوی تا اندازه‌ای معنی واژهٔ اوستایی برخذَ bərəxdha رامیرساند و از ریشهٔ این واژه که گفتیم مصدر بَرِج barəǰ میباشد ، معنی روشن تر میشود . فعل بَرِجْ دراوستا بسیار آمده و درگزارش پهلوی بورژیتن burzîtan شده. باین مصدرکه بایستی در فارسی بُرزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژهٔ بُرز بمعنی شکوه وبزرگی وفرّ وبمعنی بلند ورسا وکشیده بالا درفرهنگ (ادبیات) مابسیار بکار رفته :

یکی اسب‌خواهم کجاگرز من کشد بـا چنین فره و بُرز من (فردوسی)

نگاه کنید بواژهٔ هَرابرزَئیتی harâ -bərəzaiti . یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲٤

بَرِجْ barəǰ بمعنی بلند داشتن ، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایهٔ کسی یاچیزی را شناختن وخوش آمدگفتن است چنانکه درپارهٔ ۹ مهریشت و پارهٔ ۱۱ ازیسنا

٦٥ وجز آن .

صفت برخذ bərəxdha درگاتها بسیار آمده چنانکه درگاتها : هات ٣٤ بند ۹ ، هات ٤٤ بند۷ ، هات ٤٨ بند ٦ ، هات ٥١ بند ١٧

۱۰ - سخن = اوخذ uxdha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ ازهات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَینیو mainyu (مینو) آمده ، در اینجا بمعنی روان یانهاد ودل است : یعنی باسخنانی که ازدلم برخاسته بنزدشماگله میبرم .

۱۲ - گِله گزاردن ( )گَرز garəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

دهمین بند

۱ - کسی : درمتن مانا mânâ آمده اما باید دو واژه باشد واز همدیگر جدا گردد : « ما » « نا » mâ ، nâ .

« ما » ازحروف تأکید است ، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از برای نیرو بخشیدن بجمله آورده میشود ، دربند۹ ودربند ۱۱ همین‌هات نیز آمده ودر بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود باحرف نفی « ما » mâ که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ از هات ۳۱ گذشت) .

« نا » از واژهٔ نر nar میباشد که درفارسی نیز نر گوییم یعنی مرد ، درجای دیگر گفتیم که بمعنی کس ، کسی ، هم بکاررفته است.

۲ - چارپا = از واژهٔ گَئو gao بمعنی سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ همین هات .

۳ - خورشید = هْوَرْ hvar ، در سانسکریت سوَر svar ، در فارسی هور :

ز شبگیر تا سایه گسترد هور همی آن براین این بر آن کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خوَن x^van آمده چنانکه دربند ۳ ازهات٤٤ ودربند

۲ وبند ۱۰ ازهات ۵۰ ( )، ازهمین هیئت است خور درفارسی. واژهٔ هوَر بسا دراوستا با صفت خشئِتَ آمده : هوَرِ خشئِتَ hvarə-xshaêta ، در فارسی خورشید گوییم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ همین هات و بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ١٦ ازهات ٤٣

۴ – زشت : درمتن اَچیشتَ acista آمده واین صفت تفضیلی است یعنی زشت‌تر و بدتر ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ از هات ۳۰

۵ – یاد کردن ، گفتن ، نـامیدن ، خوانـدن ( ) = اَئوج aoj ، دربند ۸ ازهات ٤٣ ودربند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده ، باجزء پئیری pairi . بمعنی فرمودن است چنانکه دربند۱۲ از هات٤٣

٦ – دیده یا چشم = اَشْ ash ، دربند ۸ ازهات۳۱ دیدیم که چشم در اوستا چشمَن cashman میباشد ، همچنین دراوستا واژهٔ دُئیثر dôithra بمعنی چشم است اما این واژه درجایی بکار رفته که سخن از آفریدگان ایزدی است ، در جایی کـه سخن از آفریدگان ناپاك اهریمنی است ، واژهٔ اَشْ ash میآید ، خْشوَشْ اشی xshvas-ashî یعنی شش چشم ، دربارهٔ ۸ ازیسنا ۹ اژدهاك (ضحاك) چنین نامیده شده است . درنخستین جلدیسنا صفحهٔ ۲۳۳-۲۳۸ ازواژه‌های ایزدی واهریمنی سخن داشتیم ، دراینجاچون بواژه اشْ برخوردیم چند واژهٔ دیگر را یادآور میشویم ، از آنهاست آه âh ( ) که دربند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است ، از برای دهان آفریدگان نـاپاك اهریمنی زَفَرْ zafar آمده ، واژه ای که در فرهنگ ها نیز بجا مانده است ، فرخی گوید :

خدای خواند آن سنگ را همی شمنان چه بیهده سخن است این که خاکشان بزفر

زَسْتَ zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی دست ،از برای آفریدگان پاك میآید، دست ناپاکان اهریمنی گَوْ gav خوانده شده است و جز آن ، همچنین است در بسیاری ازفعلها : دْوَرْ dvar که

در بند ٦ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکاربرده شده‌در برابر گم [اوستایی]. gam گامیدن و رفتن کـه از برای آفریدگان پاك میآید و جز آن .

۷ – دیدن ([اوستایی]) = وین [اوستایی]. vin ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

۸ – بخرد یـا دانا = داتهه [اوستایی]. dâtha ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۹ – کشتزار = واستر [اوستایی] vâstra ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۱۰ – بیابان کردن ، ویران کردن ([اوستایی].) = وَپ ، باجزء وی = [اوستایی]. vî-vap، درگزارش‌پهلوی‌به ویاپانینیتن [پهلوی] vyâpânînîtan گردانیده شده ودرتوضیح‌افزوده شده تباه‌کردن . در یسنا ۱۲ پاره‌های۲ ـ ۳ وی واپَ [اوستایی] vî-vâpa یعنی ویرانی ، درگـزارش پهلوی ویاپانیه [پهلوی]. vyâpânîh شده‌است .

۱۱ – بجای تبرزین در متن وَدَرْ [اوستایی]. vadar آمده ، در پاره های ۳۰ـ۳۲ ازیسنا ۹نیزبآن برمیخوریم ، در سانسکریت ودهر vâdhar سلاح مخصوص ایندرَ Indra میباشد . این‌واژه‌رابرخی گرزدانسته وبرخی‌بمعنی‌مطلق‌سلاح گرفته‌اند ، وَدَرْ یکی از ابزارهای جنگ وباواژهٔ وَدَ [اوستایی] vada که درپارهٔ ۷ ازفرگرد ٤ وندیداد آمده، پیوستگی‌دارد. بگمان نگارنده وَدَرْ باید تبرزین باشد یاابزاری‌مانندهٔ آن، درجای دیگر ازهمهٔ ابزارهای جنگ که دراوستا یادشده سخن خواهیم‌داشت .

۱۲ – کشیدن ، آختن ، آهیختن ([اوستایی].) = وُئیزْدَ vôizda [اوستایی] ، درپارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ائیوی آمده : [اوستایی]. aiwi-vôizdaya که با واژهٔ کَـمِرِذَ [اوستایی] kamərədha (سر) بکار رفته یعنی سر برافراختن ، سربلندکردن .

یازدهمین بند

۱ – بسی = مَزْ maz ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بنـد ١١ از هات ٢٩ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٣ از هات ٣٢ نگاه کنید .

۲ – اندیشیدن = چیت čit ، یادداشت شمارهٔ ١١ از بند ٩ از هات ٣٠ و یادداشت شمارهٔ ٤ از بند٣ ازهات ٣١ نگاه کنید .

۳ – کدبانو و کـدخدا : اَنگوهی aṅuhî = بانـو . انگهو aṅhu (=اَهو ahû) =سرور، خدایگان درگزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفته گـلدنر Geldner دراین بند زن ومردی از یك خاندان بزرك مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٦ ازهات ٢٩ .

۴ – بازداشتن یابرکنار کردن = اَپیئیتی apayêiti از مصدر اَپَ یَمْ apa-yam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ١٣ از هات ٣١ .

۵ – بجای رسیدن وَئِدَ vaêda آمده کـه بمعنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ٢٩ و بیادداشت شمارهٔ ١٠ از بند١٠ همان هات .

٦ – واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم درمتن رَئِخِنَنگه raêxənaṅh آمده ، همان است که دریادداشت شمارهٔ ٩ از بند٧ ازهمین هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ١١ ازهات٣٢ پیداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ – روگردان ساختن یاسرپیچیدن ونافرمانی کردن =( )
از مصدر رَش rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١١ از هات ٣٠ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا ازمصدر رَه rah (= raṅh) دانسته وبمعنی‌ای

که یاد کردیم گرفته است . در بند ۱۲ از همین هات [Avestan] و دربند ٤ از هات ٤٧ [Avestan] آمده، رارِش [Avestan] râresha که در بند۲ ازهات ٤٩ آمده صفت است یعنی روگردان ، سرپیچان .

در سروش یشت هادُخت پارهٔ ٦ واژهٔ râresyêiṇtî را نیز یادآور میشویم

دوازدهمین بند

۱ – گفتار یا آموزش و آیین = سَرَوَنگَه [Avestan] sravaṅh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۹ ازهمین هات .

۲ – بجای نفرین اَکَ [Avestan] aka آمده یعنی بد و زشت و نکوهیده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۳ – خروش شادمانی یا آواز وفریاد شادی = اورواخش اوختی urvâxs-uxtî [Avestan] ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۴ – تباه کردن یا میرانیدن و کشتن = مَرِدْ [Avestan] mared همان است که دربندهای ۹–۱۱ از همین هات بآن برخوردیم .

٥ – برتری دادن([Avestan])= وَرْ [Avestan] var ، بااین واژه بمعنی گرویدن و برگزیدن ودین پذیرفتن بسیار برخوردیم ، دراینجا بمعنی برتری دادن نیز همان معنی را میرساند . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

٦ – خواستار یا جویا = ایشَن [Avestan] îshan از مصدر ایش [Avestan] ish ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

سیزدهمین بند

۱ – کشور = خشَثْرَ [Avestan] xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۲ – خان ومان= دِمانَ [Avestan] dəmâna دراینجا باواژه های بدترمنش آمده ، واز آن دوزخ اراده شده ، دربند ۱٥ ازهمین هات باواژه‌های منش نیک آمده بهشت مراد است . در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی ومنش نیک» بمعنی فردوس آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ — فرود آمدن، رسیدن ( ) ازمصدر هَنْتْ .
hanṭ ، دربند ۲ ازهات ۵۰ باجزء نی : ni-hanṭ آمده ، همچنین
هَنت hanṭ درتأنیث هائیتی . hâitî یعنی بونده ، ازمصدر اَهْ .
ah هستن ، بودن .

۴ — تباه کننده = مَرَخْتَر . maraxtar از مصدر مَرنچ
. marəṇč ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۵ — جهان = اَنْگهو . aṅhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤
از بند ۲ از هات ۲۸ .

٦ — ناله برآوردن، گله کردن ( )= گَرِزْ
garəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ازهمین هات .

۷ — آرزو یا خواهش و کام = کامَ . kâma ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ٥ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۸ — پیك یا گماشته و فرستاده = دوتیَه . dûtya ، نگاه کنید
بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ همین هات .

۹ — پیغمبر = مانْثرَنْ . mathran ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ
٦ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۱۰ — نگریستن (.) = دَرِسْ . darəs ، نگاه
کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٥ ازهات۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند۱ ازهات ۳۰

۱۱ — راستی = اَشَ . asha ، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت
اراده شده در برابر دروجُودمانَ . drûĵô-dəmâna یعنی
خان ومانِ دروغ یا دوزخ .

۱۲ — بازداشتن (.)= . pâ ، دربند های ٤ و۸ از هات
٤٦ نیز بهمین معنی است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که
این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .

۱ — ستم ، آزار = آ ـ هُوئیتهوئی â-hôithôi ، درنسخه بدل‌ها با املاء های‌مختلف نوشته‌شده ، بارتولومه Bartholomae مصدر ها (hâ(y را ریشهٔ این واژه دانسته ، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا « هی » hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم ، بآن نگاه کنید .

چهاردهمین بند

۲ — ضمیر وی بر میگردد بـه مانتهرَنْ mathran = پیغمبر کـه در بند پیش گذشت .

۳ — کَـوی kavi ، در فارسی کَی گوییم (کیانیان) : عنوانی است چون فرمانده وسردار وخدیو ، دراینجا ازکَـویها سران وبزرگان آریاییهای دیویسنا اراده‌شده، جداگانه‌ازکوی‌وگرهْمَ grəhma که‌ازپیشوایان‌دیویسنان هستند سخن رفت .

۴ — دیـر باز = فْرَایدیوا fraidivâ از قیود است بـرابر در سانسکریت : pradivi , pradivah

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ — بجـای خردْ خرَتو xratu و بجـای ورج وَرِچَنْگهْ varəčaṅh آمده‌که درفارسی ورج گوییم بمعنی‌پایه و رتبه ، مُعزّی گوید : ای بورج و کامرانی ثانی اسفندیار وی‌بعدل‌و نامداری نائب‌نوشیروان (فرهنك جهانگیری)

ورِچَنگهْونت varəčaṅhvant کـه در پارهٔ ۴۹ تیر یشت و در پارهٔ ۷۲ زامیاد یشت وجز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه وبزرگوار .

۶ — فرو نهادن، پایین‌گذاردن ، زیرگذاشتن ( ) ازمصدر دا با جزء نی : ni-dâ ، در بند ۸ از هات ٤٥ ودر بند ۳ از هات ٤٩

نیز آمده .

۷ - بر آن شدن ([Avestan]) = ویس [Avestan] vîs (=وَیس [Avestan] vaês) درآمدن ، آماده بودن ، پذیرفتن ، در اوستا بسیار آمده ، بپارهٔ ۱ ازسومین کردهٔ ویسپرد نگاه کنید .

۸ - یاری کردن = اَوُ [Avestan] avô از مصدر اَوْ [Avestan] av ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۹ - کشتن = جَئیدیائی [Avestan] (Inf.) ǰaidyâi از مصدر جَنْ ǰan [Avestan] ، درفرس هخامنشی نیزجَنْ ǰan ، در پهلوی زتن [Pahlavi] ودرفارسی زدن . جَن بمعنی زدن وکشتن و برانداختن در اوستـا بسیار آمده و واژه‌هایی‌که از آن درآمده نیز بسیار است .

۱۰ - واژه‌ای که به «مرگ‌زدای» درآوردیم درمتن دورَئوش [Avestan] dûraosha آمده ، صفت‌است وازدوجزء ساخته شده : نخست دورَ [Avestan] dûra درفرس هخامنشی نیز دورَ dûra همان است که در فارسی دور گوییم ، جداگانه در بند ۱ از هات ٤٥ و در بسیاری از جا های دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم ائوشَ [Avestan] aosha که‌بمعنی‌تباهی‌ونیستی‌ومرگ‌است؛ ائوشَنگه [Avestan] aoshaṅh کـه در بند ۱ از هـات ٤۹ آمده بهمین معنی است . ائـوشَنگهوَنت [Avestan] aoshaṅhvant (درتأنیث ائوشنگهوَئیتی aoshaṅhvaiti [Avestan]) یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نیست شدنی ، آسیب‌یافتنی چنانکه در پارهٔ ۵۰ ازفرگرد چهارم وندیداد آمده . واژهٔ ائوشَ با «اَ» که ازادوات نفی‌است : [Avestan] an-aosha یعنی تباه نشدنی، مرگ ناپذیرچنانکه درمهر یشت‌پارهٔ۱۲۵ . درپهلوی اوش [Pahlavi] aôs یعنی‌مرگ ونیستی، صفت دورَئوشَ در جا های دیگر اوستا چندین بار از برای هوم‌آورده شده چنانکه درپاره ۲ ازیسنا ۹ درگزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده :

[Pahlavi] یعنی «کو اوش از رُوان مردمان

دور دارد » ، این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارندهٔ هوش گردانید . هوش با واو مجهول بمعنی مرگ ونیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مـردم نژاد ار ز دیو و پری است

فخرالدین گرگانی در داستان ویس ورامین گوید :

چرا بـا من بتلخی همچو هوشی که با هرکس بشیرینی چو نوشی

همچنین این‌واژه باحرف نفی « اَ » : اَن‌ئوش an-aosha در فارسی بجامانده وآن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)

انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپـذیر یا جاودانی . نوش در فارسی که بمعنی آشام بیمرگی یاآب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان بیمرگی) با واژهٔ اَن‌ئوش = انوشه یکی است . دراینجا باید یادآور شویم که واژه هوش با واومعروف بمعنی‌بخردی وفرزانگی وزیرکی وگربزی بواژهٔاوستایی اوشْ ush پیوسته است . اَوشْ در اوستا که همیشه بهیئت تثنیه آمده : اوشی ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هرمزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ٥٦ وجز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ٦۲ پاره ٤ وویسپردکرده ۱٥ پارهٔ ۱ وجز آن .

گفتیم درپاره۲ ازیسنا ۹ صفت دوراَئوش dûraosha صفت هوم است ،همچنین است در پاره های ٤ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا ودرپاره ۲۱از یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این‌سه‌هات ازیسنای ۹_۱۱ در بارهٔگیاه وفشردهٔ هوم است ، هوم نیز دریسنای نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران درگفتگو است ، در سراسر اوستا (بجز گاتها) ازمراسم هوم سخن رفته اما درگاتها که ازسرود های خود پیغمبراست از هَئوم haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه درهفت هات یعنی یسنا ۳٥ - ٤۱که پس ازگاتها کهنترین بخش نامهٔ مینوی است . چون‌صفت

دور دارندهٔ مرگ یامرگ زدای همیشه درسه هات از یسنا ۹ ـ ۱۱ از برای هوم آورده شده ، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱۴ از هات ۳۲ ازاین صفت هوم را اراده کرده ونکوهیده است از اینکه آریاییهای دیویسنا در مراسم سوم (soma = هوم) بفرمان پیشوایانشان بیهوده خون چارپایان ریزند باین امید که پروردگاری بیاری آنان خواهد آمد ، به بند ۱۰ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .

۱۱ ـ برانگیختن ([Avestan]) = سَئُوچ [Avestan] saoc ، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

پانزدهمین بند

۱ ـ از اینرو = آنائیش آ [Avestan] anâis-â ، از قیود است . بیادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید

۲ ـ آسیب یافتن ([Avestan]) = وی‌نَس [Avestan] vî-nas ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ همین هات .

۳ ـ رواداشتن : ازمصدردا [Avestan] dâ یعنی دادن، باجزء اَئیبی [Avestan] aibi یا ائیوی [Avestan] aiwi بمعنی پیوستن وبا واژهٔ نفی « نه » نوئیت [Avestan] nôit معنی روا نداشتن ، نگذاشتن از آن برمیآید .

۴ ـ زندگی = جیاتو [Avestan] jyâtu ، دربند های ۹ و ۱۱ و ۱۲ از همین هات نیز بآن برخوردیم ، بیادداشت شماره ۱۱ ازبند ۳ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۵ ـ آزادانه یا بکام ودلخواه = وَسو [Avestan] ، دربند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ ([Avestan]) با فعل خشی [Avestan] آورده شده .

٦ ـ فرمان راندن ([Avestan]) = خشی xshi ، دربند آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یافتن و شهریاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یا رستن است ، از همین مصدر است شایستن درفارسی ، در پهلوی نیز شایستن [Avestan] sâyistan و شاییتن [Avestan] sâyîtan مانند واژهٔ خشنا [Avestan] xshnâ که در فارسی شناختن و خشَپ [Avestan] xshap که در فارسی شب و خشتهر [Avestan] xshathra

که درفارسی شهرشده ، افتادن خاء اوستایی درسر واژه‌های فارسی بسیاراست . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۷ – ازاین «دو» بنابسنت ، چنانکه درگزارش پهلوی ودر گزارش‌سانسکریت نریوسنگ Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمیآید ، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده ، دربارهٔ این دوامشاسپند بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۸ – از خان و مان‌نیك ،گرزمان یابهشت اراده شده ، چنانکه از خان ومان بدتر منش که دربند۱۳ همین هات گذشت دوزخ مراد است .

۹ – بـردن ([اوستایی]) = بَر [اوستایی] . bar ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ از هات ۳۱

شانزدهمین بند

۱ – آموزش= [اوستایی] ، درگزارش‌پهلوی‌آموختیشن [پهلوی] amôxtišn بنا براین باید از مصدر سَچ [اوستایی] sac کـه بمعنی آموختن و دریـافتن است در آمده باشد ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۱ ازهات ۳۰

۲ – بجای مرد پارسادرمتن دَهْـمَ [اوستایی] dahma آمده ، این واژه‌در اوستا صفت است بمعنی‌آزموده یا ازدین‌آگاه وازآیین برخوردار همچنین اسم است یعنی مردنیك ، مردپارسا ، پرهیزگار وخداشناس . درگزارش پهلوی همین بند ازهات ۳۲ نیز دَهمَ‌آورده شده ودر توضیح‌آمده وه مرت (به‌مرد) ، نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا صفحهٔ ۲۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۷ ازهات ٤٦

۳ – از روی هوش = [اوستایی] ushuruyê ، در گـزارش پهلوی فراخوهوشیه [پهلوی] frâxô. hôsih آمـده یعنی فراخ هوشی و در توضیح افزوده شده داناك هوشیه [پهلوی] . در بند ۷ از هـات ۳٤ نیز [اوستایی] آمده ، اوشورو [اوستایی] ushuru ناگزیرازدو واژه‌آمیزش یافته : نخست اوش [اوستایی] ush = هوش که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ١٤ همین هات

گذشت، جزء دوم آن ؟

۴ – آزار یـا رنج و تباهی و آسیب = آتهـی âthî (آئیتهی aithî) ، در فرس هخامنشی نیز آتهی âthî ازمصدر آتهه âth آسیب رسانیدن، تباه ساختن، آزردن ، چنانکه دربارهٔ ۱۲ زامیادیشت آمده ودربارهٔ ۴۸ از همان‌یشت باجزء فرا frâ و پئیتی و اپَ apa آمـده بمعنی یکسره تباه‌کردن و نابـود کردن . ازهمین بنیاد است آئیتهیوَنت âithivant که در فرگرد دوم هادخت نسك بارهٔ ۱۷ آمده یعنی پراز آسیب ورنج یاددرمند . بواژهٔ آتهری بمعنی درد ورنج وگـزند در یادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۸ ازهات ۴۶ نگاه‌کنید .

۵ – بیم = دوَئتها dvaêthâ ، بهمین واژه با واژهٔ آتهی âthî در بند ۹ از هات۴۸ نیز برمیخوریم ، درگزارش پهلوی ویمانیکیه vimânikîh یعنی بیم .

۶ – آزردن ، زیان آوردن ، ستم کـردن = اَئِنَـنْگـهِ aênanhê ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰

۷ – دوست ، یـار = ایشیَه isya (در تـأنیث ایشیـا isyâ) صفت است یعنی آرزو شده ، آنچه دل خواسته ، از مصدر ایش که بمعنی آرزو داشتن وخواستار بودن است . دربند ۸ ازهات ۴۸ ودربند ۱۷ از هات ۵۱نیز به ایشیه برمیخوریم ، این صفت بویژه از برای ائیریَمَن airyaman آورده شده ، نگاه‌کنید بهپارهٔ ۱ ازهات۵٤ . دربارهٔ حرف « به » به دوستانم‌که در متن اِ اِ آنو əəânû آمده وازحروف اضافه است دریادداشت شمارهٔ۲ از بند۲ ازهات ۴۷ سخن خواهیم داشت .

۸ – بازداشتن ( ) = آهی â-hi ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۹

اهنودگات: یسنا، هات ۳۲

۱ – نخستین بند آیین: داتَ dâta، در فرس هخامنشی نیز داتَ dâta، درپهلوی دات و درفارسی دادگوییم. این واژه بمعنی آیین وقانون است درفارسی عدل باین اعتبار است که قانون را ازروی عدالت وانصاف وضع کنند، دادگر یاعادل کسی است که ازقانون برنگردد. واژه‌های دیگر که باهمین واژه آمیزش یافته درفارسی بسیار است چون دادار، دادخواه، دادگاه، دادگستر، دادبخش، بیداد، بیدادگر و جز آن. داتستان در پهلوی یعنی داوری، حکم. داتَ dâta از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است، در آمده است، در اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در گاتها: هات ٤٦ بند ١٥، هات ٤٩ بند ٧، هات ٥١ بند ١٤

۲ – نخستین = پئُوراوروِیَه paouruya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹

۳ – زندگی = اَنگهو aṅhu جهان، هستی، بود، زندگی. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸

۴ – داور = رَتو ratu در فرهنگ (ادبیات) مانیز بجامانده ردگوییم، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۲۹

٥ – درست‌تر = رَزیشتَ razišta صفت تفضیلی است از واژهٔ اِرزو ərəzu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

٦ – کردار = شیئُوتهنَ šyaothana کنش، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ از هات ۲۸

۷ – رفتار کردن، ورزیدن( ) = وَرِزْ

varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند٤ ازهات ۲۹

۸ – نادرست یا کژ = میتهیه mithahya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۲ ازهات ۳۱

۹ – درست = آرِزو ârəzu هیئت دیگری است از واژهٔ اِرِزو ərəzu که دریادداشت شمارهٔ ۵ گذشت و دربند۵ همین‌هات نیز آمده .

۱۰ – بهم آمیخته ( ) از مصدر هام میس ham-myas . نگاه کنید بخود بند۱ ازهات ۳۳

۱ – دروغپرست = درِگوَنت drəgvant در برابر اَشَوَنْت ashavant یعنی راستی پرست یاپیرو دین راستین . باین دو واژه درگاتها بسیار برمیخوریم از آنها

دومین بند

دیویسنان و مزدیسنان اراده میشود، بساهم درِگوَنت از برای پیشوای گمراه کننده و اَشوَنت ازبرای پیامبر راستین آمده است ، در این بند چنانکه در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ١٤ از هات ۳۲ درِگوَنت اشاره بیك پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را براه کژ رهبری کند ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

۲ – بد = اَکَ aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ – کردن یا ورزیدن ( ) = وَرِزْ varəz ، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازنخستین بند همین‌هات گذشت .

۴ – پیرو = اَستی asti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۲ ازهات۳۱

۵ – آموزانیدن ( ) = چیتهْ čith ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱، دراینجا از « نیکی آموزانیدن » یعنی از راه کژ کیش دروغین دیویسنا براه راست‌دین مزدیسنا درآوردن.

۶ – کام = وارَ vâra در بند ۱۸ از هات ٤٦ و در بند ٦ از هات ۵۱ نیز آمده ، از مصدر وَرْ var گرویدن ، برگزیدن درآمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۸

۷ – خواست (اراده) = زَئوشَ zaosha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸

۸ – بجای‌آوردن ( ) = راد râd ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۲۹ ، دربند ٦ ازهات ۵۱ واژه های راد و وارَ vâra نیزیکجا آمده‌اند .

سومین بند

۱ – ازآزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یابرزیگر و از پیشوایان دینی‌که در متن خوئِتو xᵛaêtu و ورِزِنَ vərəzəna و أئیریَمَن airyaman آمده ، جداگانه درگفتار پیشه‌وران در پخش‌نخست سخن داشتیم .

۲ – کوشش = ثُوَخشَنگَه thwaxshaṅh در فارسی تخشا شده ، دربند۲ ازهات ۲۹ نیزبآن برخوردیم و دربند۱۲ از هات ٤٦ هم خواهیم برخورد . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۲ ازهات ۲۹

۳ – نگاهداری‌کردن ، پرستاری‌کردن( ) = وی‌دا vî-dâ ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۲ از هات ۲۹

۴ – چمن = واسترَ vâstra ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ – ( ) : یز yaz بمعنی پرستیدن و ستاییدن در اوستا بسیارآمده ، در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و دربسیاری از بندهای دیگر نیز . در اینجا یَز yaz بـا جزء أپـا = یعنی بـا ستایش چاره کردن وباپرستش درمان‌کردن یا زدودن ودورکردن و برکنار کردن‌آسیب و رنج

بانماز و درود .

۲ — نافرمانی یا نـا شنوایی = اَسروشتی a-srušti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ از هات ۲۸

۳ — خیره سری‌یابرتنی وسرکشی = تَرمَئیتی tarəmaiti نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۳۲

۴ — همسایه = نزدیشتَ nazdišta (در تأنیث نزدیشتا nazdištâ) درپهلوی نزدیست nazdist صفت تفضیلی‌است ازواژهٔ نزدیَنگه nazdyañh که در فارسی نزدیک گوییم . نزدیُو nazdyô که در پارهٔ ۲۱ از ارت یشت آمده ازقیود است درفارسی نزدگوییم .

دراینجا از واژهٔ نزدیشتَ سرزمین نزدیك وهمسایه یا مرز وبوم دیویسنان کـه از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند۳ از هات۵۰ نیز نگاه‌کنید. از واژهٔ دروغ (druǰ) پیروان‌کیش دروغین دیویسنا اراده شده .

۵ — نکوهندگان ( ) = نَدَنت nadaṇt اسم فاعل است از مصدر نَد nad کـه بمعنی نکوهیدن وپست شمردن است ، فعلی ازاین مصدر دراوستایی که امروزه دردست‌است بجا نمانده .

٦ — بجای نگهدار در متن مَنتو maṇtu آمده از مصدر مَنْ man که بمعنی پنداشتن واندیشیدن است ، منتودرگزارش‌پهلوی(=زند) ازهمین بند به پتمان یعنی پیمان کردانیده شده ودرتوضیح افزوده شده : کوپهـریچ گوسپندان نه‌کُنت = کـه پرهیز چارپایان نکند یعنی‌که ازگله ورمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از منتو دهقان ودارندهٔ خاك وآبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظربریشهٔ واژه، منتوکسی‌است که پنددهد (مشاور) بنابراین کسی‌است که ادارهٔ خاك‌وسرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ٤٦ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگـوی ازآن برمیآید .

پنجمین بند

۱ – سروش = سرَئُوشَ sraosha ، دراین بند نیز معنی واژه که فرمانبری باشد مناسب میافتد ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۲ – از همه بزرگترین = ویسپ مَزیشتَ vispā. mazišta صفت است .

۳ – یاری = اَوَنگهانَ avaṅhâna از مصدر اَوْ av ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۴ – خواندن ، بیاری خواستن ( ) = زبا zbâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند٤ ازهات ۳۱

۵ – زندگی جاودانی ، زندگی بلند و دیرپایا = دَرِگوجیاتی darəgô-ǰyâti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ .

٦ – یافتن ( ) = اَپْ ap ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۰ از هات ۲۸ .

۷ – از کشورِ (= خشَتهرَ xshathra) منش نیك (= وُهومَنَنْگه vohu . manaṅh) بهشت اراده شده ، به بند ۳ ازهمین هات وبه‌بند ۱۳ ازهات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیك » و از«خان و مان منش نیك » نیز بهشت اراده شده .

۸ – راه = پَتهْ path ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۹ – درُست = اِرِزو ərəzu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ همین هات .

۱۰ – آرام داشتن یا جای گزیدن ونشستگاه ساختن ( ) = شی shi ، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند۱۰ ازهات۲۹، جایگاه‌ایزدی یاگرزمان همانجایی است که در آنجا منش نیك وراستی فرمانرواست، یعنی بهشت .

۱ – بجای پیشوادرمتن زَئُوتَر (Avestan script) zaotar آمده،وخشور زرتشت خود را پنج بار در گاتها مانتهرَن (Avestan script) mathran نامیده یعنی پیغمبر ، چنانکه دربند ۷ ازهات ۲۸ ودربند۱۳ ازهات ۳۲ ودر

ششمین بند

بندهای ۵ و ٦ از هات ۵۰ ودر بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات۲۸) درگاتها همین یکبار پیغمبر خود را زَئُوتَـر zaotar یعنی پیشوا خوانده امادرجاهای دیگرنامهٔ مینوی این واژه بسیار آمده ، در پهلوی زوت (Pahlavi script) zot ودر پازند نیززوت ، در سانسکریت هُوترhotar . در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) بجای میآوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر ودر سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پـارینه یزشنه میگزارنـد . نخست زوت و دوم راسپـی (= رَئِتْـهویشکَـرَ (Avestan script) raêthwiškara) ، بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ص ۱٦۱ نگاه شود ، زَئُوتر zaotar ازواژهٔ زَئُوتهرَ (Avestan script) zaothra (زَئُوتهرا zaothrâ)در آمده‌است. باین واژه در خود گاتها برنمیخوریم اما درجاهای دیگراوستا بسیار آمده و آن‌دهش وبخشش روان‌است، چیزی‌است آشامیدنی‌دربرابرمیـَزْدَ ((Avestan script) myazda) دهش خشك‌که چیزی است خوردنی چون نان‌وگوشت ومیوه و جز آن . درگاتها : هات ۳٤ بند ۳ بواژهٔ میزد خواهیم برخورد، بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ همین هات نگاه کنید .

۲ – در متن واژهٔ « راه » نیامده اما در بند پیش راه دُرست (راستی = اَشَ (Avestan script) asha)آمده ، دراینجا نیزهمان راه درست مُراد است‌که پیغمبر گوید از اَشَ = راستی‌بیاموختم .

۳ – بهتر منش : در متن مَنیو (Avestan script) manyuآمـده با صفت تفضیلـی وهیشتَ (Avestan script) vahišta که بجـای وُهومَنَـنگـهْ vohu-manañh (Avestan script) بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳٤ ودر بند ۵ ازهات ٤۵ و در بند ۸ از هات ٤۸ واژهٔ مَنیو با وُهو (Avestan script) vohu بجای وهُومَنَنگه

(= منش نیك) آورده شده است ، از برای منیو بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – آموزش خواستن ( ) = کا 𐬐𐬁 kâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۱۰ ازهات ۲۸ .

٥ – برزیگری=واستریه 𐬬𐬁𐬯𐬙𐬭𐬌𐬌𐬀 vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

٦ – منش = مَنَنگه 𐬨𐬀𐬥𐬀𐬢𐬵 manaṅh .

۷ – بکار انداختن ،کردن ، ورزیدن = وِرِزْیِئیدیائی 𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬌𐬈𐬌𐬛𐬌𐬌𐬁𐬌 vərəzyeidyâi (.Inf) از مصدر وَرِزْ 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬰 varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۸ – بجای امید ، مَنتا 𐬨𐬀𐬧𐬙𐬁 mañtâ آمده از مصدر مَنْ 𐬨𐬀𐬥 man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است ، درگزارش پهلوی (= زند) مَنتا مانند واژهٔ منتو 𐬨𐬀𐬧𐬙𐬎 mañtu که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات گذشت به پتمان گردانیده شده ، نگـارنده از برای نمودن مقصود بجای آن « امیـد » آورده است .

۹ – آرزو داشتن ( ) = ایز 𐬌𐬰 iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ ازهات ٤۹ نیز آمده . از همین بُنیاد است واژهٔ ایزا 𐬍𐬰𐬁 îzâ که بمعنی کوشش ودلگرمی وغیرت است ، دربند ۱۰ ازهات ٤۹ و دربند ۸ ازهات ٥۰ ودربند۱ ازهات ٥۱ بآن برمیخوریم ودربند ٥ ازهات٤۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آزو 𐬁𐬰𐬎 âzu نیز بهمین معنی دربند ۷ ازهات ٥۳ بکاررفته است ، واژه های دیگـر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، واژه‌ای که درفارسی ازهمین بُنیاد بجا مانده ، واژهٔ « آز» است که درتازی طمع گویند :

یکی چاه تاریك و ژرف است آز بُنش ناپـدیـد و سرش پهن باز (اسدی)

در اوستا آزی âzi آمده و نیز نام دیو آز است . بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰۴ نگاه کنید و از برای واژهٔ ایژا îzâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۲۹ .

۱۰ - درمتن « این‌دو » آمده، باید دو امشاسپند اَشَ asha (= اردیبهشت) و وُهومَننگْهْ vohu-manaṅh (= بهمن) مُراد باشند چه دربند آینده ازهمین دو با مزدا نام برده‌شده و دیدارشان درخواست گردیده .

۱۱ - دیدن ( ) = دَرِسْ darəs دیدن ، نگریستن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۱۲ - پندپرسیدن ( ) ازمصدر پَرِس parəs باجزء هامْ hąm بمعنی اندرز پرسیدن و گفت‌وشنود کردن‌ومشورت کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱) ، درپهلوی همپرسیتن گویند و همپرسکیه بمعنی پرسش و پاسخ و گفت وشنود ومشاوره است ، به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۳ ازهات ۵۳ نیز نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ - آمدن ( ) ای i ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ - خود = خوَئیتهیَه xᵛaithya

۳ - پدیدار = دَرِشَتْ darəshat بدیده آمدنی، نمودار، از مصدر دَرِسْ darəs دیدن ، نگریستن ، یادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند پیش نگاه کنید .

۴ - گذشته = پَرَ parā ، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parô یعنی بیرون .

۵ - مُغان : بجای آن مَگَوَنْ magavan آمده، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۶ - گوش دادن ، شنیدن ( ) = سرو sru ، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ از هات ۲۸ .

۷ - اندر (میان) = اَنْتَر aṇtarə ، **در فرس هخامنشی انتر** antar در پهلوی ( ) ودرفارسی اندر .

۸ - آشکار = آویشْ âvis ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱۳ از هات ۳۱ .

۹ - پیـدا = چیثْهرَ cithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند۲۲ ازهات ۳۱ .

۱۰ - رادی = راتی râti ، **در اوستا، چنانکه در فارسی بمعنی دهش و بخشش است، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .**

۱۱ - نماز گـزار = نِمَخوَنتْ nəmaxᵛaṇt (در تأنیث نِمَخـوَئیتـی nəmaxᵛaitî) ، از نِمَنگـهْ nəmaṅh یعنی نماز (نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ ازهات ۲۸) و وَنت vaṇt (مند) یعنی نماز گزار یاپرستنده وستاینده ، درگزارش پهلوی به نیایشْنمند گردانیده شده است .

هشتمین بند

۱ - واژه‌ای که بجای دادخواهی آوردیم درمتن اَرِتَهِ arətha آمده ، دربند ۱۳ ازهات ٤۳ ودربند ٥ از هات ٤٤ نیز آمده ، در جاهای دیگر اوستاهم بآن برمیخوریم چنانکه‌درفرگردهفتم‌وندیداد پارهٔ ۷۱ و جز آن، در گزارش پهلوی داتستان ، این واژه درپهلوی از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و دادخوهی و داوری (مُحاکمه ، حُکم ، قضاء) بسا هم بمعنی مطلق کار و امر است ، همچنین از واژهٔ اَرِتَهِ arətha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف برمیآید ، واژه های دیگراز این بُنیاد در اوستا بسیار است ، چون اَرِتْهیَه arathya (داوری)، درپارهٔ ٥ سروش یشت هادُخت، اَرِتَهمنتْ arəthamaṇt (دادخواه) درپارهٔ ۷ رشن یشت وجز آن .

۲ – بجای آوردن ( ) ازمصدر شیو syu شدن ، رفتن، بمعنی کردن نیز بکار رفته . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات۲۹ .

۳ – فراشناختن ( ) ازمصدر وید vid باجزء فرَ fra یعنی شناختن ، آگاه شدن ، دریافتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸، وُئیزدیائی vôizdyâi (.Inf) که در بند۱۳ از هات ٤۳ آمده از همین بنیاد است .

۴ – درود = یَسنَ yasna یاپرستش، نیایش ، ستایش ، نماز، دربند ۱ از هات ۳٤ ودر بند۱۰ ازهات ٤٥ ودربند۹ ازهات۵۰ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ – مانند شما = خْشماوَنت xshmâvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۱۱ ازهات ۲۹ .

٦ – ستایش = سْتَئُومیَه staomya صفت‌است از سْتَئُومی staomi ستایش که از مصدر ستو stu (ستودن ، ستاییدن) درآمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات۳۰ .

۷ – بجای بخشایش درَئُونَ draona آمده، درجلدونديداد از درئُون یا درَئُونَنگه draonaṅh سخن خواهیم داشت ، در اینجا کوتاه گرفته گوییم : درَئُونَ بیش از همین یکبار درگاتها نیامده اما دربخشهای دیگر اوستا بسیاربآن برمیخوریم ، درنامه‌های دینی پهلوی وپازند نیز کم وبیش یادشده‌است. این واژه بمعنی بخشایش وبرخ وبهره وروزی ودهش‌وخواسته ونیکویی‌وخورش‌است. درگزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی بهمان پهلوی دْرون drûn وگاهی هم سور بجای آن آورده شده چنانکه در همین بند ۸ ازهات ۳۳ وازبرای توضیح افزوده‌شده مْیزد ، سور ومیزد هردو درزبان مابجای‌مانده: نخستین در اوستا سوئیریَه sûirya و دومین مْیزَد myazda میباشد، سوئیریَه دراوستا بمعنی چاشت است و میزَد چیزی خوردنی‌است که درجشن

دینی (یزشنه) برسرخوان نهند چون نان وگوشت ومیوه ، نه‌چیزی‌روان وآشامیدنی که زَئُوثْرَ zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت ، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است . ناصر خسرو گفته :

در سور جهان شدم ولیکن — بس لاغر باز گشتم از سور

زین سور بسی زمن بتررفت — اسکندر و اردشیر و شاپور

گر تو سوی سور میروی رو — روزت‌خوش بادوسعی‌مشکور

میزد درفارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی وکامرانی است . سنائی گفته :

گه خروشان چو در نبرد تونای — گاه نالان چو در مَیزد توچنگ

فرخی گفته :

ای بمَیزد اندرون هزار فریدون — وی بنبرد اندرون هزار تهمتن

در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدپان آمده . در اوستا ، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درَئُون بمعنی بخشایش بکار رفته ، همچنین است در جا های دیگر اوستا ، چنانکه در پارهٔ ۸ از زامیادیشت آمده : « آفریدگار کوهها را مایهٔ بهره و روزی (درَون) پیشوایان و رزمیان و برزیگران بخش کرد » پس از آن درئون یا درَون نام نانهای خرد و گردی شده که درجشنهای دینی درخوانچه نهند، این نشانه‌ایست از دهش و بخشش درراه نیك. واژهٔ درَون در فرهنگها نیز یاد شده ، در فرهنگ جهانگیری بمعنی پیمانهٔ غله نوشته شده ودربرهان‌قاطع بهمین‌معنی گرفته‌شده وبمعنی‌دعایی که مُغان در ستایش خدا وآذر خوانند وبرخوردنیها بدمند وبعد از آن بخورند . . . .

۸ — پایدار یااستوار = اوتَیوئیتی uta-yûitî ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ ازهات ۳۰ وبیادداشت شماره ۲ از بند۱۲ ازهمین‌هات

نهمین بند

۱ — خرد : بجای مَئینیو mainyu که در متن آمده .

۲ – رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خواثْرَ [Avestan] xᵛâthra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱

۳ – یار = سَرئیدیَه [Avestan] saraidya ، در گـزارش پهلوی سرداری دهشن [Pahlavi] ، درتوضیح پاتخشاهیه [Pahlavi] پادشاهی آمده ، از این دو یاران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است

۴ – راستی افزا = اَشَ اُخشَیَنت [Avestan] asha-oxshayaṇt : از اَشَ [Avestan] (راستی) و از مصدر وَخش [Avestan] vaxsh (برفزودن) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٦ از هات ۳۱

۵ – رَوِش دیگـر = مَئِثا [Avestan] maêthâ برگشتگی ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰

٦ – ارزانی داشتن یا بردن ([Avestan]) = بر [Avestan] bar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱

۷ – یاوری ، همراهی = هاکورِنَ [Avestan] hâkurəna ، در بند ۱ از هات ٤٤ نیز آمده ، در گزارش پهلوی همکرتاریه [Pahlavi] (همکرداری) شده

۸ – برخوردار شدن ([Avestan]) = اَر [Avestan] ar ، در بند ۳ از هات ٣٤ و در بند ٥ از هات ٥٠ نیز آمده ، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که اَرْ ar بمعنی دررسیدن و درآمدن نیز در گاتها بسیار آمده است.

۹ – یگانه بودن ([Avestan]) = هچ [Avestan] hac ، بمعنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن و واداشتن و برگماشتن در اوستا بسیار آمده ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

دهمین بند

۱ – در نسخه‌ها [Avestan] نوشته شده ، بجای [Avestan] .

۲ – زندگی خوش ، زندگی خوب = هوجیتی [Avestan] hu-jîtî ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ – بودنـد ، هستند : . از مصدر آه ah هستن ، بودن .

۴ – بودن ( )= بو bû بودن .

۵ – خواست (اراده) =زَئوش zaosha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۶ – بخشیدن( ): بخش baxsh با جزء آ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ .

۷ – افزودن ( ) = وَخش vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٦ از هات ۳۱ .

۸ – اوشتا ustâ خـواهش ، کام ، رستگـاری ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۹ – تن=تنو tanû ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ – تواناتر= سِویشتَ səvišta ، صفت تفضیلی است ازسورَ sûra. تـوانـا ، نگـاه کنید بیـادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۲ – جهان افزا=فرادَتْ گَیتها frâdat-gaêthâ صفت است از فراد frâd که بمعنی پیش بردن و به پایهٔ چیزی افزودن و بزرك کردن است ، خود جداگانه در بند ٦ از هات ٤۳ ودر بند ۱۰ از هات ٤٤ ودربند ۱۳ از هات ٤٦ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا ـ دا frâ-dâ میباشد کـه بمعنی فرادادن است فرا ـ دا frâ-dâ در گـزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ٤٦ فره داتن frêh-dâtan (فره دادن) شده یعنی فزونـی دادن ، در بنـد ۱۰ از هات ٤٤ در گـزارش پهلوی فـراج داتـن (فراز دادن) شده (نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ١٤ از

هات ۳٤) وخود صفت فرادَت گیثها درگزارش پهلوی از بند ۱۱ از هات ۳۳ به فراج داتار گیهان (فراز دهندهٔ جهان) گردانیده شده . جزء دوم ، گیثها . gaêthâ همان است که در فارسی کیهان و جهان گوییم ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ — آمرزش = مِرژدا . mərəždâ ، در بند ٤ از هات ۵۱ مِرژدیکا . mərəždikâ آمده نیز بمعنی آمُرزش وبخشایش است . درگزارش پهلوی آمرزیشن شده .

۴ — پاداش = آدا . â-dâ ، دربند آینده نیز آمده از مصدر دا . dâ دادن ، بخشودن باجزء آ : â-dâ ، درگزارش پهلوی دهشن این واژه هم از برای پاداش بکار رفته وهم از برای پادافراه ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۰ نگاه کنید .

دوازدهمین بند

۱ — رویآوردن ( ) = اوز ـ اَرْ . uz-ar بسوی کسی رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۳ از هات ۳۱ .

۲ — توش = تِویشی . təvishî ، درفارسی توش گوییم بمعنی توانایی (طاقت) ، درگزارش پهلوی توخشیشن tuxš'šn آمده و در توضیح بند ٦ ازهات ٤۸ افزوده شده : نیروک (نیرو) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

تِویشی بسا درگاتها با واژهٔ اوتَیوتی . uta-yûti که در بند ۸ از همین هات گذشت ، باهم آمده ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳٤ وبند۱ از هات ٤۳ وبند ۱۰ از هات ٤۵ وبند ٦ از هات ٤۸ و بند ۷ از هات ۵۱ و این دو واژه در گزارش پهلوی به توخشیشن و توبانیکیها (توانایی) گردانیده شده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ — بجای پاکتر روان سپنیشتَ مئینیو .

spə̄ništa-mainyu آمده ، دربند ۵ ازهات ۳۰ نیز بآن برخوردیم ، دربند ۲ وبند ۱۶ ازهات ۴۳ ودربند ۲ ازهات ۴۷ و دربند ۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، هرچندکه این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکتر روان» گردانیده شود ، ازاین صفت وموصوف خرد مقدس ایزدی اراده میشود . سپنیشتَ در گـزارش پهلـوی اوزونیـك awzûnîk (افزونی) شده .

سپنیشتَ صفت تفضیلی است از سپنتَ spəṇta (= سپند) یعنی پاك یا مقدس ، بساهم این صفت با واژهٔ مَئینیو mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاك وروان مقدس چنانكه دربند ۱ ازهات ۲۸ وبند ۱ ازهات ۴۷ ، جداگانه ازسپندمینو سخن رفت .

۴ – پـاداش = آدا â-dâ ، در یـادداشت شمـارهٔ ۴ از بند پیش گذشت .

۵ – زور = زَوَنْگـه zavaṅh ، از همین بنیاداست زاوَر zâvar که در جا های دیگر اوستا بسیار آمده ، چنانكه در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ و مهریشت پارهٔ ۱۱ و جزآن و درگزارش پهلوی زور شده و در فارسی نیززور گوییم .

۶ – زبردستی = هَزَنْگـه hazaṅh ، در بند ۱ ازهات ۲۹ نیز بآن برخوردیم وبمعنی ستم گرفتیم . دراین بند ، چنانكه در بند ۴ از هات ۴۳ بمعنی زبردستی وتوانایی است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۲۹

۷ – نیرومند = اِمَ وَنت ə̄mavaṇt صفت است (درتأنیث اِمَ وَئیتی ə̄mavaitî) ، دربند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ ازهات ۴۳ ودربند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده ، درگـزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته : اماوند amâvand ، درپازند هماوند یعنی نیرومندو پیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ ، در جا هـای دیگـر اوستا اَمَوَنت

amavaṇt آمده؛ اَمَوَستَرَ amavastara یعنی نیرومندتر، زورمند تـر تـوانـاتر؛ اَمَوَستِمَ amavastəma یعنی نیرومندترین، زورمندترین، توانانرین (نگاه کنید به یسنا۹ پارهٔ ۲۰ و فروردین یشت پارهٔ ٤٤ و بهرام یشت پارهٔ ۳ وجز آن)؛ این واژه‌ها از اَمَ ama درآمده اند که نیز بمعنی زورمند و نیرومنداست، همچنین اَمَ ama بمعنی زور و نیرو وتوانایی است و بساهم در اوستا نـام فرشتهٔ زور و نیرو است نگـاه کنید بجلد دوم یشتها صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸ – بجای بخشایش فِسِرَتو fəsəratû (در نسخه بـدل fsəratû) ، درگزارش پهلوی‌سرداریه ، دربند٤ از هات۱۵ باجزء آ â آمده : âfsəratû بمعنی‌مزد و پاداش است ، بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۰ بیادداشت شمارهٔ ۳ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ – نگهـداری، پناه، یـاری = رَفِذْرائی rafədhrâi درگزارش پهلوی رامش، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ – دوربیننده = وُاوروچَشانی vouru-čashâni صفت است، از وُاورو vouru یعنی فراخ، دور و از چَشانی ازمصدر چش čash در پهلوی چاشتن یعنی آموختن، چَشَن čashan که در پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزکار. چَشْ هیئت دیگری است ازمصدر چس čas که درپارهٔ ۲ از فرگرد ۲۲ وندیداد با جزء « آ » آمـده : آ ـ چَسْ â-čas یعنی نگریستن، دیدن. واژهٔ چَشمَنْ čashman یعنی‌چشم که‌دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۱ گذشت بهمین دومصدر چش و چس پیوسته است

۳ – پیمـانند = اَبیفرَ a-bifra جز همین یکبار، دیگر در

اوستا نیامده است .

۴ – پاداش = آشی ashi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۲۸

۵ – ارزانی داشتن ( ) = دیس dis (= دَئِس daês) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن،آموزانیدن ،آگاه کردن ، چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ٤٤ بند ۷ وبند ۱۰، هات ۵۱ بند۲ وبند ۱۷، از همین بنیاد است دَئِسَ daêsa که بمعنی نشان است، چنانکه درفروردین‌یشت پارهٔ ۱۰٤ ، از همین واژه‌است دیس که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس وطاقدیس بجا مانده ، دقیقی گفته :

نگارند تندیس او گر بگوه زسنگ وقارش کُه آید ستوه
(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند ، مانندهٔ پیکر یا مجسمه

٦ – نهاد = دَئِنا daênâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی‌دین نیست بسا بمعنی روان ونهادوجدان بکار رفته است .

۷ – آموختن ( ) = فْرَدَخْش fra-daxsh ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷از هات ۳۱

چهاردهمین بند

۱ – دهش = راتا râtâ ، در فارسی رادی . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸

۲ – زرتشت = زَرَتهوشتر Zarathuštra ، پیغمبر ایران بسا درگاتها ازخود نام‌برده چنانکه درهات ۲۸ بند ٦ و در هات ۲۹ بند ۸ که گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هرکجای ازگاتهاکه این نام آمده ، یادکردیم .

۳ - زندگی = اوشتَن 𐬎𐬱𐬙𐬀𐬥𐬀 . ustana ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۴ - از بــرای واژهٔ « خویشتن » بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هـات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - بجای برگزیده پَئوروَتات 𐬞𐬀𐬊𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬁𐬙 . paurvatât آمـده یعنی پیشین ونخستین ، ازآن سرآمده وبرگزیده اراده شده، پیغمبر ازاندیشه‌وکردار وگفتارخودآنچه سرآمد وبرگزیده ودرپایه پیش ازهمه بشماراست ، بپیشگاه مزدا فرود میآورد ، بیادداشت پارهٔ ٤ ازنهمین‌کردهٔ ویسپرد (در دومین جلد یسناگزارش نگارنده) نگاه‌کنید .

٦ - فرمانبری=سرَئوش 𐬯𐬭𐬀𐬊𐬱𐬀 . sraosha ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ ازهات ۲۸

۷ - توانایی = خْشَتْهر 𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬀 xshathra

اهنودگات : یسنا ، هات ۳۴

نخستین بند

۱ – بجای کردار و گفتار و پرستش ، شیئُوتَهنَ ، وَچَنگه vaĉaṅh ، یسنَ yasna ، ŝyaothana ، آمده ، در یاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هات ۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش و نماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳۴ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه و پندار گرفته شده‌است ، معمولا در گاتها از برای اندیشه و گفتار و کردار (چه نیك و چه بد) که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه های مَنَنگه manaṅh ، وَچَنگه vaĉaṅh ، شیئُوتَهنَ ŝyaothana آورده شده ، چنانکه درهات ۳۰ بند ۳ وهات ۳۲ بند ۵ وهات ۴۷ بند ۱ وهات ۴۸ بند ٤ . یادداشت شمارهٔ ٦ از بند آینده نگاه شود .

۲ – بجای ارزانی داشتن درمتن داونگها dâoṅhâ آمده ، در بند ۱۸ ازهات ٤٤ نیز بآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش و پاداش روزپسین ازمصدر دا dâ دادن ، بخشودن ، ارزانی داشتن .

۳ – بیش ازبیش = پئُوارووتِم paourutəma ، صفت تفضیلی است از واژهٔ پئُوارورو paouru که دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ ازهات ۳۲ گذشت ودرفارسی پُر گوییم . پئُوارووتِم یعنی برترین، درگزارش پهلوی بیشتر = بیشتر .

۴ – بخشودن = دَستِ ، دربارهٔ ۱ ازپانزدهمین کردهٔ ویسپرد نیز آمده ( ) ز مصدر دا dâ دادن ، بخشودن .

دومین بند

۱ – منش نیك = مَئینیو mainyu با صفت وَنگهو vanhu اندیشه نیك و کردار نیك مردمان نیك‌منش یاپیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند

٦ ازهات ۳۳.

۲ – مرد پارسا = نَر nər (نَر nar) یعنی نر و مرد ، باصفت سپنت spəṇta یعنی مردپاك و پارسا ، خود پیغمبر زرتشت مراد است .

۳ – پیوستن ( ) = هچْ haě ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و دربارهٔ روان بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه شود .

۴ – واژه‌ای که بجای پیشگاه آوردیم درمتن پئیری گئیتها pairigaêthâ آمـده از واژهٔ پئیری pairi که بمعنی پیش و نزد است ، دربند۸ ازهمین هات جداگانه بکار رفته است ، همین واژه درفارسی پرشده و در سر یکدسته ازواژه‌ها چون پرامون (= پیرامون) وپراکندن وجز آن بجا مانده . جزء دوم از واژهٔ گئیتها gaêthâ درآمده که دریادداشت‌شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰ گفتیم بمعنی کیهان و گیتی و هستی است .

۵ – نیایش = وَهْمَ vahma ، درگـزارش پهلوی نیز نیایشن درگاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ٦ و ۸ از هات ٤٥ و در بند های ۱۰ و ۱۷ ازهات٤٦ و جز آن ، همچنین وَهْمَ vahma درگاتها صفت است بمعنی نیاینده ونیایشگر ونیایشگزار چنانکه دربند ۱ ازهات ٤۸ و دربند ۲ از هات ۵۱؛ دربخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار نرفته است . هیئت دیگر این واژه : وَهمیَه vahmya (درتأنیث و همیا vahmyâ) نیز بمعنی نیایش کننده در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، ایـن واژه از مصدر وَنْ van بمعنی دوست داشتن و گرامی داشتن درآمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ از هات ۳۱ نگاه کنید .

٦ – سرود هـای ستایش = ، ایـن واژه نـاگزیر بجای وَچَنگَـه vačaṅh یعنی گفتار (نیك) بکار رفته ،

با مَنَنگه manañh یعنی اندیشه (نیك) و شیَئُوتَهن syaothana یعنی کردار (نیك) که در آغاز آمده ، نگاه کنید بیاد داشت شمارهٔ ۱ از بند پیش . از برای سرود = گَرَنگْه garañh و ستاینده = ستوت stût بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سومین بند

۱ – نماز = نِمَنگْه nəmañh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸

۲ – میزد = میزَد myazda ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ ازهات ۳۳

۳ – پیش آوردن یادادن ( ) = دا dâ بخشیدن، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن .

۴ – جهانی = گَیتها gaêthâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰

۵ – رسا ساختن ( ) = تهرَئُوش thraoš بانجام رسانیدن، دربند۷ ازهات٤٦ نیز آمده، همچنین درپارهٔ ٤ از دوازدهمین کردهٔ ویسپرد درگزارش پهلوی پرورتن پروردن، پرورانیدن شده است .

تهرَئُوش هیئت دیگری است از تْهرو thru که دریسنا ۱ پارهٔ ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است، ازهمین بنیاد است تْهرَئُوشتی thraošti که درپارهٔ ٦۲ آبان یشت آمده بمعنی انجام وپایان ورسایی.

٦ – نیك اندیش = هودا hu-da ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰

۷ – برخوردار شدن ، بهره ور گردیدن ( ) = اَرْ ar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۹ ازهات ۳۳

۸ – سود = سَوَ sava ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۱

از هات ۳۰

۹ – مانند شما = خشماوَنت xshmâvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۱۱ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ – زورمنـد = اَئوجَنگ‌هوَنت aojaṅhvaṇt ، نـگـاه کنید بیـادداشت شمـارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هـات ۲۹

۲ – نیرومند = اِمَوَنت ēmavaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۲ از هات ۳۳

۳ – پیمان رفته یاآموخته و فرمان رفته = asištəm ، در نسخه‌بدل . از مصدرسانگـْـه sâṅh باجزء آ â فرمودن ،آموزانیدن ، بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ٥ ازهات۲۹ نگاه کنید .

۴ – خواستار بودن ( )=وَس vas خواستن ، خواهش کـردن ، آرزو داشتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ – دوست، یار = رَپَنْتْ rapaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

٦ – آشـکارا رامش دهنـده = چیثْرَ اَوَنگـه čithra-avaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ از هات ۳۱

۷ – بجای واژهٔ ستُوئی stôi بُوَد آوردیم . ستوئی در گاتهـا ، ستِ ste در بخشهای دیگـر اوستا بسیار آمـده ، در بنـد ۸ ازهـات ۳۱ بآن برخوردیم ودربند ۱۰ ازهات ٤٥ و بند ١٦ ازهات ٤٦ و بند۲ از هات ٤٩ و بند ٦ از هـات ٥٠ نیز بـآن خواهیم برخورد ، بمعنی بودن است و با واژهٔ ستی sti از یك بنیاد و هـردو از مصدر اَهْ ah (هستن ، بودن) در آمده‌اند ، ستی sti بمعنی بود و هستی و آفریده و باسم جمع آفرینش (موجودات، کائنات) چنانکه درهات ٤۳ بند۳ و بند ۱۳ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند

۱۹ از هات ٤٦ .

۸ – دشمن،بدخواه=دئیبیشوَنت ، daibishvant ،
نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از هات ۲۸ .

۹ – واژه‌ای که‌بجای «بخواست دست» آورده‌ایم درمتن زستا ایشتَ zastâ-ista
آمده : زَستَ zasta (دست) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات
۲۸ گذشت، ایشتَ از مصدر ایش ish درآمده که‌بمعنی خواستن و آرزو
کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤ از هات ۳۱)، ازاین واژه‌همان
معنی که امروزه‌اشارهٔ دست‌گوییم ، بر میآید، دربنده‌از هات ۵۰ نیزبآن برمیخوریم .

۱۰ – هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنـی = دِرِشتَ اَئِنَنگه
dərəsta-aênanh : ازدوواژه آمیزش یافته ، نخست
دِرِشتَ ازمصدر دَرِس darəs دیدن ، نگریستن که دریادداشت شمارهٔ
۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ گذشت ، دوم اَئِنَنگه aênanh ستم وزور
و رنج و گزندکه دریادداشت شمارهٔ۳ ازبند۸ از هات۳۰ یادکردیم .

پنجمین بند

۱ – شهریاری،توانایی=خشَتهرَ xshathra .

۲ – توانگری ، دارایی وبخشایش = ایشتی
îstî ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ – کردار = شیَئوتهنائی shyaothanâi ،نگاه‌کنید
بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ – اینک که = یَتها yathâ ، در گزارش پهلوی ، درهرجاکه
آمده ، به چگون وبسا به ایدون‌که ، چندکه گردانیده شده است .

۵ – پیوستن = هَچ hac ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹
از هات ۳۳، درمتن آمده درنسخه بدل واژهٔ دومین
درست است از مصدر هچ .

٦ – پناه‌بخشیدن=تهرایُوئیدیائی thrâyôidyâi (Inf.)

در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن ازمصدر تهرا thrâ . درگزارش پهلوی‌سرایشن یهبونتن (=داتن دادن) یعنی پناه‌دادن،تهراتَر thrâtar که دربند۱ ازهات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده ، نگاهدار. واژه های دیگر از همین بنیاد در جاهای‌دیگر اوستابسیاراست چون تهرائیتی thrâiti یعنی پناه درپارۀ٤ ازیسنا٦٢ آمده، تهراثْهرَ thrâthra بهمین معنی است درپارۀ٦٩زامیاد یشت ، تهرایُو دریغو thrâyô-drighu یعنی پناه دهندۀ درویشان ، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروزۀ خرد وبزرك در پارۀ ٤ و جز آن .

۷ ــ درویش ، بینوا، بیچاره =دریگو drigu، دربخشهای‌دیگر اوستا دریغو ، درتأنیث دریوی drîvî دربند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی ( ) ودرفارسی درویش،درپارۀ۱۳ ازیسنا ۲۷ دردعای معروف « یتها اهو وئیریو » که پاره ای از گـاتها بشمار است ، واژۀ دریگو drigu نیز آمده،درآنجا چنانکه دربند ۵ ازهات ۳٤ زرتشت از برای پناه دادن ونگهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را درفارسی دریوش نیز گویند . ناصر خسرو گفته :

این خانۀالفنج ازین معدن کوشش بر گیر هلا زاد ومرو لاغرو دریوش

بنخستین جلد یسنا ، گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰٦ نیز نگاه‌کنید .

۸ ــ جدا خواندن ، ترك گفتن (...) از مصدر وَچ (گفتن) با جزء پَرِ که در یادداشت شمارۀ ٤ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم بمعنی بیرون و برکنار است : پَرِ وَچ parā-vac یعنی از خود دور وبیگانه خواندن .

درمتن دوبار واژۀ پَرِ آمده ، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۹ ــ زیانکار = خرَفْسترَ xrafstra، نگـاه کـنید

بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۸ .

ششمین بند

۱ ــ چون = یَزی yazî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ ــ براستی = هَئیثیِه haithya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ از هات ۳۰ .

۳ ــ چنین = آَثا athâ یعنی چون براستی شما توانا تر و برتر هستید که در آغاز بند پیش آمده .

۴ ــ نشان (علامت) = دخشتَ daxšta در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده ، در گزارش پهلوی دخشَك daxšak ، دخشك نیز علامت خونی است که زنان بینند ، چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان dăštân شده ، دشتان در پهلوی وفارسی که بمعنی زن حایض است باواژهٔ اوستائی دَخشت یکی است .

بواژهٔ دَخشارَ daxshâra در بند ۷ ازهات ۴۳ نیز نگاه کنید .

۵ ــ برگشتن (تغییر وتبدیل) = مئِثا maêthâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ .

٦ ــ جهان، زندگی = اَنگهو anhu، نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۷ ــ شادمانتر = اورواَئیدینگه urvâidyanh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۸ ــ پرستیدن و ستاییدن (...) = یَز yaz ، ستو stu، بیادداشت شماره ٥ــ٦ ازبند ۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۹ ــ آمدن ، گراییدن (...) = ... با جزء پئیتی

[Avestan] ، نگاه کنید بیادداشت شماره۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

هفتمین بند

۱ — کدام ،کجا = کوتهرا [Avestan] kuthrâ

۲ — راد مرد = اَرِدرَ [Avestan] arədra صفت

است، درتأنیث اَرِدرا arədrâ ،دربند ۳ از هات ۴۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ۴ و۸ از هات ۵۰ نیز آمده ، درگزارش پهلوی رات [Pahlavi] — راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست،دانشمنـدان اوستا شناس در هر کجای اوستا که بآن برخورده اند بمناسبتی وفا شناس ، پارسا ، نیك اندیش ، نیکخواه ، ستایشگر و جز آن ترجمه کرده اند، معنی سنتی کـه از گزارش پهلوی (= زند) بما رسیده ، در سیاق عبارت درست می آید .

۳ — شناخته شده ([Avestan]) = [Avestan] (وَئِد [Avestan] vaêd) درانجام همین بندنیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۸ ازبند۴ ازهات ۲۸.

۴ — آموزش=سِنگهو [Avestan] sañhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ — آزردگی ([Avestan]) :سپا [Avestan] spâ یعنی‌خوشی و نیکبختی، با حرف اَ که از ادوات نفی است : اَسپا [Avestan] a-spâ یعنی درد ، آزار ، بدبختی ، دربند ۹ ازهات ۴۵ سپا و اَسپا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده .

سپا spă نیز درگاتها بمعنی برافزودن وپیش بردن است چنانکه درهات ۵۱ بند۲۱،سپا بمعنی افکندن ودور انداختن دربخشهای دیگراوستا بسیارآمده است.

۶ — رنج ([Avestan])= سادرا [Avestan] sâdra ،در بند ۱۱ از هات ۴۳ ودربند ۷ از هات ۴۵ نیز آمده ، درگزارش پهلوی تنگ [Pahlavi] تنگیه [Pahlavi] (تنگی) ، همین واژه است که درفارسی سار شده و درفرهنگ هابمعنی‌رنج مانده . خسروانی گفته :

جانم بلب آمد ازغم و سار   مردم زجفا وجور بسیار   (فرهنگ جهانگیری)

ازهمین بنیاداست ساستَ sâsta که صفت است بمعنی آزاردهنده، سنگدل ، ستمکار چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ و جـز آن ، ساست با واژهٔ ساستر یکی است ، این واژهٔ پسین که دراوستابسیارآمده بمعنی فرمانگزار وامیر است ، درگاتها بویژه از برای بزرگ و سرکرده و سالار دیویسنان و فرمانده بدخـواه دین مزدیسنا بکار رفته ، چنانکه در بند ۱ از هات ٤٦، درپهلـوی ساستار sâstâr بمعنی فرمانفرمای‌ستم پیشه وسالار بیدادگر و حاکم‌مستبد است،این‌واژه‌ها ازمصدرسانگه sâṅh (فرمودن) درآمده،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٥ ازهات ۲۹ .

۷ - بجای « ازروی هوش» درمتن اوشئورو ushəurû آمده، دربند ۱٦ ازهات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم (.) ودریادداشت شمارهٔ ۳ آن بند گفتیم که درگزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده ودر توضیح داناک‌هوشیه‌آمده همچنین است درگزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳٤ .

۸ - بهره= رَئِخنَنگه raêxənanh ،دریادداشت شمارهٔ ۹ازبند۷ ازهات ۳۲ گذشت .

۹ - ساختن (.) =کَرْ . kar کردن ، سازیدن، ساختن .

۱۰ - دیگر (دیگـران) اَنیَه anya (= اَئینیَه ainya) در فرس هخامنشی انیَه aniya ، دربند ۱ ازهات ۲۹ نیزبآن بر خوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده ازآنهاست بند ۳ از هات ٤٤ .

۱۱ - پناه دادن (.) = تهرا thrâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ همین هات .

هشتمین بند

۱ - بیم دادن (.)= بی bî ، در گزارش پهلوی نیز آمده ،فعل بیم دادن دراوستاگاهی لازم وگاهی‌متعدی بکار رفته : ترسیدن و ترسانیدن ، چنانکه درفروردین یشت‌پارهٔ

۱۴ و ارت یشت پارهٔ ۱۲ـ۱۳

۲ ـ گزند = ایتهیجَنْگَه ithyeǰaṅh ( ) در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۲۲ و یسنا ۵۷ پاره ۱۴ ویسنا ٦۵ پارهٔ ۸ و جز آن .

ایتهیجَنگـهوَنت ithyeǰaṅhvant (در تأنیث ithyeǰaṅhvaitî) صفت است یعنی آسیبمند، پر گزند، خطر ناك چنانکه درفر گرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۵ وفر گرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۱ ، این دوواژه در گزارش پهلوی سِژ sêž و سِژومند sêžomand شده ودر فارسی سیج وسیچ وسیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگها یاد گردیده است .

۳ ـ توانا ، بازور = اَئوجَنگه aoǰaṅh ، نگـاه کـنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۴ ـ ناتوان = نائیدیَنگه nâidyaṅh ، اَئوجَنگـه و نائیدینگه در پارهٔ ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده، درفروردین یشت پارهٔ ۱٦ بواژهٔ نائیدیَنگه جداگانه برمیخوریم وبمعنی برافتاده و شکست یافته است

۵ ـ دشمنی، کینه ، ستیزه = آنستْ ąst ، دربند ۱۴ ازهات ۴۴ ودر بند ۱۸ ازهات ٤٦ نیز آمده ، دراین بند پسین آنستائی ąstâi (Inf.) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است .

٦ ـ آیین ، دستور ، فرمان = اوروانَ urvâta ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ ـ اندیشیدن( ) = مَن man ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۸ ـ جایگاه یا خان و مان = مَنو manô ، از این واژه بهشت اراده شده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۳۰ .

۱ — در بارهٔ امشاسپند سپندار مذ (= سپنتَ آرمئیتی spənta-ârmaiti) که میشود در اینجا معنی واژه مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ از هات ۳۲ نگاه کنید .

بهمین بند

۲ — داننده یا دانا و آگاه ( ) ازمصدر وید vid دانستن ، شناختن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

۳ — ارجمند، گرامی، بزرگوار = برخذَ bərəxdha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ ازهات ۳۲ .

۴ — بدکرداری =دوش‌شیئوتهن dus.syaothana . بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

٥ — فرو گذاردن ، هشتن، هلیدن ( ) = اَوَزا avazâ، زا zâ بمعنی فرو گذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده ، دراینجا باجزء اَوَ نیز بهمین معنی است،دربند۷ ازهات۵۳باجزء وی: وی‌زا vî-zâ بمعنی رها کردن ، جدا شدن‌است، اَوَزا دربند۹ از هات ۳٤ درگزارش پهلوی نیز هشتن شده است .

٦ — نیافتن یا نیابندگی، نا برخورداری = اِویستی ā-visti از مصدر وید vid (= وَئِد vaêd یافتن ، جستن ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات۲۹ نگاه کنید .

اِ ā ازادوات نفی‌است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۱۸ازهات۵۱ .

۷ — بسی = مَش mas، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۲ .

۸ — دورماندن‌یاواپس‌افتادن ( )=سیَزدَ syazda، نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ از هات ۳۲ .

۹ — بجای جانور خرَفستَر xrafstra آمده ، در بند ٥ از همین هات نیز بآن

برخوردیم ، جانوران زیان‌کار وددان مراد است ، نگاه کنیدیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۰ – بیابانی = اَ اوروَن auruna ، در پارهٔ ۳٦ تیریشت ودر پاره ۲۳ بهرام یشت اَ اوروَن از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته در برابر چارپایان خانگی، درگزارش پهلوی اَرَمَك aramak (آ درپهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه ازرمه، جانوری مراداست که ازگله ورمهٔ چارپایان‌خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد وبیابانی ، دد (وحشی)

دهمین بند

۱ – دریافتن، گرفتن ، بدست‌آوردن( )= گَرَبْ grab، نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ ٤ از بند۸ از هات ۳۱ .

۲ – بجای اندرزدادن . آمده‌ازمصدر وَچْ vac . گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات۲۸ نگاه‌کنید .

۳ – بجای خردمندهوخرَتو hu-xratu خوب خرد ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ از هات ۳۰ .

۴ – کارساز= دانْمی dąmi ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳۱ .

۵ – یار یا پیوند وهمدم = هیتَهِه hitha در تأنیث هیتها hitha از مصدر هی hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۱۰ از بند۱ از هات۲۹ ، ازهمین بنیاد است هیتهو hithu که دربند ۷ از هات ٤۸ آمده .

٦ – امید=وُیَتهرا vôyathrâ ،بنیاد واژه درست روشن نیست، نگاه‌کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

یازدهمین بند

۱ – دوگانه= اوبَ uba صفت است (درتأنیث اوبا ubâ) بسا صفت جهان (= اَهو ahu) آورده

شده : دوجهان، چنانکه دریسنا ۳۵(هفت‌هات) پارهٔ ۳ و پارهٔ ۳۸ ویسنا۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۳ ویسنا۴۱ (هفت هات)پارهٔ ۲ وجز آن.

۲ — خورش = خوَرِتَهه xᵛarətha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۳ — با = مَتْ mat ،درگزارش پهلوی اپاك apâk بساهم در اوستا بمعنی همیشه آمده ودرگزارش پهلوی هم همیشاك شده است

۴ — اُستواری، پایداری = اوتَ یوتی uta-yûti ،نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۵ — نیرو = تِویشی təvîshî ،نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ ازبند ۱ ازهات ۲۹ .

۶ — برافراشتن = وَخش vaxsh ، نگاه کنیدبیادداشت‌شماره۹ از بند۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ — اینچنین = تائیش آ tâiš-â ،بیادداشت‌شماره۹ ازبند ۱۱از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۸ — پیروزساختن ، کامیاب کردن = ثهوُئی thwôi ، نگاه‌کنید به :
Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798,
Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۹ — هماوردبدخواه = وی‌دوَاِشَنگْهَ vî-dvaêshaṅh در گزارش پهلوی جوت بش ǰut-bês : از واژه وی vî که بمعنی‌ضد و مخالف است (نگاه کنید بمقاله وندیداد ، در جلد وندیداد) وازواژه دواِشَنگْهَ dvaêshaṅh ستیزه ، دشمنی که در یادداشت شماره۶ ازبند ۶ ازهات ۲۸ گذشت .

دوازدهمین بند

۱ — آیین ، دستور ، داد = رازَر râzar ، در بند ۶ از هات ۵۰ رازن râzan ، درهمین بند ۱۲ از هات۳۴ نیزراشن râshn بمعنی پاداش‌است، پاداشی که

ازروی آیین و دستور ایزدی است مراد است، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ه از هات ٤٦

۲ ـ خواستن([illegible])=وَس [illegible] vas ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۳ ـ ستایش= ستوت [illegible] stût ، نگاه کنید بیادداشت شماره ه از بند ۱ از هات ۳۰ .

۴ ـ پرستش= یَسنَ [illegible] yasna ، نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ۱ از هات ۳۰ .

ه ـ شنودن = سروئیدیائی [illegible] srûidyâi (Inf.) در بند ه از هات ٤ه نیـز آمده، دربنـد های ۱۳ـ۱٤ از هات ٤٦ با جـزء فرَ آمده : [illegible] fra-srûidyâi از مصدر سرو [illegible] sru ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ه از هات ۲۸ نگاه کنید .

٦ ـ اشی [illegible] ashi ایزد پاداش است، نگاه کنید بیادداشت شماره ه از بند ٤ از هات ۲۸ و از برای واژه بخش کردن=وی دا [illegible] vîdâ بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۷ ـ آموزانیدن([illegible])=سانگه [illegible] sânh، نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ه از هات ۲۹ .

۸ ـ راه= پَتهْ [illegible] path، نگاه کنید بیادداشت شماره ه از بند ۹ از هات ۳۱ .

۹ ـ خوشگذر : [راهی] که از آن بخوبی و آسانی توان گذشت=خْوَئِتَ [illegible] xᵛaêta ، از خْو [illegible] xᵛa (خوب) و از اسم مفعول ایتَ [illegible] از مصدر [illegible] ای (رفتن)، نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ ـ راه = اَدْوَنْ [illegible] advan ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ ـ گفتن ([illegible]) = مرو [illegible] mrû، در بنـد پیش بجای

همین واژه فعل وَچ بکار رفته باجزء فرا: frâ-vač فرا گفتن .

۳ ـ خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکِرِتَ hû-kərəta .

۴ ـ دین = دَئِنا daênâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱، درآنجا گفتیم که این لفظ همیشه دراوستا بمعنی دین وکیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، دراینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس ازمرك پیکر آسا پدیدار گردد ، نیکو کاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد ، این عقیده که یکی ازنغز ترین آیین مزدیسناست ،بخوبی ازهمین بند ۱۳ ازهات ۳٤ پیداست .نگاه کنید بجلد دوم یشتهاص ۱٥۹ ـ ۱٦٦ .

۵ ـ سوشیانت = سَئُوشیَنت saošyant ، در کتاب سوشیانت جداگانه ازآن سخن داشتیم، آنچه دراوستاونامه‌های پهلوی‌وپازنددربارهٔ آن آمده‌یاد کردیم، دراینجایادآور میشویم که‌درآیین مزدیسنا بظهورسه موعودنویدداده شده که هرسه ازپشت خود پیغمبر زرتشت اند وهریك هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهندآمد وجهان ازآسیب اهریمنی خواهند رهانید . پسین موعودکه بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . درگاتها ، سرود های مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژهٔ سوشیانت برمیخوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ٤٥ و در بند۹ ازهات٤۸ ودربند ۲ ازهات ٥۳ دراین سه بندپیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده ودر سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه‌در بند ۱۳ از هات ۳٤ و در بند ۳ از هات ٤٦ ودربند۱۲ ازهات ٤۸ .نگارنده‌درگزارش این شش بندخود همان واژه را نگاشته، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت ازمصدر سو su درآمده که بمعنی سود بخشیدن است ،سوشیانت (اسم فاعل) یعنی‌سود بخشنده یاسوددهنده وسود رساننده، چنانکه درجای دیگر گفتیم سودبمعنی‌بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژهٔ سوا svâ که از همان بنیاد

است، دراوستا ازسودجاودانی بهره‌وبخششی که درروزپسین مایهٔرستگاری‌است، اراده میشود(نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ٤٤).

بجای سئوشیانت درگزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی‌که از او سود آید یا رهاننده و رستگار سازنده و یاوری کننده .

٦ – خرامیدن ([illegible]) = اورواخش [illegible] . urvâxs،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۷ – مزد = میژد [illegible] mižda ، در پهلوی مُزد [illegible] mozd ؛ میژدونت [illegible] mizdavant که دربنده ازهات٤۳آمده یعنی‌مزدمند، در گاتها واژه میژد بسیار آمده ، چنانکه در بند های ۱۸ـ۱۹ ازهات ٤٤ و جز آن .

۸ – نیك اندیش = هودا [illegible] hu-dâ ، نگاه‌کنیدیادداشت شمارهٔ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ – پیمان داده شده : [illegible] درنسخه‌بدل [illegible] . از مصدرچیش [illegible] čish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان‌کردن،پیش‌بینی‌کردن ، امید وار بودن . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ٤از بند ۳ از هات ۳۱ .

۱۰ – بخشایش (وظیفه ومقرری = دَتهر [illegible] dathra)،نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ١٤ از هات ۳۱ .

چهاردهمین بند

۱ – آری = زی [illegible] zî، دراین بند دوبار آمده بجای دومی « چه » آورده‌ایم .

۲ – آرزو شده = وئیریه [illegible] vairya صفت است (درتأنیث وئیریا vairyâ)، در بند ۱۳ از هات ٤۳ نیز آمده از مصدر وَرْ [illegible] var برگزیدن. نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۳ – کنش = شیئوتهن [illegible] šyaothana، دربندآینده نیز آمده ، بجای آن «کردار » آورده ایم .

۴ ـ بجای زندگی اوشتانَ uštâna ، (= اوشتنَ uštana) وبجای صفت جهانی یا خاکی ومادی اَستوَنت astvant آمده، بیادداشتهای شماره ٤ ـ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه شود .

۵ ـ همسایه = وِرزِن vərəzəna، درپایان‌همین‌بندنیزبآن‌بر میخوریم‌و بمعنی برزیگر گرفته‌ایم، بآغاز گفتار پیشه‌وران‌درجلدنخست گاتها نگاه کنید.

٦ ـ از برای صفت « بارور » = اَزی azî که صفت گاو آورده شده‌نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥از هات ۲۹(ازواژه گاوبسا همه‌چارپایان سودمند خانگی اراده میشود .)

۷ ـ آیین‌نیك‌یا خوب‌آموزش = هوچیستی hu-čistî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۸ ـ بخردی = خرَتو xratu، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۹ ـ بجای « گشایش دهنده » فراد frâd در بند ۱۲ از هات ٤٦ نیزآمده، فراد frâd نیزمصدراست(ازواژه دا dâ دادن،بخشودن،ارزانی داشتن باجزء فرا frâ) در بند٦ ازهات ٤۳ ودربند۱۰ ازهات٤٤ آمده همچنین دربسیاری ازجاهای‌دیگراوستا،درگزارش پهلوی فراخیتن frâxvᵊnîtan (فراخیدن) و فراچ داتن frâč-dâtan(فرازدادن) و فره داتن frêh-dâtan (فره = افزون ، بسیار) آورده شده ، بیادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند ۱۱ ازهات ۳۳ وبواژهٔ فرائیدی frâidi در یادداشت‌شمارهٔ٤ ازبند ٦ ازهات ٥۳ نگاه‌کنید .

پانزدهمین بند

۱ ـ گفتار یاآموزش دینی = سروَنگْه sravaṅh ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ ازهات ۳۲ نگاه‌کنید .

۲ ـ وام (قرض، فریضه) = ایشود ishud، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ١٤ از هات ۳۱ .

۳ ـ آشکار = هَئیثیَه haithya، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٥ از هات ۳۰ .

۴ ـ زندگی، جهان = اَهو ahu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

٥ ـ خواست (اراده ، میل) = وَسْنَ vasna ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

٦ ـ خُرم یاتازه و نو = فِرَشَ fərasha، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۳۰

اُشتَوَدگات ـ یسنا، هات ۴۳

۱ ـ **نخستین بند** در این جملهٔ بجای واژه‌های «بکام‌دل»، «خواستارم»، «خواستاراست»، «کام فرما» usta ؛ vasəmî ؛ ustâ ؛ vasə آمده، همه ازمصدر وَس vas که بمعنی خواستن و خواهشداشتن و آرزو کردن است (یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید) ، نخستین اوشتا ustâ درآغازجمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدلخواه و بخواهش و بآرزو (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ ازهات ۳۰) همچنین واژهٔ وَس vasə از قیود است مانند واژهٔ اوشتا و بهمان معنی است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱)

در اینجا با فعل ... از مصدر خشی xshi که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن وفرمانراندن و پادشاهی کردن است ، یعنی کام فرما یاکسی که درکام و آرزوی خود آزاد است وآن کس اهورا مزداست که آنچه خواهد ، تواند کردن ودر برآوردن کام وآرزو تواناست .

۲ ـ نیرو = تویشی təvîshi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ ـ پایدار = اوت‌یوتی uta-yûti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ ازهات ۳۰ .

۴ ـ رسیدن : درمتن گَت توئی gat-tôi ، دربند ۱۰ از هات ۵۱ گت‌ته gat-te باید گتوئی gatôi و گته gate (Int.) باشد ازمصدر گَم gam رسیدن، گامیدن،

گرایبدن. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ – داشتن = دِرِدیائی dərədyâi (= دِرِئیدیائی dəraidyâi Inf.) از مصدر درْ dar داشتن، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ – شکوه = رئه rae، واژه‌هایی ازهمین بنیاد دراوستایادشده چون رئِو raêva یعنی شکوهنده درپارهٔ ٤۲ ازیسنا ۲۲؛ رئوِستِم raəvastəma یعنی توانگرتر، شکوهنده‌تر درپارهٔ ۱۳ از یسنا ۱۰ ودرپارهٔ ۷۹ از زامیاد یشت؛ رئوِس چیتهر raêvasčithra (در تأنیث رئوِس چیتْهرا (raêvasčithrâ) یعنی آزاده نژاد در پارهٔ ۹ از دومین فرگرد ها دُخت نسك؛ رئوِنت raêvant یعنی شکوهمند در پارهٔ ۲ از تیریشت درپهلوی رایومند

درپاره های۱–۷ اززامیاد یشت ازپنجاه وسه کوه ایران زمین نام برده شده، از آنهاست رَئوَنت raêvant که در پارهٔ ٦ آن یاد گردیده است، در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۱۸ آمده «کوه رَیوَند درخراسان‌است،برزبر آن آتش برزین جای گرفته،رَیوَند یعنی رایومند» آتشکدهٔمعروف آذر برزین در روزگارساسانیان که از پرستشگاهان بزرگ ایران بوده درهمین ریوند جای داشته است .ریوند سرزمینی‌بوده در ابرشهر (نیشابور) بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده‌صفحه ۳۳۰ نگاه کنید .

۷ – پاداش = اشی ashi ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ٤ از هات ۲۸

۸ – زندگی = گَیه gaya،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ .

دومین بند

۱ – آرزوی فردوس = خواتهرُویا xᵛâthrôyâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ ازهات ۳۱

۲ ــ پاکتر خرد = سْپِنیشتَ مئینیو spēništa-mainyu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۳ ــ آگاه : درمتن چیچیثْوا čičīthwâ آمده ، درنسخه بدلهامختلف نوشته شده‌است ، صفت است بمعنی آگاه وشناسا و بینا ، ازمصدر چیت čit ،بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۹ ازهات ۳۰ وبیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ ــ بخشایش = مایا mâyâ، در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ مَیا mayâ نیزبا واژهٔ وُهومَننگه (منش نیك) یکجا آمده است .

۵ ــ روز = اَیَر ayar در جا های دیگر اوستا نیز ایر و اَیان ayan آمده، در بند ۷ ازهمین هات نیز بواژهٔ ایر برمیخوریم.این واژه درفارسی درواژه پریر (یعنی پریروز) بجا مانده . رکن الدین گوید:

پریرابلیس باجمعی ز اتباع بلفظ دلگشا میکرد تقریر (فرهنگ سروری)

انوری گوید: پریروقت سحرچون‌نسیم‌بادشمال همی رساند بارواح بوی عنبرتر (فرهنگ انجمن آرا)

پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پَئواورو paourva (در فرس هخامنشی پرووَ paruva) که‌بمعنی پیش‌است و از اَیَر ayar بمعنی‌روز .

چنانکه پیداست واژهٔ روز (= اَیر) دربند ۲ از هات ٤۳ بمعنی گاه وزمان بکار رفته است .

٦ ــ شادمانی = اورواذَنگه urvâdanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۷ ــ زندگی‌دیرپایا یا زندگی‌بلند= دَرِگوجیاتی darəgō-jyâti ،نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۰ .

سومین بند

۱ ــ به = وَنگهو vanhu ؛ بهتر = وَهیَنگه vahyanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ازبند

۳ از هات ۳۰

۲ ـ گرایبدن،رسیدن( ) = کم‌باجزءائیبی : ائیبی‌گم . aibi-gam ، نگـاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۳ ـ راه= پَتْهه path ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۴ ـ راست= اِرِزو ərəzu ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ۸ ازبند ۳ از هات ۳۰

۵ ـ سود=سَونْگه savaṅh ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

٦ ـ آموزانیدن( ) = سانگه sāṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۷ ـ زندگی = اَنگهو aṅhu ، نگاه‌کنید بیدداشت‌شمارهٔ ٤ از بند ۲ ازهات ۲۸

۸ ـ جهانی (مادی)=اَستوَنت astvant ، بیادداشت‌شمارهٔ ٥ ازبند ۲ از هات ۲۸ وبیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۹ ـ مینوی(معنوی)=مَنْنگه manaṅh ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱۰ ـ درست‌یاآشکار= هَئیثْییَه haithya ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره ۹ از بند ٥ از هات ۳۰ .

۱۱ ـ آفریدگان = ستی sti ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۳٤ .

۱۲ ـ آرام گـزیدن ، جای گرفتن ( ) = شی با جزء آ : ā-shi ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۱۳ ـ راد مرد=اردر arədra ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲

از بند ۷ از هات ۳٤ .

۱۴ ــ مانند تو، بتومانند= تْهواوَنت thwâvant ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ١٦ از هات ۳۱ .

۱۵ ــ خوب شناسا، نیك دانا= هوزِنتو hu-zāṇtu از دو واژه آمیزش یافته ، نخست از هو hu (خوب) و از مصدر زن zan (دانستن)،درگزارش پهلوی خوپ شنا ساك درجاهای دیگر از گزارش پهلوی خوپ شناسکیه (خوب شناسایی)، دربند ٥ از هات ٤٦ ودر بند ٥ ازهات ٤٩ نیز بواژهٔ هوزِنتو برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند ۱۱ ازهات۲۹و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بواژهٔ هَئوزانتهو haozathwa در یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ٤٥ نگاه کنید .

۱٦ ــ پاك = سْپنت spəṇta،نگاه کنید بیادداشت شماره۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

چهارمین بند

۱ ــ بجای توانا تخم taxma آمده، صفت است (در تأنیث تخما taxmâ) یعنی دلیر ، پهلوان، در فرس هخامنشی نیز تخم چنانکه در نام چیثْهر تخم čithra-taxma که یکی از سرکشان بوده ، در اَسَگَرْت Asagarta (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه خواند ودرنام تخم سپاد taxma-spâda که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده ، از ماد ، داریوش او را از برای سرکوبی چیثهر تخم فرستاد و درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنگ وی فرستاد یاد کرده است.چیثْهر تخم یعنی دلیر نژاد و تخم سپاد یعنی دلیرسپاه‌یا دارندهٔ سپاه دلاور.تخم در پهلوی تك tak و در فارسی تهم گوییم، فردوسی گوید :

یکی آفرین کرد سام دلیر — که تهما هژبرا بزی سال دیر

در جای دیگر گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان — بمردی فزون ز اژدهای دمان

در نام رستم که رستهم نیز گوییم واژهٔ تهم بجا مانده است،نام رستم در اوستا یاد نشده ، اگر میبود بایستی رَئود تخمَ Raodataxma باشد نخستین جزء آن با واژهٔ اوستایی رَئود raod که بمعنی روییدن ورستن است ، یکـی است و دومین جزء همان تخمَ taxma میباشد ، بنا بر این رستم = رستهم یعنی یـل اندام یا پهلـوان بالا ، همچنین گستهم بایستی در اوستا ویستخم vistaxma باشد ازواژه ستر باجزء وی :وی ـستر vî-star که درپهلوی‌ویستر تن vistartan و در فارسی گستردن گوییم بنابر این گستهم یعنی گسترده پهلوانی یاکسی‌که زور ودلیری وی‌کشیده و گسترده است.واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان ، پهلوان اندام. وجه‌اشتقاقی که دربرهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده : « بی همتا تن یعنی تنی‌که عدیل ونظیر نداشته باشد » درست نیست .

از همین بنیاد است تانشیَنگه tạshyaṅh (در تأنیث tashyêhî) چنانکه در پارهٔ ٦٤ فروردین یشت ، یعنی دلیر تر ؛ تنچیشتَ tančista چنانکه دریسنا ۹پارهٔ ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تَخمو تانشیَنگه taxmô-tạshyaṅh چنانکـه در کردهٔهفتم ویسپرد پارهٔ۳ ، یعنی ازدلیر دلیرتر .

۲ – شناختن‌یااندیشیدن( ) =مَن man،دربسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ از هات ۲۹ .

۳ – پاداش = اَشی ashî،نگاه‌کنید بیـادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

۴ – بر گـرفتن ( ) = هَپ hap ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۵ - پیرو دروغ یا دروغمند ودروغپرست = دِرِگْوَنت dregvant؛ پیروراستی یاراستی‌پرست = اَشَون ashavan، ازین دو واژه پیرو کیش دروغین یادیویسنا وپیرو دین راستین یامزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

٦ - گرما = گَرِمَ garema، درفرس هخامنشی نیز گَرِمَ garema .

۷ - زور = اَئوجَنگه aojanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳٤ .

۸ - نیرو = هَزَنگه hazanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۹ - روی نمودن یا رسیدن وآمدن ( ) = گم gam ، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

پنجمین بند

۱ - نخست = پَئُوا اوروِیم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۲۸ .

۲ - آفرینش = زاثَه zatha، در بند۳ از هات ٤٤ و دربند ۵ و٦ از هات ٤۸ نیز آمده در بخشهای دیگراوستا نیزبسیار بآن برمیخوریم چنانکه دریسنا ۱۹ پارهٔ ۸ و فرگرد ۲۱ وندیداد پاره ٦ ، از مصدر زن zan که بمعنی زادن است درآمده. زاثَه درگزارش پهلوی گاهی بهدهشن (آفرینش) وگاهی به زایشن گردانیده شده است .

۳ - زندگی = اَنگهو anhu ، نگاه کنید بیادداشت شماره٤ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۴ - نگریستن ( ) = دَرِس daras، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ ازبند۱ ازهات۳۰

۵ - مزد = میژدَوَن mîzdavan صفت است یعنی مزدمند یا

مزد دارنده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۳ از هات ۳٤ .

۶ – هنر = هونَر hunara درپهلوی هنر معنی که امروزه بواژه هنر درفارسی میدهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونَر دراوستا دارد. هونَرتات hunarətât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونَرَوَنت hunaravant صفت است (درتأنیث هونَرَوَئیتی hunaravaitî) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، درپهلوی هنرومند (هنرهومند) .

۷ – پایان ، انجام = اَپِم apāma، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۸ – گردش = اوروَئِس urvaêsa، دربند آینده نیز آمده و در بند ٦ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروَئِس urvaês که بمعنی گردیدن وچرخیدن است درپهلوی ورتیتن. از اوروَئِس، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ – آفرینش = دامی dâmi، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ ازهات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٦ از هات ۵۱ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – جهان = گَیثها gaêthâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۲ – بر افزودن ( ) = فَراد frâd ( ) بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ١٤ از هات ۳٤ نگاه شود .

۳ – ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ – داوری = رَتو ratu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ از هات ۲۹ .

۵ – آگاهانیدن ( ) = سَنگْه sanh

نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

٦ ـ خرد = خْرَتو xratu

۷ ـ هیچکس = نَیچی naêči ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۷ ازهات ۳۲ .

۴ ـ فریفتن ( ) = دَبْ dab ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ از هات ۳۰ نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ ـ درآمدن یا بسوی کسی گراییدن ( ) = پَئیری جَس pairî-ǰas ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۲ ـ نشان = دَخشارَ daxshâra ازواژهٔ دَخشتَ daxšta (نشانه)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۳٤ .

۳ ـ روز = اَیَر ayar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ از همین هات .

۴ ـ پرسش = فِرَسا fərasâ ؛ در بند ۹ از همین هات نیز آمده ازمصدر پَرِس parəs (= fras) پرسیدن که در همین بند بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

٥ ـ زندگی = گَئیتها gaêthâ ، همین واژه است که در بند پیش، جهان آورده ایم.

٦ ـ خود یا خویشتن = تَنو tanû ، واژه‌ای که درفارسی تن گوییم دراینجا بمعنی خویشتن بکاررفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۲ ازهات ۳۰ .

۷ ـ شناسانیدن ( ) = دیس dis (= دَئیس daês)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

هشتمین بند

۱ ـ گفتن ( ) = اَئوج aoǰ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۲ ــ نخست = پئوورویم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۳ ــ زرتشت = زَرَتهوشتر Zarathuštra

۴ ــ توانستن ، یارستن ( ) = ایس is در بند آینده نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ــ بدرستی‌دشمن‌یا دشمن آشکار = هَئیتهیَه دوَاِشَنگه haithya-dvaêshaṅh این‌صفت از دو جزء ساخته شده ، از هردوجزء در یادداشت‌شمارهٔ ۹ ازبنده ازهات ۳۰ ودریادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند٦ ازهات۲۸ سخن‌داشتیم

٦ ــ پناه = رَفِنَنگه rafənaṅh ، دربند ۱٤ از همین هات نیز آمده،در بند ٦ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم، دربخشهای دیگر اوستا رَفنَنگه rafnaṅh آمده چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۵ وجز آن ، درگزارش پهلوی رامشن ۱۲٦ ،ازهمین بنیاد است رَفذَر rafədhra که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آوردیم، این واژه‌ها از مصدر رَپ rap که‌بمعنی‌یاری‌کردن‌وپناه‌دادن ورامش بخشیدن‌است‌درآمده‌اند نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ ــ نیرومند = اَئوجَنگهوَنت دربند٦ ازهات۲۸ نیز بارَفِنَنگه rafənaṅh یکجا آمده، بیادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید .

۸ ــ در بارهٔ دروغ‌پرست و پیرو راستی بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند٤ همین هات نگاه کنید .

۹ ــ بودن ( ) = اَه ah بودن ، هستن .

۱۰ ــ آینده = آبوشتی âbûštî ، در نسخه بدل ، از مصدر بو bû بودن ، از همین بنیاد است بوزدیائی bûzdyâi که‌دربند۱۷ ازهات ٤٤ آمده است ، نگاه کنید بیادداشت

شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱۱ ـ کشور دلخواه = وَسَس خشَتهر vasasə-xshathra ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ ـ دارا گردیدن ( ) = دا da دادن و بخشیدن و ارزانی داشتن وآفریدن و بمعنی دارا شدن و پذیرفتن ویافتن نیزآمده است .

۱۳ ـ تا هنگامی ، تا هرچند= یوَتْ yavaṯ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ه از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۱۴ ـ ستاییدن( )= ستو stu ستودن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ه از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۵ ـ سراییدن ، سرودن ( ) = وَفْ vaf ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ ازهات ۲۸

نهمین بند

۱ ـ خواستن ( )= وَسْ vas، نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۲ ـ بازشناختن، امتیازدادن = vîvîduyê ،نگاه کنید بیادداشت شماره ه از بند ۳ ازهات ۲۹ .

۳ ـ دهش ، رادی ، بخشش = راتا râtâ ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ نماز = نِمَنگه nəmaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸ .

دهمین بند

۱ ـ آیین راستین = اَشَ asha ، در اینجا داد و دستور راستین ایزدی مراد است‌که شخصیت یافته ،یا امشاسپند اردیبهشت .

۲ ـ نگریستن ، دیدن ( )= دیس dis، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ه از بند ۱۳ ازهات ۳۳ .

۳ – بجای پارسایی، آرمئیتی ârmaiti آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ .

۴ – بهم‌پیوسته یا یگانه و همراه( )= هَچْ hač ، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ .

۵ – خواندن( )=زو zuیاری خواستن،خواندن، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۳۱ .

٦ – درآمدن( )=اَرْ arبا جزء آ درآمدن، رسیدن ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ .

۷ – پرسیدن( )=پَرس paras (=فرَس fras) که درهمین بند نیزبکار رفته و در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند هفتم همین هات نیز گذشت .

پَرشتی paršti یعنی پُرسش‌و پاسخ یا گفت‌وشنود و گفتگو چنانکه در فروردین یشت بند ١٦ آمده .

۸ – نیرومند= اِمَونت əmavanṯ ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۲۳ .

۹ – توانایی داشتن ، توانستن ، یارستن( )= خشیxshi ،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۱۰ – کامروا ، بختیار = اَئِش aêsha، باین واژه در بند ۱۷ از هات ٤٤ و در بند ۷ از هات ٤٥ نیز برمیخوریم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ۲۹ .

اَئِش aêsha در اوستا بمعنی گاوآهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پارهٔ ۱۰ از فرگرد چهاردهم وندیداد آمده ، همچنین اَئِش بمعنی جستجوی میباشد چنانکه در یسنا ٦٨ پارهٔ ۱۳ ازمصدر ish (=اَئِشْ aêsh، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٤ از هات ۳۱ .

یازدهمین بند

۱ - سخن=اوخذَ uxdha ،همین‌واژه‌است که بجای آن‌در بند ٥ از همین هات ،گفتار آوردیم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ از هات ۲۸ .

۲ - آموزش یافتن،آموخته‌شدن( )=دَنگه daṅh آموزانیدن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ٤٦ .

۳ - رنج= سادرا sâdrâ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳٤ .

۴ - به‌بار آوردن ، ساختن ،انجام‌دادن ( )=سَنگه saṅh ،نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱٥ از بند ۱ از هات ۲۹ .

٥ - دلدادگی=زَرَزْدائیتی zarazdâiti :برخی‌این‌واژه را از زِرِزْ zarəz (دل) و دا dâ (دادن)دانسته‌اند،بنابراین دلدادگی‌دُرست معنی است که ازدو جزءآن برمیآید،درگزارش پهلوی رواك دَهِشنیه ravâk (rubâk) dahišnîh آورده شده ، چنانکه واژهٔ زَرَزْدا zarazdâ در بند ۱ از هات ۳۱درگزارش‌پهلوی رواك‌دهشن ravâk (rubâk) dahišn شده است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی بمعنی اطمینان نیزبکار رفته است ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۱ .

٦ - انجام دادن ، بجای‌آوردن ، ورزیدن ( )= وَرِزْ varəz،بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

دوازدهمین بند

۱ - آموختن ، فراشناختن، شناسایی‌بهم‌رسانیدن ( ) = فراخشنا frâ-xshnâ ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۷ از هات ٤٤ نگاه‌کنید .

۲ - فرمان دادن( ) ازمصدر اَئوج با جزء پَئیری

= pairi-aoǰ ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۳ – نافرمانی ، ناشنوایی = اَسروشتی a-srušti ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۴ – برخاستن ، بلند شدن = اوزاِردیائی uz-ərədyâi (inf.) (= اوزاِرئیدیائی uz-əraidyâi)،در بند ١٤ همین هات نیز آمده ازمصدر اَر ar که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ همین هات گذشت،در اینجا با جزء اوز uz آورده شده.

۵ – همراه ( ) از مصدر hac که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۰ همین هات گذشت .

٦ – آشی ashi ، ایزد پاداش و فرشتهٔ بهره و بخش است و نیز بمعنی پاداش است ، چنانکه در همین بند باین معنی هم آمده،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٤ از هات ۲۸ .

۷ – بسیار توانگر یا بزرگ شکوهنده = مانْزارَیه mązâ raya از صفت مَز maz (مِه ، بزرگ) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از رَیه rae (شکوه ، توانگری)که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ همین هات برخوردیم .

۸ – هماورد = رانَ râna دو گروه دینی : مزدیسنان و دیویسنان مراد است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥از بند ۳ از هات ۳۱ .

۹ – پخش کردن( )=ویدا vîdâ،بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه‌کنید .

سیزدهمین بند

۱ – شناختن = وُئیزدیائی vôizdyâi (inf.) ازمصدر ویـد vid شناختن ، دانستن ، آگاه شدن . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۳

از بند ۸ از هات ۳۳ نگـاه کنید .

۲ – دادخواهی = اَرِتَهه aretha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۳۳ .

۳ – کام = کامَ kâma ، دربند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۴ – بجای « زندگی جاودان » دَرِگَ darəga یعنی دیرو درنك ؛ یو yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت ،از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است .

۵ – هیچکس = نَئِچی naêči ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

۶ – بجای « بر آن شدن » = ایتِ itê (Inf.) از مصدر ای یعنی شدن، رفتن ، آمدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۷ – ناگزیر کردن، ناچار کردن، واداشتن ( ) = دَرْ dar، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ – هستی = ستی sti، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۳٤ نگاه کنید

۹ – آرزو شده = وَئیریَه vairya ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ از هات ۳٤ .

۱۰ – گفته شده ( ) وَچْ vač ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

چهاردهمین بند

۱ – پناه = رَفِنَنگْهْ rafənanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ از همین هات .

۲ – مهربان :بجای آن فراخشمن frâxshman آمده، صفت است از مصدر خشنا xshnâ با جزء فرا frâ یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات۲۹ گذشت. بارتولومه Bartholo و مارکوارت Markwart آنرا fürsorglich (غمخوار) ترجمه کرده‌اند، ازهمین بنیاد است واژهٔ فرَخشنی . fraxshni (فرخشنین fraxshnin)که در مهریشت پارهٔ ۹ و پارهٔ ۲٤ و در زامیاد یشت پارهٔ ٤۸ آمده یعنی اندیشناك .

۳ — مرد = نا . nâ = نَر . (نر) مـرد ، کس ، در بند آینده نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ — دانا = وَئِدمَن . vaêdamna از مصدر ویـد vid ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

٥ — توانا : بجای آن ایسْوَنْ . isvan در بند ٤ از هـات ٤۷ نیز آمده ،صفت‌است ازمصدر ایس . is توانستن ، نیروداشتن.ایسون‌در گزارش پهلوی به خواستار گردانیده شده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ .

٦ — دوست = فَرِیَه . frya صفت است در تأنیث فـریا fryâ یعنی دوست ،ارجمند ،گرامی . درگزارش پهلوی نیز دوست آمده ،ازمصدر فری . frî دوست داشتن ، خشنود کردن ، درآمده است. دربند ۱ از هات ٤٤ و در بندهای ۲ و ٦ از هات ٤٦ نیز بواژهٔ فریه برمیخوریم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ از هات ۲۹ .

فْرِیَه frya نیز نام دوتن از پارسایان است ، چنانکه در پارهٔ ۱۱۰ و پارهٔ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند .

۷ — ارزانی داشتن(.)= دا . dâ دادن ، بخشیدن .

۸ — شهریاری = خشَتْهر . xshathra .

۹ — میانجی، دستیاری = هچا . hačâ یعنی « از »، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

۱۰ — اَشَ . asha دین راستین .

۱۱ - رسیدن ( ) از مصدر آنْس as بدست آوردن ، به بهره رسیدن ، برخوردار شدن چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸، دراین بند ۱۴ از هات ۴۳ همچنان در بند ۸ از هات ٤٦ با جزء فرا frâ (فـرُو frô) آمده ، درگزارش پهلوی رسیتن ، شتن آمتن رسیدن ، شدن ، آمدن . یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۲ ازهات ۵۱ و بواژهٔ آژدیائی azdyâi در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱۲ - برخاستن ، بلندشدن . = اوز اِرِئیدیائی uz-ərəidyâi نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۲ همین هات .

۱۳ - برابر شدن ، پذیره گردیدن ، بضدکسی رفتن = اَزِ azə̄ از زا zâ یعنی رفتن ، گراییدن، دربند ۷ از هات ۵۰ با جزء آ آمده .

۱۴ - خوار دارندگان ، ننگین کنندگان، پست شمرندگان = سَرِدَنا saradanâ . بارتولومه Bartholomae آنرا ازبُنیاد واژهٔ سانسکریت sardhati دانسته ، درگزارش پهلوی بهسرداداناك گردانیده شده و این درست نیست .

۱۵ - آیین ، آموزش ، فرمان ، آگهش = سِنگَه sə̄ṇgha ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱٦ - با = مَتْ mat ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۱ ازهات ۳٤

۱۷ - همه = ویسپ vîspa یکسره ، سراسر .

۱۸ - آموزش، گفتار ایزدی، سخن مینوی = ما ثْرَ maṭhra، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۹ - بیاد داشتن ، برشمردن( )= مَرْ mar، نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند٤ ازهات۲۹ و یادداشت شمارهٔ۱ ازبند۱ از هات ۳۱ .

پانزدهمین بند | ۱ - آگاه ساختن = اوشیائی usyâi (Inf.) از مصدر وَچ vac ۲ آگاهانیدن ، گفتن

یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۲ - آموختن ، آموزانیدن ([Avestan script]) = دَخش [Avestan script] . daxsh ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷ ازهات ۳۱ .

۳ - توشنامَیتی [Avestan script] tushnâ-maiti ، دراوستا همین یکبار باین نام که از آن ایزدی اراده شده برمیخوریم . بارتولومه .Bartholo آنرا نام دیگری از برای سپنت آرمیتی (سپندار مذ) دانسته،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات۳۲ و به . Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامَیتی = توشنامتی [Avestan script] Tushnâ-mati نیز نام زن پارسایی است که در پارهٔ ۱۳۹ فروردین یشت باگروهی از زنان نیك یادگردیده به فروهرش درود فرستاده شده است .

توشنامَیتی یعنی نهادآرام یامنش خموش.توشنی [Avestan script] tushni بمعنی آرام و خموش است ؛ توشنی‌شَد [Avestan script] tushnishad که درپارهٔ ۲۹ فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته ، خاموش جای گزیده.جزء دومی این صفت که شَد [Avestan script] shad باشد از مصدر هَدْ [Avestan script] had (نشستن) در آمده است .

۴ - همیشه = پُورو [Avestan script] pouru یعنی پُر ، بسیار ، بیش.این واژه‌و هیئتهای دیگر آن‌در هر کجای‌اوستا که آمده، درگزارش پهلوی وَس [Pahlavi script] vas (کبد [Pahlavi script] kabad) بس، بسیار یا پور [Pahlavi script] pur (پُر) شده‌است، در اینجا « همیشه » بمعنی بسا و بیش گرفته شده، یادداشت شمارهٔ۱ از بند ٦ از هات۳۲ نگاه کنید .

۵ - بجای « مایهٔ خوشنودی شدن » در متن [Avestan script] آمده از مصدر خشنو [Avestan script] xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند۸ از هات ۳۲ .

٦ - در بارهٔ پیرو دروغ و راستی پرست ، یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٤

همین هات نگاه کنید .

۷ – برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = اَنگرَ angra ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند۱۲ از هات ٤٤ .

۸ – کردن( ) از مصدر دا dâ دادن باجزء آ : â-dâ یعنی کردن ، ساختن ، برگماشتن .

شانزدهمین بند

۱ – برگزیدن( )=وَرْ var نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۲ – پاکترین روان = سْپِنیشتَ مَئینیو spəništa-mainyu یادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۲ از هات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – بپیکر آراسته = اَستوَنت astvaṇt یعنی تنمند یا دارندهٔ تن و پیکر. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ – زندگی= اوشتانَ ustâna ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

٥ – از نیرو برخوردار ، نیرومند = اَئوجُنگهوَنْت aojôṇghvaṭ ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

٦ – بجای « باد » که دو بار در این بند آمده ، خیات hyâṭ از مصدر آه ah هستن ، بودن ، میباشد .

۷ – خورشیدسان = خْونگْ دَرِس xᵛə̄ng .darəsa این صفت از خْونگْ ، از واژهٔ خْوَن xᵛan درآمده و در گاتها بمعنی خور وکرهٔ خورشید وآفتاب است. هیئت دیگرهمین واژه راکه نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هوَرْ hvar آمده ، در فارسی هوَرْ (= خور)گوییم (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) واز دَرِس darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرِس darəs

نگریدن ، نگریستن ، دیدن ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۵ ازهات ۲۸)
همین صفت در جا هـای دیگر اوستـا هْوَرِ دَرِسـا [illegible] hvarə-darəsâ آمده ، چنانکه در پارهٔ ۱۳ ازفرگرد پنجم وندیداد ودر پارهٔ ۱۵ از فرگرد ششم وندیداد و در پارهٔ ٤٥ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن . درگزارش پهلوی بهخورشیت نگیرشن [illegible] خورشید نگرش گردانیده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پاداش = آشی [illegible] ashi بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

اُشتَوَدگات: یسنا، هات ٤٤

نخستین بند

۱ – درست = اِرِش əras، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۲ – نماز = نِمَنگه ، namanh ، دریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماچ و در فارسی نماز شده ، درگزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیایشن آورده شده است .

۳ – واژه هایی که در این بند به « مانند شما » و« مانند تو » و « مانند من » آورده‌ایم درمتن خشماوَنت xshmâvaṇt ، بساهم درگاتها یوشماوَنت yûshmâvaṇt آمده‌است صفت است یعنی مانند شما ، بشما مانند ، چون شما ، بسان شما (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ ازهات ۲۹) ،تهواوَنت thwâvaṇt یعنی‌ماندتو، بتومانند چون تو ، بسان تو(نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات ۳۱)

موَنت mavaṇt دربند۷ ازهات ٤٦ نیز آمده مانند دو واژهٔ‌پیش صفت است یعنی مانند من ، بمن مانند ، چون من، بسان من ، دراینجا افزوده گوییم صفت هواوَنت hvâvaṇt یعنی مانند خود، بخود مانند، چون خود ، بسان خود. درگاتها باین صفت بر نمیخوریم اما دربخشهای دیگر، چنانك در فروردین یشت پارهٔ ١٤٦ ، بآن برمیخوریم .

هوَنت havaṇt که‌پسین‌جزء این‌صفتهاراساخته خودجداگانه در اوستا بسیار بکار رفته ، چنانکه در فرگرد هشتم وندیداد پاره‌های ۳۱ ـ ۳۲ و در فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ١٤ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند ، مانا،در پهلوی هاوند hâvand

۴ ـ آموزانیدن ، آگاهـانیدن ( ) = سنگه sañh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۵ ـ ارجمند = فریَه frya ، دوبار در این بند آمده : یکبار صفت اشا (اشَ asha) ودرجملهٔ پیش از آن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ١٤ از هات ٤٣ .

٦ ـ یاری، همراهی = هاکورَن hâkurəna ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ ازهات ۳۳ .

۷ ـ دادن = دَزدیائی dazdyâi (inf.) از مصدر dâ دادن ، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پارهٔ ۱ و در یسنا ۳٥ (هفت‌هات) پارهٔ ٤ نیز آمده .

۸ ـ بجای فرودآمدن ( ) از مصدر گم gam گامیدن، آمدن ، رسیدن . دراینجا با جزء آ â آمده‌است .

دومین بند

۱ ـ چگونه = kathâ ، همچنین‌در بسیاری از بند های همین هات آمده .

۲ ـ درآغاز یانخست = پئواوروِیم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ .

۳ ـ جهـان ، هستی = اَنگهو añhu با صفت وهیشتَ vahišta بهتر ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ ازهات ۲۸ویادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ پاداش یا تاوان : کاثَه kâtha ( ) ازمصدر چی či که بمعنی تلافی کردن وجبران کردن و دیه دادن‌و تاوان گزاردن است (بارتولومه Bartholomae در فرهنك خود kây نوشته) کاتها و چیتها čithâ که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیارآمده ، هردو از یك بنیاد هستند.چیتهادرگزارش پهلوی (= زند) توژشن شده چنانك چی či در گزارش پهلوی به توختن گـردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی

خواستن و گزاردن و اداکردن و واپس دادن و گردآوردن و پرداختن است .

به‌از بندگی توختن شصت سال   پراکنده گنج و برآورده یال   (فردوسی)

زنهار از آن دوچشم مستت   فریاداز آن‌دو چشم کین‌توز   (فخرالدین‌عراقی)

بآغاز گفتار پادافراه ، در جلد وندیداد نگاه کنید .

۵ — سود دادن = سوئیدیائی sûidyâi (Inf.)از مصدر سو su، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ — دریافت کردن( )=ایش ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ . دراینجا با جزء پئیتی paiti آمده .

۷ — ضمیر او ( ) برمیگردد بزرتشت .

۸ — پاك سپنت spənta سپند،مقدس .

۹ — سراسر،همه = ویسپ vîspa .

۱۰ — انجام ، فرجام ، پایان = ایریخت irixta، یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ — نگران،آگاه = هار hâra ، یادداشت ۸ بند۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤۹ .

۱۲ — دوست = اوروتهه urvatha ، یادداشت۷ بند ۲۱ هات۳۱ .

۱۳ — درمان‌بخش زندگی یا پزشك زندگی = آهوم‌بیش ahûm.biš در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خودرا پزشك زندگی خوانده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ آن بند .

سومین بند

۱ — کیست = کَه ka ، درتأنیث کا kâ در پهلوی« که » و« چه » ؛ درفارسی کی، به‌بندهای ۱ ــ ۲ ازهات ۲۹ و بندهای ٥ و ۱۲ از هات ۳٤ نگاه‌کنید .

۲ — آفرینش = زانتهه zātha، یادداشت ۲ بند ٥ هات ٤۳ .

۳ — پدر = پتَر patar در بند ۲ ازهات٤۷ نیزمزدا پدر راستی

خوانده شده ، چنانکه در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش نیك (وهومَنَنگه)و در بند ۳ از هات ٤۷ مزدا پدر سپند مینواست،یادداشت۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود .

۴ ـ راستی = اَشَ asha،میتوان گفت در اینجا بمعنی دین راستین زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است .

۵ ـ نخستین = پَئوُاوروُیَه paouruya،یادداشت۹ بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ ـ خورشید = از واژهٔ خوَن x^van،خورشید،یادداشت ٦ بند ۱٦ هات ٤۳ .

۷ ـ ستاره = ستر star درپهلوی نیزستار دراینجا یاد آورمیشویم که ستر نیزدراوستا بمعنی گستردن است همچنین ستر star دراوستاوفرس هخامنشی بمعنی گناه کردن آمده ، چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۵ و جز آن ، درپهلوی آستاریتن âstârîtan و آستارینیتن âstârênîtan،ستَرَ stara یعنی گناه،بزه، یادداشت۷ ازبند٤هات ٤٤ .

۸ ـ راه = اَدوَن advan ،یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱ .

۹ ـ دادن = (دات dâṯ)از مصدر dâ آفریدن .

۱۰ ـ ماه = ماوْنگه mâ̊nh ، در سانسکریت mâs ، در فرس هخامنشی و پهلوی وفارسی ماه،بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص۲۰۵ ـ ۲۰۸ نگاه کنید .

۱۱ ـ میفزاید و میکاهد : میفزاید از مصدر وَخش vaxsh افزودن ، اوخشیانستات uxshyastâṯ که در پارهٔ ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژهٔ اوخشینت uxshyanṯ یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر وَخش vaxsh) (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۱) ؛ . میکاهدازمصدر نَرفس narəfs کاستن(بارتولومه Bartholomae نرپ narəp نوشته)

درگزارش پهلوی (=زند) نِرفسیتن nirfsîtan کاهیدن ، کاستن، نِرفسانستات narəfsaṣtâṯ کـه در پارهٔ ۲ ماه‌یشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژهٔ نرفسَنت narəfsanṯ یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نَرفسْ narəfs) ، در پاره ۲ ماه یشت ، که در پارهٔ ٤ ماه نیایش تکرار شده ، آمده : « چگونه ماه میفزاید ؟ چگونه مـاه میکاهد؟ ــ پانزده (روز) ماه میفزاید ، پانزده (روز) ماه‌میکاهد. مانندهنگام افزایش،همچنین(است) هنگام کاهش ، همچنین (است) هنگام‌کاهش ، مانندهنگام افزایش؛ «ازکیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد؛ » پسین‌جمله ازبند ۳ ازهات ٤٤ میباشد ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٦ از بند ۹ هات ۵۳ .

۱۲ ــ دگرباره=تهوَ thwa از ظروف زمان،تهوَ نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو،که درآغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته ، همچنین تهوَ thwa از ضمایرملکیه (وصفیه) است ، در تأنیث تهوا Thwa یعنی از تو ، از آن تو،چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۳ ــ دیگر = اَنیَه anya،یادداشت ۱۰بند ۷ هات ۳٤ .

۱۴ ــ دانستن ،دریافتن= ویدویه vîduyê،یادداشت ۵ بند ۳ هات ۲۹ .

۱۵ ــ خواستار بودن ( )=وَس vas،یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹ .

چهارمین بند

۱ ــ نگهداشتن ( ) = دَرْ dar داشتن، نگهداشن،بمعنی دریدن هم‌آمده است . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۲ ــ زمین=زانمَ zǝm،درپهلوی‌زمیك درفارسی‌زمی‌نیز گوییم:
اساسی‌که در آسمان وزمی است باندازهٔ قدرت آدمی است (نظامی)
در بند ۱ از هات ٤٦ نیز آمده و بمعنی سرزمین‌ومرز و بوم‌گرفته شده ، دریسنا ۹ ،

پارهٔ ۱۵ زِمَرگوز zəmar-gûz در متن اوستای گلدنر Geldner زِمَرگورُو صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته : از واژهٔ زانم zam واز گوزَ gûza اسم مفعول گوز guz (= gûz، بارتولومه Bartholomae نوشته gaoz) در فرس هخامنشی گود gaud یعنی نهفتن ، پوشیده داشتن، پنهان کردن، در بارهٔ زمین بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۳۰۳ ــ ۳۰۶ نگاه کنید .

۳ ــ زیر = اَدِ adə از ظروف مکان است یعنی پایین ، زیر، درجاهای دیگر اوستا اَذَرَ adhara ،چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۸ همچنین اَذَرَ صفت بکاررفته بمعنی زیرین دربرابر اوپرَ upara زبرین چنانکه در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۷ و جز آن، درسانسکریت âdhara هیئت دیگر همین واژه اَذَئیری . چنانکه درپارههای ۵۵ ــ ۵۶ ارت یشت وجز آن، اَذَئیری دَخیو adhairi-daṅhyu صفت است یعنی زیرین کشوری چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۱۴۴ ؛ اَذَئیری زَمَ adhairi-zəma یعنی زیر زمینی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۴۸، ازهمین واژه است در پهلوی اَدَر adar و هچ اَدَر hacadar و در پازند ازیر و در فارسی زیر گوییم، اَدِ adə دربرخی از نسخه ها با واژه‌ای که پس از آن آمده سرهم نوشته شده و در معنی مایهٔ اشتباه گردیده است .

۴ ــ آسمان : بجای این واژه در متن نَبَنگه nabaṅh آمده بمعنی سپهر، جزهمین یکبار ، دیگر در اوستا بآن برنمیخوریم . برابر است با واژهٔ سانسکریت nabhas .

۵ ــ افتادن ( ) از مصدر پَت با جزء اَوَ = ava-pat ،ازهمین واژه است افتادن درفارسی و اُپستَن opastan درپهلوی و pat دراوستاکه ازبرای رفتن وگردیدن آفریدگان اهریمنی بکار رفته چنانکه در یسنا ۹ در پاره های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پارهٔ

۵۸ و جز آن .

۶ - آب=اَپ ap (= آپ âp) درفرس‌هخامنشی آپی âpi درپهلوی آپ ، آفَنت âfant که در پارهٔ ۳۵ تیریشت و در پارهٔ ۱۴ مهریشت و در پارهٔ ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند ، دارای آب. واژهٔ آوند که در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف ، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفنت اوستاست .

۷ - گیاه = اوروَرا urvarâ بسا در اوستا بصیغهٔ جمع آمده ، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه ورستنی و درخت است ، در پهلوی اوروَر urvar در لاتینی arbor و درفرانسه arbre، دربند ۶ ازهات ۴۸ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا باواژه های دیگر آمیزش یافته چون اوروَرُوچیتهر urvarô-čithra صفتی است که از برای ستارگان آورده شده یعنی در بردارندهٔ تخمهٔ گیاهها چنانك دررشن یشت پارهٔ ۱۳ وجز آن ؛ اوروَرُوبَئِشَز urvarô-baêshaza نیز صفت است یعنی باگیاه درمان کننده چنانك درفرگردهفتم وندیداد پارهٔ ۴۴ وجز آن؛ اوروَرُوستَریَه urvaro-straya نام گناهی است که نسبت بگیاهها از کسی سرزند چنانك در ویشتاسپ (گشتاسپ) یشت پارهٔ ۷۳ وهادخت نسك فرگرددوم پارهٔ ۱۳، جزء دوم ازواژهٔ ستَر star (گناه کردن) درآمده‌است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = واتَ vâta در پهلوی وات ، درگاتها همین یکبار آمده اما دربخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم همچنین بواژه‌هایی که با آن آمیزش یافته چون واتُوبرَت vatô-barəta یعنی بادبرده چنانکه درفرگرد پنجم وندیداد درپاره‌های ۳-۴؛ واتُوشوتَ vatô-shûta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۳۲. در اینجا یادآور میشویم که زانم (زمین) و آپ (آب) و اوروَرا (گیاه) ووات (باد) در بخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم

هستند . چنانك میدانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیك و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و مایهٔ خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش .

۹ — ابر = دوانمن dvanman در گزارش پهلوی اَوْر awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دونمن dunman آمده، چنانکه در تیریشت در پاره‌های ۳۲ ــ ۳۳ و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۱۵ یعنی ابر ، مه همچنین در اوستا اَوْرَ awra که در فارسی ابر گوییم بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ٤۰ وجز آن، همچنین واژهٔ میغ :« میغ ابر بوذ فردوسی گفت

همانا که باران نباردْ ز میغ فزون زانك باریذ برسرش تیغ »

(فرهنگ اسدی)

در اوستا مئِغَ maêgha در همان پارهٔ ٤۰ تیر یشت و بسا در جاهای دیگر آمده است .

۱۰ — تندی = آسو âsu، درسانسکریت نیز آسو âsu ،همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۳۱ و فروردین یشت پارهٔ ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیز (تیز)؛ آسیشتَ âsišta یعنی تندتر چنانکه در مهریشت پارهٔ ۹۸ و جز آن ؛ آسینگه âsyanh که در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۸ و در ویسپرد کردهٔ هفتم پارهٔ ۳ نیز بمعنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپَ âsu-aspa صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است ، چنانکه در پارهٔ ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپُوتَمَ âsu-aspôtəma یعنی دارندهٔ تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۹۸ ؛ آسواسپیَه âsu-aspya یعنی دارای اسب تندرو یا تیز تك چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۳؛ آسوکئیریَه âsu-kairya تند کار چنانکه در پارهٔ ۱ دین یشت؛ آسو یسن âsu-yasna یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پارهٔ ۸۹، واژهٔ آسو âsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژهٔ آهو میباشد یعنی غزال درپهلوی آهوك ahûk این جانور چون تیزتك وتند رو و چست دو است چنین نامیده شده‌است ،اما آهو بمعنی پلیدی و آلودگی وبزه یاعیب ونقص که در فرهنك (ادبیات) ما بسیار بکار رفته :

بینی آن جانور که زاید مشك نامش آهو واوهمه‌هنراست (خاقانی)

مرحبا ای بنای آهـو پا آهوئی درتونا نهاده خدا (ابوالفرج رونی)

چنان‌درهجر برمن بگذرد روز کـه در صحرا بـر آهو بگذرد یوز

اگر گویم بدین‌تیمارنیکواست گرستن بر چنین حالی نه‌آهو است

(فخرالدین گرگانی)

و جز آن ، این آهو با واو مجهول باید باشد . در یك رشته از واژه‌هـای فارسی بواسطهٔ نقصان الفبای عرب درکتابت ، رفته‌رفته در تلفظ امتیـاز از میان رفته ، واو مجهول از واو معـروف ، چنانکه یای مجهول از یای معروف ، از همدیگر شناخته نمیشود . آهو بمعنی پلیدی و آلودگی از واژهٔ اوستایی آهیت âhita که در پارهٔ ۱٦ از شـانزدهمین فرگرد وندیداد بآن برمیخوریم در آمده است، در پهلوی آهوك âhôk،آهیتَ صفت است یعنی پلید ، پلشت ، آلوده، ناپاك ، شوخگین . آهیتی âhiti که در پارهٔ ۲۷ از پنجمین فرگرد وندیداد و در پارهٔ ۳ از بیستمین فرگرد وندیداد و در یسنا۱۰ پارهٔ ۷ ودرمهر یشت پارهٔ ٥۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی ، آلودگی ، ناپاکی است ، درگزارش پهلـوی آهو کینشن âhokînêsn شده، ناهید که‌نام‌ستارهٔ زهره است درفارسی و نیز نام‌فرشتهٔ آب است در مـزدیسنا، از همین صفت آهیتَ با آن (= اَ a)که از ادوات نفی است ، میباشد: anâhita یعنی پاك ، بی آلایش.بنخستین جلد یشتها ،گزارش‌نـگارنده ،ص۱٦٤ ـ ۱٦٥ نـگاه‌کنید .

۱۱ ـ پیـوستن ( ) = یوج (yuj) = یَئُوگ

(yaog) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .

۱۲ - دادار ، آفریننده = دانمی dąmi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

پنجمین بند

۱ - روشنائی = رَئُوچِنگَه raočanh ، یادداشت۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ - خوب کُنش = هواپَنگه hvâpanh صفت است ، در مهر یشت پارهٔ ۹۲ و آبان یشت پارهٔ ۸۷ و یسنا ۱۰ پارهٔ ۱۰ نیز آمده ازهو hu (خوب) که در یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰ گذشت و از آپَنگه âpanh برابر سانسکریت âpas و لاتینی opus کار .

۳ - تاریکی = تِمَنگه təmanh ، یادداشت ٦ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ - آفریدن ( ) = دا dâ دادن ، آفریدن ، بخشودن .

۵ - خواب = خوَفنَ xᵛafna ، یادداشت ٦ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ - بیداری = زَئِمَن zaêman ، در گزارش پهلوی زیناوندیه zênâvandîh زَئِنَنگَه zaênanh نیز بهمین معنی است ، صفتی که از آن درآمده : زَئِنَنگهونت zaênanhvant یعنی بیدار ، زنده دل ، هشیار در پهلوی زیناوند zênâvand چنانکه در مهر یشت پارهٔ ٦۱ ؛ زَئِنَنگهَن zaênanhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ٤٦ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱٦ ؛ زَئِنی zaêni که در پارهٔ ٤۰ ازفرگرد سیزدهم وندیداد آمده نیز صفت است بمعنی بیدار ، هشیار ، تخشا ، زَئِنی بودْرَ zaêni-budhra که در پارهٔ ۳۹ از فرگرد سیزدهم وندیداد آمده یعنی دریابندهٔ هشیار . بودْرَ از مصدر بود bud = بوذ budh (= بئود baod) بوی بردن ، دریافتن ، درآمده است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰) وی‌زُایشت vî-zöišta که در پارهٔ ۱۰ از فرگرد هشتم وندیداد آمده یعنی بیدارتر ، هشیارتر .

۷ — بامدادیاسپیده دم= اوشَنگه ushanh ،بجلد خرده‌اوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای‌اوشَهین ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحهٔ ۱٤۹و۱۷۱ نگاه‌کنید .

۸ — نیمروز =اَرِم‌پیتهوا arəm-pithwâ از‌اَرِم arəm که‌جداگانه دربند۸ از همین‌هات‌آمده ودریادداشت شمارهٔ ۵از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجا یا « آنچنان‌که شایدوسزاوار است . » و از پیتهواکه با واژهٔ پیتو pitu که در پارهٔ ۱۱ از یسنا۹ آمده ودرگزارش پهلوی پیت pît شده بمعنی خورش ، ازیك بنیاد است.بنابراین اِرِم‌پیتهوا هنگامی است شایستهٔ خورش و آن‌گاهی‌است ازشبانروزکه ناهار خورند یا نیمروز (ظهر) یاآنچنان‌که‌در بندهش‌فصل ۲۵ پارهٔ ۹آمده : رَپیتوین rapitvîn یعنی نیمروچ گاس nemrôč gâs (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتهوا rapithwâ آمده یعنی‌نیمروز چنانکه‌درفرگرد دوم وندیدادپارهٔ ۱۰، رَپیتهوین rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۲۸ و یسنا ۹ پارهٔ ۱۱،درپارهٔ رپیتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱٤۸ — ۱۵۱ و صفحه ۲٤۵ نگاه‌کنید .

۹ — شب = خشپا xshapâ در مهریشت پارهٔ ۵۰ نیزخشپا درفرس هخامنشی‌خشَپxshap درجاهای‌دیگراوستاخشپ xshap هم آمده چنانکه در پارهٔ ۵ سروش هادخت یشت وجز آن، درپهلوی شپ هیئتهای دیگر این واژه خشَپَن xshapan و خشَفن xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ٤۵ و آبان یشت‌پارهٔ ۱۵ و جز آن ؛ خشَفنیه xshafnya که در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت‌آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیه xshâfnya

که دریسنا ٦٢ پارهٔ ۷ آمده با واژهٔ شام فارسی یکی است .

۱۰ — یادآور : در متن مَنَئُوتهری manaothrî از مصدر مَن man اندیشیدن ، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

مَنَئُوتهری manaothrî بمعنی گردن که در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۳۰ آمده ، ناگــزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یادآور میشویم منُوتهری در اوستا کــه درگزارش پهلوی گرتن شده ، در جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاك ایزدی باشد در برابر گریوا grîva که از برای گردن آفریدگان ناپاك اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۷ ازبرای گردنهٔ کوه اَرِزوُر Arəzûra کوهی که بر زبر آن دیوها انجمن کنند ، بکار رفته است (نگــاه کنید یــادداشت پارهٔ ۷ از فرگرد سوم وندیداد)

گریوا grîvâ در گــزارش پهلوی گریوك grîvak شده همین واژه است که درفارسی گریوه شده باید گردنهٔ کوه باشد درفرهنگها بمعنی کوه‌پست و پشتهٔ بلندگرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوهٔ غیب رب خود را بدیدهٔ لا ریب

(فرهنك جهانگیری)

گریوپان grîv-pân درگزارش پهلوی پارهٔ ۹ از فرگرد چهاردهم وندیداد بجای کوئیریس (Kuiris) (بارتولومه Barthol. kuîrit نوشته) میباشد وچنین توضیح داده‌شده

= آن هیچ ترك اباچ آن زره بست یعنی آن‌که ترك را (کلاه خودرا) بهزره بندد. گریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانندگریوه از همین واژهٔ اوستایی گریوا grîvâ میباشد، درپهلوی گریو grîv

۱۱ — برگزیده،هوشمند،بخرد،فرزانه = چَزدَنگهونت čazdaṅhvant ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۲ ـ پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف = اَرِتهِه aratha ، یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ ـ بدرستی = هَئیتهیه haithya ، یادداشت ۹ بند ٥ هات ۳۰ .

۲ ـ نوید دادن ( ) از واژهٔ وَچ vac که در نخستین جمله هریك از نوزده بند این هات آمده بمعنی گفتن است، در اینجا باجزء فرَ fra یعنی فرا گرفتن، نوید دادن .

۳ ـ یاوری کـردن ( ) = دباز dəbaz در جاهای دیگر اوستا باز baz چنانکه در پارهٔ ۹ فـروردین یشت با جزء پئیتی آمده: paiti-baz بمعنی پناه‌دادن، نگاهداری کردن، دِبازَنگه dəbazanh که در بند ٦ از هـات ٤۷ آمـده یعنی یاوری، پناه ، نگاهداری ، پشتیبانی .

۴ ـ شناختن ( ) = چیش cish (= کَئِش kaêsh) نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

٥ ـ از برای واژهٔ جانور و صفت بارور نگاه کنید بیادداشت شماره ٥ بند ٥ هات ۲۹ .

٦ ـ خرّمی‌بخش : رانیوسکِرِتی ranyô. skərəti دربند ۳ ازهات٤۷ودربند ۲ازهات٥٠ نیز آمده ومانند همین بندصفت گئو gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی بخشنده وخوشکردار گردانید ، درگزارش پهلوی به راتیه‌کرتار râtîh kartâr (رادی‌کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این‌صفت‌را بواژهٔ‌سانسکریت ranyati پیوسته وجزء‌دومی‌را کِرِتی karəti ازمصدر کر kar (کردن) دانسته .

۷ ـ آفریدن، ساختن، پدیدآوردن = تَش tash

دربندآینده نیز آمده،یادداشت۲ بند ۹ هات ۳۱

هفتمین بند

۱ - ارجمند ، بزرگوار = برخذَ barəxdha نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۹ هات۳۲ .

۲ - فرزانگی = ویانا vyânâ ،یادداشت ۳بند٦ هات۲۹ .

۳ - پسر= پوتهر puthra،در فرس هخامنشی نیز putra پوتَر درسانسکریت پوتَر putra در پهلوی پوس pus ،پوسر در فارسی پُس و پسرو پورگوییم . درگاتها همین یکبار آمده اما دربخشهای دیگر اوستا بسیار بآن‌برمیخوریم ، نگاه‌کنید بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات٤٥ .

پوتهر دراوستا ازبرای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی میآید ودربرابر هونو hunu که ازبرای زادگان اهریمنی ناپاك بکاررفته چنانکه‌دربند۱۰ ازهات۵۱ همچنین است‌دربخشهای دیگراوستا چنانکه درآبان‌یشت پاره ٥٤ ومهریشت پارهٔ ۱۱۳ وزامیادیشت پارهٔ ٤۱ وجزآن.در یسنا ۹ در پاره های ٤و۷ و۱۰ پوتهر puthra بمعنی پسراست دربرابر دختر، چه دراین پاره سخن‌ازپسر ویونگهونت vîvanhvant(ویونگهان)است که‌ییم yima (جم) باشد ؛ وازپسرآتهویه Athwya (آتبین)که‌تهراِتئون Thraêtaona (فریدون)باشد، و ازپسران تهریت Thrita (اترط) که کرساسپ Kərəsâspa (گرشاسب) وبرادرش‌اورواخشیه urvâxshaya باشند، همچنین‌است در پارهٔ ۱۸آبان یشت که‌ازپسر پئوروشسپ Pourushaspa سخن‌رفته که‌زرتهوشتر Zarathuštra(زرتشت)باشد ودر پارهٔ ۱۰۵ازهمان یشت پسراَئوروَت‌اسپ Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپ Vîštâspa (گشتاسب) یاد شده است چنانکه پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نر ، اما واژهٔ پوتهردر

پارهٔ ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه وفرزند است خواه نرو خواه ماده ، چه درآنجا سخن ازبچگانی‌است که هنوززاییده نشده ودرشکم مادراند . همچنین‌واژهٔ پوتهر دراوستا ازبرای بچهٔ جانوران بکاررفته خواه نرینه وخواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ ــ ۱۰ ازآفرینگان گهنبار که از میش وگاو و مادیان وشتریاد شده واز برای بچه های آنها واژهٔ پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره وگوساله وکره وبچه شتراست .

در پارهٔ ۱٦ ازفرگرد چهاردهم وندیداد از برای بچه سگ (توله) نیزواژهٔ پوتهرآورده‌شده‌است، اینگونه مثال دراوستابسیاراست.ازاین چندمثال که‌برشمردیم بخوبی دیده‌میشودکه واژهٔ پوتهرکه درفارسی پس و پسروپور شده دراوستا بهمین معنی و بمعنی‌بچهٔ‌نرینه ومادینه مردمان وچارپایان‌است.همچنین واژهٔ گئو gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی‌گاو گوییم و هم اسم جنس‌همهٔ جانوران سودمند .

۴ ــ دوستار = اوزِم uzəma صفت است ازمصدراوز uz(aoz) درآمده‌که‌بمعنی‌گرامی داشتن یابزرگ وبلندداشتن‌وحرمت داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ٤٦ ، در گـزارش پهلـوی بلند اوزیتن buland-uzîtan یعنی بلندوبرشدن،ازهمین بنیاد است اوزیَه uzya که‌نام‌یکی ازپارسایان است و در پارهٔ ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانَرَ usmânara لفظاً یعنی ستوده وگرامی نران (مردان) یاکسی‌که مردان‌وی را بزرگ وبرتر دارند و نام دو تن از پارسایان است‌که در پارهٔ ۹۷ و پارهٔ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده‌اند .

۵ ــ پدر=پیتهر pithr، یادداشت۲ بند۸ هات ۳۱.

٦ ــ کردن ( ) = کَر kar ،یادداشت٤ بند۹ هات ۳۰

۷ ــ همانا = تائیش tâiš ،یادداشت ۹ بند ۱۱هات ۳۰ .

۸ ــ کوشیدن ( ) = اَوْ av،یادداشت ۱۳ بند ۹

هات ۲۹ .

۹ - خردپاك (روان مقدس) = سپنتا مئینیو [Avestan] سپند مینو، یادداشت ٦ بند ۱ هات ۲۸.

۱۰ - دادار = داتر [Avestan] dâtar در پهلوی نیز داتار [Pahlavi]، در بند های ٦ و ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر دا [Avestan] dâ دادن، آفریدن، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸ .

۱۱ - فراشناختن = فرَخشنی [Avestan] (Inf.) fra-xshnî، یادداشت ۵ بند ۱۱ هات ۲۹ ،

هشتمین بند

۱ - آموزش = آدیشتی [Avestan] â-disti از مصدر دیس [Avestan] dis نمودن، شناسانیدن، آموزانیدن، آگاه کردن، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳ .

۲ - یاد سپردن = منذائیدیائی [Avestan] mәṇdâidyâi، یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱ .

۳ - دستور، گفتار، سخن، دستور و گفتار ایزدی مراد است : اوخذَ [Avestan] uxdha در بند ۱۰ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۴ - زندگی = اَنگهو [Avestan] aṅhu، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۵ - پرسیدن ([Avestan]) = فَرس [Avestan] fras پرس [Avestan] pәrәs، درآغاز هریك از نوزده بند این هات آمده .

٦ - بدرستی = اَرِم [Avestan] arәm، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۷ - دریافتن، دانستن، آموختن = وَئِدیائی [Avestan] vaêdyâi (Inf.) از مصدر وید [Avestan] vid، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸ .

۸ - روان = اوروَن [Avestan] urvan، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۲۸ .

بجای «چگونه» کا [Avestan] kâ و در بند آینده بجای آن کَتها [Avestan].

kathâ آمده است .

۹ — بخشایش = وُهُو [illegible] vohu صفت است، در فارسی به (خوب ، نیك) دراینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بهی ، خوشی ، نیکی یا دهش و بخشایش .

۱۰ — شادی انگیز یا شاد کننده = اورواخشنْت [illegible] urvâxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، درمتن اوستای گلدنر Geldner دربند ۸ ازهات ٤٤ [illegible] نوشته شده ودرنسخه‌بدل [illegible] و [illegible]

۱۱ — رسیدن یابهره‌ورشدن ([illegible]) = گم [illegible] gam باجزء آ [illegible] درپارهٔ ۵ از یسنا ۷۰ نیز باین فعل با همین پسین جمله ازبند ۸ از هات ٤٤ برمیخوریم، درمتن [illegible] بجای [illegible] آمده، نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

نهمین بند | **۱ — ؛ ۳ —** درمتن آمده : کَتها موئی- یانْم- یئوش- دَئِنانْم- یئوش- دان Kathâ - môi- yąm - yaos - daênąm-yaos - dâne

[illegible] یئوش دومی افزوده شده، دروزن‌شعر زیادتی است باید برداشته شود .

نخستین یئوش باواژهٔ دانِ پیوسته است : یئوش دا = یئوزدا [illegible] yaozdâ ، نخستین‌جزءاین فعل‌مرکب ، یئوش (= یئوزْ) برابر است باواژه‌سانسکریت yos ولاتینی jus (بنیاد واژهٔ Juste فرانسه)، دومین جزء ازمصدر دا [illegible] dâ (دادن) میباشد. یئوزدا یعنی درست کردن ، رسا ساختن، پاك کردن ، ازآلودگی بدرآوردن و از آلایش گناه پرداخته کردن . از اینکه در جمله بالا دو جزء یك فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد : ازآنهاست مصدرمانْزدا [illegible] maz-dâ یعنی بیاد دادن یا بخاطرسپردن که درپارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ بکاررفته ودوجزء آن ازهمدیگرجداشده، درمیانِ آنهاواژهٔ وَچَ [illegible] vaca فاصله‌است، درآغاز بند ٤ ازهات ۲۸ دیدیم که‌فعل منْ [illegible] با جزء دیگرش ددِ [illegible] dadê = [illegible] + [illegible] man + dâ که مرادف واژه مانْزدا maz-dâ و بمعنی بیاد دادن و

بخاطرسپردن است، جداشده دو واژه میان آنها فاصله است:
دو جزء فعل = زرزدا zraz-dâ که بمعنی اطمینان کردن وایمان داشتن است ودرپارهٔ ۲۶ درواسپ (گوش) پشت آمده ازهم جدا گردیده حرف چه ča که ازحروف عطف است میان آنها فاصله است (چَه ča یا چا čâ چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است) از صفت زرزدا zarazdâ = (zrazdâ) دریادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت .

یَئُوژدانگْه yaozdânh که دربند ۵ ازهات ٤۸ آمده ودرپارهٔ ۲۱ ازپنجمین فرگرد وندیداد باهمان جملهٔ گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی و پاکی است . یَئُوزدا yaozdâ وواژه‌های دیگر ازهمین بنیاددر اوستا بسیار آمده بویژه درونديداد وگزارش پهلوی ، این واژه وواژه‌هایی که از آن در آمده بـه یوشداسرینیتن yôšdâsrênîtan و یوشداسریه yôšdâsrîh وجز آن گردانیده شده است وازبرای توضیح افزوده گردیده پاك کردن، ازگناه پاك داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه درجلد وندیداد)

ازواژهٔ دین = دَئِنا daênâ که دراین بند و دربندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا بمعنی وجدان است .

۳ ـ نیك اندیش = هودانو hudânu، پیرو آیین مزد یسنا مراد است ، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ ـ بجای خداوندگار در متن آمده از واژهٔ پَئیتی paiti ،دربند ٤ ازهات ۵۳ پَئیثی paithi و در بند ۱۱ از هات ٤۵ پَتی pati آمده درگزارش پهلوی پت pat شده ودرتوضیح بند ۱۱ از هات ٤۵ پس از پت pat افزوده شده خوتای (خدای)، همین واژه است که در فارسی بَذْ یا بَدْ شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا

صاحب و رئیس ودر جزء یك رشته‌از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهبد ودرستبد (پزشك) واندرز بد وجزآن بجا مانده است .

در بند ٤ از هات ۵۳ واژهٔ پئیتهی paithi بمعنی شوهر بکاررفته همچنین دریسنا ۹ پارهٔ ۳۳ ودرارت یشت پارهٔ ۵۸ ، بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه های دیگر آمیزش یافته : چون‌نمانُو پَئیتی nmânô-paiti؛ ویس‌پئیتی vis-paiti؛زنتوپئیتی zantu-paiti ؛ دَئینگهوپئیتی daiñhu-paiti ، درپهلوی مان‌پت ویس پت ؛ زندپت ؛ دهیوپت ،درفارسی‌میتوان خانخدا ودهخدا و مرزبان و شهریارگفت . نگاه‌کنید بیادداشت پارهٔ ٤١ ازفرگرد هفتم وندیداد در جلد وندیداد .

۵ ـ نوید یا پیمان = a-sîšti ،یادداشت٦بند ۱۰ هات ۳۰ واژه اَسیشتی درگزارش پهلوی به تیژ (تیز)گردانیده شده ناگزیر با واژهٔآسیشتَ âsišta که صفت‌تفضیلی‌است ازآسو âsu (تند ، تیز) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ٤ همین هات گذشت ، مشتبه شده است .

٦ ـ راستین=اِرِشو ərəshva ،یادداشت٤ بند٦ هات ۲۸ .

۷ ـ آموزاند= ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ همین هات .

۸ ـ مانند تو = ثْبِاوَنت، بیادداشت۳ از بند ۱ همین هات نگاه‌کنید .

۹ ـ واژه‌ای‌که « دریك سرای » آوردیم بجای هَدَمْ ha-dam ( ) در بند ١٤ از هات ٤٦ نیز آمـده یعنی همان خانه،نگاه‌کنید بیادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵ .

۱۰ ـ آرام‌داشتن، جای‌گرفتن،خانه‌ساختن، ( )=شی shi ،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۱۰ هات ۲۹.

دهمین بند

۱ – پیوسته یا یگانه وانباز (...) از مصدر هَچ ... hac یاری کردن ، همراهی کردن، پیوستن،انبازی کردن ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۲ – جهانی = گَیثها ... gaêthâ ،یادداشت۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ – فزونی دادن، پیش بردن ، گشایش بخشیدن (...)= فراد ... frâd (...)،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱٤ هات ۳٤ .

۴ – پارسایی = آرمئیتی ... ârmaiti،یادداشت۵ بند۲هات۳۲ .

۵ – نگریستن،نگاه کردن(...)= دی ... di ،یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ – کیش ، آیین ، آموزش = چیستی ... čistî ،یادداشت٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ – بآرزو ، بخواهش= اوسَنْ ... usan از مصدر وَس ... vas که‌بمعنی خواستن وخواهشداشتن‌وآرزوکردن است (یادداشت ۱۲ بند۲هات ۲۹) دربند ۹ از هات ٤۵ نیز آمده . اوسن Usanنیزنام‌کسی است،همین واژه است که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسرکی اپیوه ، نوه کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه درآبان یشت پارهٔ ٤۵ و بهرام‌یشت ۳۹ : کَوی اوسَنْ ... kavi Usan (کیکاوس) ، این نام بایستی در فارسی‌اوس باشد. کاوس نامی است کـه‌باعنوان کَیِ‌که دراوستاکوی ... Kavi آمده ، آمیزش یافته امایکبار دیگر هم این عنوان بدوپیوسته کیکاوس‌شده .بگفتار کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ ـ ۲۳٦ نگاه کنید .

۸ – بخشایش = ایشتی ... îštî ،یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند

۱ – پارسایی مانند شمارهٔ ٤ از بند پیش و نیز میتوان بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر

خیره‌سری و برتنی و درشتخویی .

۲ ـ گراییدن ([illegible])ازمصدر گَم gam(گامیدن،رفتن)، باجزء وی= [illegible] vî-gam یعنی راه یافتن وگستریدن ونفوذکردن .

۳ ـ گفتن ([illegible]) از مصدر وَچ [illegible] vač

۴ ـ برای این یا«ازینرو» = آئیش [illegible] âiš ،یادداشت۶بند۲هات۳۱ .

۵ ـ درآغازیانخست = پئوئوروِیه [illegible] paouruyê،یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ ـ برگزیدن([illegible]) ازمصدروید [illegible] vid جستن، پیداکردن، بدست‌آوردن، باجزء [illegible] fra یعنی‌فراجستن،برگزیدن.یادداشت ٤ بند ٦ هات ۲۹ .

۷ ـ دیگران = اَنیَه [illegible] anya ،یادداشت شمارهٔ۱۰ بند ۷ هات ۳٤ .

۸ ـ بجای « خرد » مَئینیو [illegible] mainyu آمده که در فارسی مینو گوییم. این واژه را گاهی بمعنی خردگرفتیم وگاهی بمعنی روان. یادداشت۲ بند۳ هات ۳۰ .

۹ ـ بدخواهی = دوَاِشَنگَه [illegible] dvaêshanh ، یادداشت ٦بند٦هات ۲۸ .

۱۰ ـ نگرستن([illegible])=سپَس [illegible] spas ،دربند٦از هات۲۵ نیز آمده، درگزارش‌پهلوی‌پاسپانیتن [illegible] پاسیدن ،پاسداشتن، پاسبانی‌کردن ،نگهبانی کردن. واژهٔ سپس spas در اوستا بمعنی پاسبان نیز آمده چنانکه در مهر یشت در پاره های ٤٥ ـ٤٦ و جز آن، بهمین معنی است سْپَشتَر [illegible] spaštar چنانکه درهرمزدیشت پارهٔ۱۳، سْپَسَن [illegible] spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۲۸ آمده .این دوواژه پسین درگزارش پهلوی به پاسپان [illegible] گردانیده شده است ؛ سپَشیتی [illegible] spashiti که در زامیاد یشت پارهٔ٦ آمده یعنی

پاس ، نگاه .

دوازدهمین بند

۱ – سخن‌داشتن( ) = پَرِس parəs (فْرَسْ fras) کـه در آغاز هر یك از نوزده بند این هات آمده ، دراینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .

۲ – یا = وا vâ برابرواژهٔ لاتینی ve از حروف ربط است.درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ ، هات ۳۳ بند ۳ ، هات ٤٥ بند ۱۱ ، هات ٤٦ بند ٤ و جز آن .

۳ – پیروراستی=اَشَوَنْ ashavan؛دروغپرست = دْرِگْـوَنت drəgvant ، ازاین دوواژه‌پیرودین راستین یامزدیسناوپیروکیش دروغین یا دیویسنا اراده میشود. نگاه‌کنیدبیادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ وبند٤ از هات ٤٦ .

۴ – کدام یك = کتار katâra .

۵ – دشمن ، بدخواه ، کینه‌ور=اَنگرَ angra درپهلوی گَنّاك ، در بخشهای دیگـر اوستا اَنْگرَ añgra با واژه مَئینیو یامئینیو : anrô mainyava؛ anrô mainyu درپهلوی گَنّاك مینوك gannâk mênûk ، درفارسی اهریمن گوییم یعنی گوهر تیره یاخردخیره وروان‌پلید (روح خبیث وشریر)، نگاه کنیدبیادداشت۲بند ۳ هات ۳۰ . دراین بند۱۲ ازهات ٤٤ ازانگرَ angra اهریمن اراده نشده، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنانکه دربند ۱۵ از هات ٤۳ بهمین معنی بکار رفته اما دربند ۲ از هات ٤٥ اهریمن مراد است .

٦ – بخشایش = سَوا savâ سود : سود جاودانی ایزدی مراد است‌یابهره وبرخی که درروزپسین مایهٔ رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی،بهمین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ ازهات٤۳ وبند ۷ ازهات ٤٥ وبند ۱ از هات ٤۸ و بند ۱٥ از هات ٥۱ ، نگاه کنید بیادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۷ – ستیزه کردن ، پرخاش کردن ( ) = پئیتی‌اَر . paitî-ar پیکار کردن ، پذیره آمدن ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ – بجای چیست درمتن čyañhat آمده : باید چی čî که ازقیوداست بمعنی چه ، ازانگهت‌که از مصدر اَه ah (هستن، بودن) درآمده ، جدا شود . نگاه کنید به :

Mills , Sacred Books of the East, Vol . XXXI, P, 117 ; A Dictionary of the Gathic Language, Vol. III, P. 198; Bartholomae, Altiranisches wörterbuch SP. 276 F. U. 584.

۹ – پنداشتن، اندیشیدن( )= مَن man، یادداشت شمارۀ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ نگاه‌کنید .

سیزدهمین بند

۱ – دروغ = دروج . druج :ازین‌واژه‌پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده‌شده، همچنان دربند٤ ازهات۳۳.

۲ – درمتن آمده : نیش،اَهْمَت،آ، نیش، ناشاما nîš-ahmat-â-nîš-nâshâmâ . دراین جمله واژۀ نیش nîsh دومی افزوده شده در وزن شعر زیادت است باید برداشته شود. ناشاما از مصدر ناش nâsh (بردن) با جزء نیش، (= نیز niz) : نیش ناش nîš-nâsh یعنی دور کردن ، بیرون بردن ، دور راندن، برکنار ساختن .

در یسنا ٦١ پارۀ ۵ نیز بهمین فعل بر میخوریم یعنی‌که همین جمله ازبند ۱۳ هات٤٤ درآنجا تکرار شده ، درگزارش پهلوی بجای آن نیتن nîtan = (در هزوارش دزلونتن dzluntan) یعنی کشانیدن و بدر بردن ، آورده شده . در یادداشت شمارۀ ۱۳ ازبند ۲۰ هات ۳۱ دیدیم‌که نیتن در پهلوی با واژۀ اوستایی نی nî (کشانیدن) یکی است .

واژهٔ ناش با جزء فرا : فراناش frâ-nâsh دوبار در پارهٔ ٥ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بورتن (بردن) شده است ، در پارهٔ ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش nis و پئیتی paiti آمده یعنی دگرباره راندن ، دوباره‌کشانیدن. آ ...ناش â-nâshê که در بند ۱٤ ازهمین هات‌آمده (با جزء آ) نیز بمعنی آوردن است. نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ آن بند .

۳ – پُر = پرنَ parəna، درپهلوی‌پور pur، پرنَ parəna نیزدر اوستابمعنی پَر(پرمرغ) است‌چنانکه دربهرام‌یشت‌پارهٔ ٤٤، پرن بمعنی پُرصفت است(اسم‌مفعول) ازمصدرپَرْ par یعنی پُرکردن، انباردن‌که دربند۱۰از هات۲۸برخوردیم. پرباجزءهام: ham-par درپارهٔ٤٨ازچهارمین‌فرگرد وندیدادآمده،درپهلوی‌هنبارتن han-bârtan ودرفارسی‌انباردن(انباشتن) گوییم . ازهمین بنیاد است انبار . پر par نیز بمعنی گذشتن و گذرکردن‌است‌چنانکه دربند ۱۰ از هات ٤٦ باجزء فرا frâ (فرَو)آمده است، همچنین در پارهٔ ٦ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، درپهلوی ویتارتن vitârtan گـذشتن ، در پارهٔ ۲۷ از فـرگرد سوم وندیداد با جـزء آ بمعنی گذرکردن ، فرا رسیدن و درآمدن . در پارهٔ ۱ از خورشید یشت با جزءنی ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پرْ par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پارهٔ ۱۷ از فرگرد چهارم وندیداد وبمعنی برابرکردن ودرست‌کردن ودرگذرانیدن گناه وجبران‌کردن است چنانکه در پارهٔ ۲۷ از فرگرد۱۹ وندیداد وباجزء پئیتی paiti درپارهٔ ۱۰۷ ازفرگرد ۸ وندیداد . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ٤۸ .

۴ – نافرمانی = اَسروشتی a-srušti ، یادداشت ٤ بند ٥ هات ۲۸ .

۵ – کوشیدن( )ازمصدردیو div (بارتولومه

نوشته dyav 1 در ص . (Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء آ â .

۶ - پیوستن ([Avestan]) = هَچ [Avestan] hač ،یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پرسش = فِرَسا [Avestan] fərasâ، یادداشت٤ بند۷ هات ٤۳ .

۸ - آرزوداشتن([Avestan])= کَن [Avestan] kan درباره های ۱۱ - ۱۲ ازفرگرددوم هادخت‌نسك بمعنی دوست داشتن است، بمصدر کا [Avestan] kâ که از همین ریشه وبمعنی خواهشداشتن و آرزو کردن است دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ از هات۳۳ برخوردیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کَن [Avestan] kan نیـزدراوستابمعنی کندن‌است ، درپهلوی کنتن [Pahlavi]

چهاردهمین بند

۱ - سپردن ([Avestan]) از مصدر دا [Avestan] dâ دادن، دربند ۸ ازهات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۲ - برافکندن = نی مِرانژدیائی [Avestan] ni-məraz-dyâi (.Inf)،درگزارش‌پهلوی(= زند)مرنجینیتن [Pahlavi] mrenjênîtan (میرانیدن تباه‌کردن)،ناگزیرمرانْژدیائی ازمصدرمَرچ [Avestan] marəč (تباه‌کردن،میراندن کشتن) پنداشته شده(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸بند۱هات۳۱) اما مِرانژدیائی از مصدر مرز [Avestan] marəz در آمده ، مصدری‌که در پهلوی مالیتن [Pahlavi] ودرفارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نی [Avestan] nî بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست کردن است .

۳ - دستور =مانثره [Avestan] mathra ، یادداشت ٦ بند ۵ هات ۲۸ .

۴ - آیین=سِنگَهَ [Avestan] sə̄ngha، یادداشت۷ بند۱۱هات ۳۱.

۵ - شکست یا گُسستگی=سینا [Avestan] sinâ،ازمصدر سیدْ [Avestan] sid ، (بارتولومه .Bartho نوشته saêd) دربارهٔ ٥٤ تیر یشت با جزء [Avestan] paròit وجـزء [Avestan] ava ([Avestan])آمده،درفارسی گسستن

(گسلیدن) .

۶ – سترگ یا نیرومند وزورمند = اِمَ وَنت ēmavant، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۷ – دادن = داوُئی . dâvôi (Inf.) یعنی دادن ، رسانیدن، از مصدر دا dâ ،دربند ۲ ازهات ۲۸ نیز بواژهٔ داوُئی برخوردیم، دربند ۹ از هات ۵۱ باجزء اَئیبی aibî بآن خواهیم برخورد، بمعنی گذاردن ونهادن.

۸ – رنـج ، آزار ، تنگی ، تباهـی ( ) = دوَفش dvafsha، دربند ۸ از هات ۵۳ ( ) دْوَفشَنگْـه dvafshanh آمده،درگزارش‌پهلوی‌درهر دوبنداین‌واژه ازمصدر دَب dab (فریفتن) دانسته شده، از اینرو برخی ازدانشمندان آنرا بمعنی فریب‌وبرخی دیگر بمعنی‌فریفتارگرفته‌اند، بواژهٔ دَفشنیه dafshnya (از مصدر دَب) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ هات ۳۵ نگاه کنید و به Geldner : Beiträge zur kunde der indogermanischen sprachen B. 14 S. 27 ; Bartholomäe : Arische Forschungen Heft 2 S. 177.

۹ – ستیزه = آسْتَ asta ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳ .

۱۰ – آوردن : در متن â. is. dvafshəng. Mazdâ. anâshê درواژهٔ آناشِ anâshê حرف آ در سرواژه زیادتی است بایدازبرای وزن‌شعرازمیان برداشته شود.ناشِ باجزء آ = آ ... ناشِ â...nâshê (Inf.) از مصدر ناش nâsh درآمده که درشمارهٔ ۲ از بند پیش گذشت .

پانزدهمین بند:

۱ – پس آیا = یَزی yazî، دربند ۶ همین هات نیز بآن برخوردیم ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱ .

۲ – توانابودن،توانستن ( )=خشی xshi، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ .

۳ – پناه دادن = پوئی (Inf.) pôi در بند آینده نیز آمده و در گزارش پهلوی پانَك Pânak پناه (واژهٔ پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا pâ پناه دادن و برکنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۴ – سپاه = سپادَ spâda، درجاهای دیگر اوستا سپاذَ spâdha چنانکه در پارهٔ ۶۸ آبان یشت و پارهٔ ۳۶ مهر یشت و پارهٔ ۴۳ بهرام یشت وجز آن، در پهلوی ( ) و در فارسی سپاه، در فرس هخامنشی سپادَ چنانکه در نام تَخمَ سپادَ Taxmaspâda که یکی از سرداران داریوش بود و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ٤۳ گذشت.

۵ – ناسازگار = اَن اَئوچَنگَه an-aočanh، ترجمهٔ آن در گزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که اَنْ an باشد پیداست که ادات نفی است بمعنی «نه» وجزء دیگر را که اَئوچنگه aočanh باشد، برابر واژهٔ سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی و آسایش و رامش و بهبودی بنا براین اَنْ اَئوچنگه یعنی ستیزه جو و کینور، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار.

٦ – بهم رسیدن (...) = هانْم گَمْ ham gam، نگاه کنید بیادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۰.

۷ – پیمان = اوروانَ urvâta، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ – استوار بودن ( ) از مصدر دَرِزْ darəz استوار کردن، بستن، پایدار کردن. در گزارش پهلوی بستن ، در پاره ۵۵ تیر یشت با جزء آ آمده: â-darəz، در پارهٔ ۳۱ از فرگرد سیزدهم وندیداد با جزء نی آمده نی دَرِزْ ni-darəz و باز در همان پاره از فرگرد ۱۳ وندیداد با جزء فرا و نی باهم آمده frâ-ni-darəz و در پاره ٤۹ از فرگرد نهم وندیداد با جزء هَن آمده: han-darəz وجز آن. از همین بنیاد است واژهٔ فارسی درز (درز جامه؛ درزی = خیاط؛ درزن =

سوزن) برابر دَرزَ darəza یعنی بند،بست. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ۸ هات ۵۳ .

۹ – پیروزی = وَنَنا vananâ، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ٤ هات ۳۱.

۱ – پیروزگر = وِرِتهرَجَنْ varəthrajan صفت است. در

شانزدهمین بند گـزارش پهلوی پیروزکریه pêrozkarîh ، در توضیـح آمـده زتار وِیناسکاران

zatâr-i-vinâskârân (زننده گناهکاران) وِرِثْهرَ varəthra بمعنی پیروزی دراوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۲٤ و یسنا ۷۱ پارهٔ ۸ وجز آن. وِرِثْهرَ varəthra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن بپوشاندو نگاهداری کند ازمصدر وَر var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است. وِرِثْهرَغْنَ، varəthraghna نام فرشتهٔ پیروزی است و بهرام یشت در نیایش اوست، همین واژه است که در فارسی بهرام شده، بیستمین روز از ماه را که باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند، درجاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم دراینجا بیش ازاین نباید ، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۱۲ ـ ۱۱۹ و بجلد خرده اوستا ص ۲۰۸ .

۲ – آیین = سِنگَهَ sə̄ngha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۳ – کسانی که هستند : در متن هنتی həntî صیغهٔ جمع حاضر است بمعنی هستند ازمصدر اَهِ ah هستن، بودن بمعنی آفریدگان و آنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات ، بکاررفته است چنانکه دربند ٦ ازهات ٤٥ و دربند ۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است .

۴ – پناه بخشیدن = پوئی pôi مانند یادداشت شمارهٔ ۳ از بند پیش .

۵ – آشکارا = چیتهرا čithrâ، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱ .

٦ – آگهی دادن ( ) = چیش čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ – برگماشتن = دانم dam (Inf.?) از مصدر دا دادن.

۸ – از برای واژهٔ رد = رَتو ratu و صفت درمان بخش زندگی یاپزشك زندگی = اَهوم بیش ahûm-bis نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۹ هات ۳۱ .

۹ – فرمانبری= سِرَئوش saraosha، یادداشت ٤ بند ٥ هات ۲۸ .

۱۰ – روی کردن ( )ازمصدرگَم gam آمدن ، گامیدن .

۱۱ – خواستن ( )= وَس vas ،یادداشت۱۲ بند۲ هات ۳۰ .

هفدهمین بند

۱ – بجای کام‌دل‌درمتن‌زَرَ zara آمده جز همین یکبار دیگر دراوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است .

۲ – ساختن ( ) ازمصدرکَر kar کردن ، ساختن، یادداشت٤ بند ۹ هات ۳۰ .

۳ – پیوستن‌یاپیوستگی=آسکیتی â-skitî ( ) از مصدر هَچ hac ،یادداشت ۹بند ۹ هات ۳۳ .

۴ – گفتار( )=وَچ vac ،یادداشت۷بند۱۱هات۲۸

۵ – کارساز= اَئِشَ aêsha ،یادداشت ٤ بند ۹ هات۲۹ .

٦ – آن = اَو ava ، در تأنیث اَوا avâ ضمیر اشاره است، دربند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ٦ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم، دربند ۱۹ همین هات نیز آمده .

۷ – دستور = مانثْرَ mathra ،یادداشت ٦ بند ٥ هات ۲۸ .

۸ – دربارهٔ رسایی وجاودانی یا خرداد وامرداد که دربند ۱۸ همین هات نیز

آمده بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۹ – درآمیختن، یگانه شدن، بهم پیوستن وآمیزش کردن درمتن سروئی بوژدیائی آمده: سروئی srôi (Inf.) ازمصدرسر sar (پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است سَر sarə که در بند ۳ ازهات ٤۹ آمده (یادداشت۳بند۲۱ هات۳۱)؛ بوژدیائی bûzdyâi (Inf.) از مصدر بو bû بودن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۸ هات ٤۳.

۱۰ – بهره ور، برخوردار = راتِهم râthəma، درگزارش پهلوی بهار bahâr، در بند ٦ ازهات۵۳ نیز آمده بمعنی بسته وپیوسته (متعلق) و پیرو است، صفتی است که از مصدر راتْهه râth درآمده یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه دربند ۹ ازهات ۵۳ آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از آن بند.

هجدهمین بند

۱ – مزد = میژدَ mîzda دربند ۱۹ نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۳ هات ۳٤.

۲ – ارزانی‌شدن، بچیزی‌سزاوارگردیدن ( ) = هَنْ han، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ٦ هات ۳۲.

۳ – مادیان: اسپ aspa، درپهلوی ودرفارسی‌اسپ، مادینهٔ آن اسپا aspâ، اسب ماده، مادیان.

۴ – بجای «بانر» در متن ارشن وَیتی arshnavaitî آمده صفت است، درتذکیر اَرشنَ وَنت arshnavânt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه‌مند وبا (جفت) نر، ازاین صفت اسپ مراداست، بنابراین مادیان با جفتش که اسب باشد، این صفت از واژهٔ اَرْشَن arshan ساخته شده که نخست بمعنی مرداست در برابر زن = هائیریشی hâirishî که در یسنا ٦۵ در پاره های ۲ و ۵ وارت یشت پارهٔ ۵۸، در برابرجهیکا ǰahikâ (زنِ بدکردار) آمده است، دوم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۲۰ ، در پارهٔ ۱۲ بهرام یشت از بـرای شتر نر آمده‌است . سوم ارشن بمعنی هرد و دلیرویل آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ۸۶ و زامیادیشت پارهٔ۵۲،اَرشَن ـ arshan بمعنی نر بسا با نامهای چارپایان آمده ، ازبرای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه درپارهٔ ۳۱ بهرام یشت وپارهٔ ۱۰ دین یشت با واژهٔ اسپ آمده ؛ درپارهٔ ۷ بهرام یشت وپارهٔ ۵۵ ارت یشت باواژهٔ گاو آمده ؛ درپارهٔ ۳۷ ازفرگرد نهم وندیداد ودرپارهٔ ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد باواژهٔ شتر آمده وجز آن ، درپهلوی گوشن یا وُشن ودرفارسی گُشن گوییم نظامی گوید : زدشت رملکه (؟) در هرقرانی بگُشن آید تکاور مادیانی

(خمسهٔ نظامی چاپ بمبئی جلد دوم صفحهٔ ۱۹)

گشن درفارسی چنانکه دراوستا بمعنی همهٔ چارپایان نراست چون گشن اشتر ومیش گشن و گشن بز که درمقدمةالادب زمخشری آمده (چاپ لیپسیك ص۷۱-۷۳) همین واژه است که درنام گشنسپ (= گشن اسپ) بجامانده :آتشکدهٔ آذر گشنسپ (= گشسپ) درآذربایجان وجُشنسف، شاهِ فدشوارگر(پتشخوارگر) درطبرستان که نامهٔ معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی ازشاهزادگان کیانی است ، نوهٔ کیقباد (کی آرش= کیارش) در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۲ ودرزامیاد یشت پاره ۷۱ با پادشاهان کیانی یادشده، نگاه کنید بنام خشیارشن xsayârsan(خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ ازهات ۲۸، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵- ۲۲٦ و ص ۲۲۸نیز نگاه‌کنید . واژهٔ دَئِنو ، daênû بمعنی ماده دربرابر ارشن ، arshan (نر)دراوستا بسیار آمده،درپارهٔ٤۲ازفرگرد هفتم وندیداد با نامهای چارپایانی چون خرو گاو و اسب وشتر بکاررفته ، از برای بازشناختن این ستوران ازنرهای آنها درپهلوی دِنوتك denûtak = ماده آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ٤۲ هفتمین فرگرد وندیداد نیز نگاه شود .

۵ ـ شتر=اوشتر . ustra

۶ — پیمان داده شده = . از مصدر وَت vat با جزء ائیپی . aipi بمعنی دانستن و آگاه شدن و دریافتن در فرگرد نهم وندیداد در پاره‌های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و در یسنا ۹ پارهٔ ۲۵ و در پاره های ۶–۷ از یسنا ۳۵ (هفت‌هات) با جزء فرا . آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴۴ بمعنی پیمان (وعده) دادن است .

۷ — بخشایش = داونگها . dånhâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱ هات ۳۴

نوزدهمین بند

۱ — بجای درست پیمان اِرِزاوخذَن . ərəz-uxdhan آمده، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و بواژهٔ اِرِزاوخذائی . ərəz-uxdhâi در یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ — سزا = مَئِنی . maêni ، یادداشت ۱ بند ۱۵ هات ۳۱.

۳ — نخست = پئُواوروِیه . paouruyê ، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ — پایان = آپِمَ . apāma ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰ .

۵ — آگاه بودن ( ) = وید . vid ، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸ .

بیستمین بند

۱ — بجای «هرگز» چیتِهنا . cithənâ ( ) در گـزارش پهلـوی چیگون هکرچ چگونه هکرز = هرگز .

۲ — بجای خداوند خوب هوخشتَهر . hu-xshathra آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) ، درگزارش پهلوی خوتای خدای (= انهوما) . x^vatâi

۳ — دیدن = . دربند ۲ از هات ۵۰

ازمصدر پانگه pânh بمعنی دیدن بامصدر پا pâ بمعنی نگاهداشتن و پاییدن که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، ازیك بنیاد است. بارتولومه Bartholo. و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری ازدانشمندان دیگر بهمین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پَرت parət که بمعنی پیکار کردن و جنگیدن است ، گرفته اند از مصدری که واژه پَشِنا pashənâ پیکار ، نبرد ، درآمده است .

۴ ــ چگونه = یائیش yâis ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۷ هات ۳۲.

۵ ــ اوسیج usij همین یکبار در گاتها آمده ، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده ، باید مانند کَرَپن karapan از پیشوایان دیویسنا باشد. ازاوسیج و کرپن چنانکه ازکوی kavi جداگانه سخن رفت ، به بند های ۱۵ــ۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود .

۶ ــ خشم = أَئِشِمَ aêshəma، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۷ ــ همیشه = آنْمَنْ anman ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ ــ نالانیدن ( ) = رود rud ، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ ــ پروردن ( ) از مصدر میز miz (مَئِز maêz)این معنی ومعنیهای دیگرچون پرستاری کردن ونگهداری کردن وجز آن از خود جمله بر میآید. miz (مَئِز maêz) نیزبمعنی میزیدن (شاشیدن)است چنانکه در پارهٔ ۶ از فرگرد سوم وندیداد و جز آن ، در پهلوی نیز میزیتن

۱۰ ــ گشایش بخشیدن = فرادَئینگهِ frâdaiñhê (Inf.) از مصدر فراد frâd، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱۴ هات ۳۴ .

۱۱ ــ کِشت وورز،کشاورزی، برزیگری = واستر vâstra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ بند ۲ هات ۲۹ .

اُشتَوَدگات : یسنا ، هات ۴۵

نخستین بند

۱ - شش بند نخستین این هات با اَتْ فرَوَخْشیا at-fravaxshyâ [Avestan] آغاز یافته و پیوستگی آنها را بهمدیگر میرساند .

۲ - اکنون = نو [Avestan] nû ، نون، کنون، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳ - گوشدادن ([Avestan]) = گوش [Avestan] gush (= گئوش [Avestan] gaosh) گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن. یادداشت ۳ بند ۸ هات ۲۹.

۴ - شنیدن ([Avestan]) = سرو [Avestan] sru ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰ .

۵ - نزدیك = آسْنَ [Avestan] asna ، درگزارش پهلوی (= زند) نزدیك

۶ - دور = دورَ [Avestan] dûra ، در پهلوی نیز دور [Pahlavi] ، یادداشت ۱۰ بند ۱۴ هات ۳۲ .

۷ - خواستن ، جویا شدن ، آرزو داشتن ([Avestan]) = ایش [Avestan] ish (اِئش [Avestan] aêsh) ، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ . واژهٔ «آموزش» که نگارنده از برای نمودن معنی افزوده، برابر است با آنچه در گزارش پهلوی همین بند افزوده شده: ائر پتستان کرتن [Pahlavi] ، درباره واژهٔ ائرپتستان برابر واژهٔ اوستایی اِئتهرَ [Avestan] aethra (آموزش) که واژهٔ هیربد (= آموزگار) از آن درآمده ، بجلد دوم یشتها ص ۲۷۹ نگاه کنید .

۸ - ضمیر های «آن» و «او» از خود جمله بر نمیآید که از برای کیست زیرا چنین اسمی درپیش نگذشته، بارتولومه Bartholomae آنها را از برای مزدادانسته

اما گلدنر، Geldner از برای آموزگار یا پیشوای دروغین .

۹ – بیاد سپردن ( ) = مزدا maz-dâ ، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱ هات ۳۰ .

۱۰ – چیثر citbra هویدا ، پیدا، آشکار، پدیدار. یادداشت ۱ بند ۳۲ هات ۳۱ .

۱۱ – آموزگاربد = دوش سَستی dus-sasti ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۱۲ – دیگرباره، دیگر = دئیبیتیَه daibitya ، در بخشهای دیگر اوستا بیتیَه bitya ،درفرس هخامنشی دوویتیَه duvitiya، درتأنیث دَئیبیتیا daibityâ ، در پهلوی دِتیکر ditikar یادتیکر تر ditikartar ازاعداد وصفی است از واژهٔ دْوَ dva (دو) درآمده است .

۱۳ – زندگی ، جهان ، هستی = اَهو ahu، دربند های آینده نیز آمده (انگهو)، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ هات۲۸، درگزارش پهلوی،جهان دیگر یا روزپسین دانسته شده : پهآن دِتیکر ترژمان به تنِ پسین (یعنی زمان دیگر ، در جهان پسین) .

۱۴ – تباه کردن ، نیست کردن، میرانیدن ( ) =مَرنج marəñč ، یادداشت۸ بند۱هات۳۱.

۱۵ – بجای کیش، وَرَنَ varana آمده دربندآینده نیز آمده یعنی باور (عقیده ، ایمان)، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۶ – بد،زشت، نکوهیده = اَکَ aka ، یادداشت ٥ بند۳هات۳۰ .

۱۷ – بجای گروانند ( ) = آوِرِتی â-vərətî بمعنی گروش و اعتقاد وایمان است ، از بنیاد همان واژه ای که درشمارهٔ پیش گذشت،ازمصدر وَرْ var . گروانیدن ، گرویدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بنده هات ۲۸ .

دومین بند

۱ – بجای گوهر مئینیو mainyu آمده در فارسی مینو ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰ .

۲ – سپَنیَنگه spanyaňh ، بواژهٔ سپنتَ spəṇta (سپند) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود .

۳ – چنین (نیز)=اوئیتی ûitî ، درجاهای دیگر اوستا uiti چنانکه دریسنا ٤ پارهٔ ٤ و جز آن .

۴ – پلید، ناپاك= انگرَ angra ،دراین جاازاین واژه‌اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۱۲ هات ٤٤ .

٥ – « نه » و «ونه» : بجای نخستین نوئیت nôiṭ و بجای دومین نئدا naêdâ آمده، در پخشهای دیگر اوستا نئِذا naêdhâ چنانکه درمهریشت پارهٔ۱۹.دربند٦ ازهات۲۹ نیزبه نئدا naêdâبرخوردیم و در بند ۲ از هات ٤۹ نیز خواهیم برخورد .

٦ – واژه‌هایی که به منش و آموزش وخرد و کیش (= باور ، اعتقاد) و گفتار و کردار ودین وروان گردانیدیم برابراست باواژه‌های اوستایی ازروی‌ترتیب : مَننگه manaňh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸) ؛ سِنگهَ sə̄ngha(یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱) ؛ خْرَتو xratu(یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸) ؛ وَرَنَ varana (یادداشت ۷ بند۲ هات ۳۰) ؛ اوخذَ uxdha (یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸) ؛ شیئُوتَهنَ syaothana (یادداشت ٥ بند ۱ هات ۲۸) ؛ دَئنا daênâ(یادداشت۲ بند۱۱هات ۳۱) ؛ اورْوَنْ urvan (یادداشت۲ بند ٤ هات ۲۸) .

۷ – سازش کردن ( ) = هَچ hac انبازی کردن ، پیوستن ، یادداشت ۹ بند۹ هات ۳۳ .

سومین بند

۱ – آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانْتره mathra، یادداشت ٦ بند ٥ هات ٢٨ .

۲ – ورزیدن ( ) = وَرِزْ varəz، یادداشت ٤ بند ٤ هات ٢٩ .

۳ – اندیشیدن ( ) = مَن man، یادداشت ٨ بند ١٠ هات ٢٩ .

۴ – پایان ، انجام = اَپِم apāma ، یادداشت ٥ بند ٤ هات ٣٠ .

۵ – وای، افسوس، دریغ ، دردا = آوُئی avôi، از کلمات اصوات است ، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژهٔ وَیوئی vayôi که در بند ٧ از هات ٥٣ آمده و واژهٔ آوُیه âvôya که در پارهٔ ١٤ اردیبهشت یشت و یسنا درجا های دیگر آمده . درگزارش پهلوی اناك anâk، اناکیه anâkîh که در پهلوی بمعنی درد و رنج و گزند است .

واژهٔ آوَه که درفرهنگهای فارسی بمعنی آه و وای و افسوس گرفته شده همان آوُیه اوستایی است . بواژهٔ اَوَئِتات avaêtât در یادداشت شمارهٔ ١٠ از بند ٢٠ هات ٣١ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ – برزیگر = وَرِزیَنْت varəzyant، صفت است، ورزنده ازمصدر وَرِزْ varəz ورزیدن، بآغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

۲ – دختر = دوگِدَرْ dugədar، دربند ٣ ازهات ٥٣ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا دوغذر dughdhar، درپهلوی دوخت و درفارسی دخت ودختر. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٨ ازبند ١١ همین هات .

۳ – نیك کنش ، خوب کردار = هوشیَئوتَهن hušyaothana، ازهو hu (یادداشت ٩ بند ٣ هات ٣٠) وشیئوتهن که در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند پیش گذشت .

۴ — فریفتن = دیوزَئی دیائی diwzaidyâi (Inf.) از مصدردیوژ diwz، نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱—۵ و یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۰ .

۵ — بهمه نگران، همه را بیننده = ویسپاهیشَس vîspâhishas صفت است، دربارهٔ ۸ از هرمزدیشت یکی از نامهای اهورا مزداست ، در گـزارش پهلوی هرویسپ نکیریتار harvisp-nikîrîtâr همه را نگران .

پنجمین بند

۱ — شنیدن = سروئیدیائی srûidyâi ، یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳٤ .

۲ — مردم = مَرت marəta ، یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹ .

۳ — ضمیر او = یُوئی yôi برمیگردد بپیغمبر زرتشت .

۴ — فرمانبری = سِرَئُوشَ səraosha ، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ — رسایی = هَئوروَتات haurvatât (خرداد) ؛ جاودانی = اَمِرتات amərətât (امرداد)، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۱ .

٦ — رسیدن ( ) از مصدر گَم gam ، اوپا upâ + گَم gam ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۰ .

۷ — دراینجامنش نیك: منیو manyu (مینو) آمده باصفت وَنگْهو vanhu (وه، به)، همچنین است دربند ۸ ازهمین هات ودربند ۸ ازهات ٤۸. دربند ٦ ازهات ۳۳ منیو manyu باصفت وهیشتَ vahista (بهترین) آمـده ، درهر سه جا همان وُهومَنَنگه vohu-manaňh مراداست، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ — بزرگتر، مهتر = مزیشتَ mazista مزدا اهورا مراد است، یادداشت ٦ بند ۱۱ هات ۲۹ .

۲ - ستاینده([Avestan])از مصدرستو [Avestan] stu ستودن،یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ - نیکخـواه ، نیك اندیش = هودا [Avestan] hudâ ،یادداشت۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ - آفریدگان = ([Avestan]) [Avestan] صیغهٔ جمع حاضر از مصدر [Avestan] ah هستن، بودن . هستی یافتگان و آنانی که هستند(موجودات) مراداست. یادداشت ۳ بند ۱۶ هات ٤٤ .

۵ - بجای‌روان‌پاك ، درمتن مَئینیو [Avestan] mainyu آمده باصفت‌سپِنْتَ [Avestan] spənta که دربند ۲ ازهمین هات یادکردیم .

٦ - شنودن، شنیدن([Avestan])=سرو [Avestan] sru درنخستین بند همین هات نیز آمده .

۷ - نیایش=وَهْمَ [Avestan] vahma ،دربند ۸ همین‌هات نیز آمده ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤ .

۸ - پرسیدن([Avestan])=فرَسْ [Avestan] fras بمعنی آموختن ومشورت کردن هم آمده .

۹ - آگاهانیدن ، آموزانیدن، الهام کـردن ([Avestan] ... [Avestan]) =فراسانگْـه [Avestan] frâ-sãṅh ،یادداشت ٦ بنده هات ۲۹.

هفتمین بند ۱ - سود = سَوا [Avestan] savâ چنانکـه در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ هات ٤٤ گفتیم ، از این واژه سود جاودانی یا پاداش نیك روز پسین اراده میشود یابخشایش ایزدی .

۲ - بجای « دردست اوست » رادَنْگْـه [Avestan] râdaṅh آمده،صفت استیعنی آماده دارنده یاباختیار خویش دارنده (نگاه‌کنیدبیادداشت‌شمارهٔ ۵ ازبند ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی که نگارنده بآن داده اراده شده‌چه‌در بند ٤ از هات ٤۳ که از پاداش‌وپاد افراه روزپسین سخن رفته چنین آمده : «آنگاه

که آن پاداش بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد ».

۳ – یافتن ([illegible]) = ایش [illegible] ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸.

۴ – زنده = جو [illegible] jva ، یادداشت ۸ بنده هات ۲۹.

۵ – بودن ([illegible]) = اَهْ [illegible] ah هستن ، بودن ([illegible]) = بو [illegible] bû بودن.

٦ – جاودانی = اَمرتات [illegible] amərətât ، دریادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ گذشت.

۷ – همیشه = اوتَ یوتی [illegible] uta-yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۸ – کامروا = اَیِش ([illegible]) ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ – رنج = سادرا [illegible] sâdrâ ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳٤.

۱۰ – آفریدن ([illegible]) = دا [illegible] dâ دادن ، آفریدن.

هشتمین بند

۱ – از « تو » یك تن اراده نشده ، بلکه هریك از شما مقصود است ، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰.

۲ – ستایش = ستَئُوتَ [illegible] staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.

۳ – نماز = نِمَنْگَه [illegible] nəmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸.

۴ – بجای دریافتن ([illegible]) = [illegible] varəz ورزیدن. دراینجا با جزء آ [illegible] دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ همین هات گذشت.

۵ – « آری اکنون آن » = نوزیت [illegible] با نسخه بدلهای گوناگون باید چنین باشد. [illegible] nû (اکنون ، نون) که دریادداشت شمارهٔ ۲ همین هات گذشت ؛ زی [illegible] (آری) ؛ ایت [illegible] ît (آن) ضمیر اشاره است که بر میگردد به خشَتْهِرَ [illegible] xshathra (کشور ایزدی) که در بند

پیش یادشده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ هات ۲۸ .

٦ - چشم = چَشمَن čashman، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱ .

۷ - نگریستن ، دیدن ( ) = دَرِسْ با جزء وی: vî-daras، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰ .

۸ - اندیش نیك: دراینجا مَنیو manyu باو نگهو vanhu آمده که در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٥ همین هات گذشت .

۹ - بارگاه ستایش یا خان و مان درود و نیایش = دِمانِ گَرُو dəmânê-garô، همین واژه است که در فارسی گرزمان شده بمعنی عرش و بهشت ، یادداشت ٤ بند ۱٦ هات ۳۱ .

۱۰ - فرو نهادن، پایین گذاردن( )=دا باجزء نی: nî-dâ، در بند ٤ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ٤۹ نیز آمده .

نهمین بند

۱ - خوشنود ساختن ( ) = خشنو xshnu ، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۸ هات ۳۲.

۲ - بخواست خود = اوسَن usan، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ٤٤.

۳ - بهروزی ، خوشبختی = سپا spâ ؛ تیره روزی، بدبختی = اسپا a-spâ ، یادداشت ٥ بند ۷ هات ۳٤ .

٤ - دهد ( ) ازمصدر کر kar که بمعنی کردن است ، دراینجا دادن درست تر میافتد .

٥ - توانایی = خشَثْرَ xshathra، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ .

٦ - بجای کِشت و کار وَرزی varəzî از مصدر وَرز (ورزیدن) ازاین واژه برزیگری و کارکشت و ورز اراده میشود ، نگاه کنید به بند ٤ همین هات .

۷ - چارپا = پَسو pasu؛ کَس = ویرَ vîra، در بند ٥ ازهات ۳۱ نیز این دوواژه باهم آمده نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ آن بند و

بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ٥ هات۲۹.

۸ – گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فِرَدَتهائی (Inf.) fradathâi ، یادداشت ۲ بند ١٦ هات ۳١ .

۹ – شناسایی‌خوب = هَئُوزانْثْوَ haozathwa، دریسنا۵۷ پارهٔ ۲۳ نیز آمده ، باواژهٔ هوزِنتو hu-zəṇtu یکی است یعنی هیئت دیگری‌است‌از‌آن واژه . نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ١٥ ازبند ۳ ازهات ٤۳ .

دهمین بند

١ – درود،ستایش = یَسنَ yasna، یادداشت ٦بند١ هات ۳۰ .

۲ – پارسایی = آرمتی ârmati ، یادداشت ٥بند۲هات ۳۲ .

۳ – بـزرگ داشتن : در متن بارتولومه Bartholomae آن را از مصدر mang دانسته و بـواژهٔ سانسکریت mahaya پیوسته است Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری ازدانشمندان دیگرازمصدر مَزْ maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی‌ای‌که گروهی ازآنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ – همیشه = آنْمَنْ anman ،یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵ – خواندن ( ) = سرو sru ، یادداشت ١ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ – نوید دادن ، آموزانیدن ( ) = چیش čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳١ .

۷ – رسایی و جاودانی = خرداد، امرداد، دریادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥ همین هات گذشت .

۸ – بودن = ستُوئی (Inf.) stôi ،یادداشت۷ بند٤ هات ۳٤ .

۹ – بارگاه ، خان و مان و سرای = دانْم dam در بند ۷ از هات ٤۸ و در بند های٤ و ١۰ از هات ٤۹ و دربند۲ از هات ٥۰ نیز آمده.بواژهٔ دِمانَ

dəmâna که از همین بنیاد و بهمین معنی است بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ از هات ۳۱ نگاه کنید، همچنین بواژهٔ هَدَمْ ha-dam دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ٤٤ .

۱۰ — نیرو = تویشی təvîshi، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۱۱ — پایداری = اوتَ یوتی uta-yûtî ، یادداشت ۳ از بند ۷ هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ — آینده = آپَرَ apara، یادداشت ٤ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۲ — خوار داشتن پست کردن ، زشت پنداشتن دراین بند دوبار آمده : ... از مصدر مَنْ man (اندیشیدن، پنداشتن) باجزء تَرِ tarā (تَرُو tarô)، همچنین «نیک اندیشیدن» که درهمین بند آمده: نیز از همین مصدر است باجزء اَرِمْ arəm یعنی نیک اندیشیدن ، درست پنداشتن یا کسی را بزرگداشتن . یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ — ضمیر « او » به « رهاننده » که پس از آن آمده بر میگردد .

۴ — بجای نیک اندیشیدن یا اخلاص ورزیدن ( ) : از واژهٔ اَرِم arəm (درست و نیک) و من man (اندیشیدن) ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ — رهاننده : بجای آن سُوشیَنت saošyant آمده که بمعنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگار کننده است، خود پیغمبر زرتشت مراد است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳٤ .

٦ — کد خدا : . ازواژهٔ دامْ dam که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بندپیش گذشت و گفتیم باواژهٔ دِمانَ dəmâna

= نمانَ ، nmâna (خان و مان) یکی است و از واژهٔ پتی pati میباشد که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ٤٤ گذشت و گفتیم که در پهلوی پت pat و خوتای (خدای) گویند و در فارسی بَد گویند چنانکه در واژهٔ مو بَد و هیر بَد و سپهبَد و دُرستبدَ (پزشك) واندرزَ بَد و جز آن .

پتی = پت = بَد یا بَذ بمعنی بزرك و سرور و مهتر و خداوندگار است، کدخدا دُرست معنی واژه های اوستایی « دَمْ » و « پتی » میباشد ، چه کده (دراوستا کَـتَ kata و در پهلوی کَـتك) بمعنی خانه و سرای میباشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن ، اما کدخدا دربند ۱۱ از هات ٤٥ بمعنی بزرك خانه یا بزرك ده گرفته نشده بلکـه بمعنی سرور ومهترو فرمانگزار و شهریار است :

کیومرث شد برجهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای (فردوسی)

۷ - دوست = اوروَ تَـپـه urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۸ - برادر = براتر brâtar ، درفرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی هم براتر ، واژهٔ خوَنگهر xᵛanhar یعنی خواهر در گاتها نیامده اما در بخشهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت یشت پارهٔ ١٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ٥ و جز آن . واژهٔ پدر = پتر patar در بنـد ۸ از هات ۳۱ گـذشت ؛ ماتر mâtar یعـنی مادر درگـاتها نیامده ، در جا های دیگـر چندین بار آمده چنانـکه در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ٥ و ارت یشت پارهٔ ١٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ۱ ؛ از واژهٔ پوتْهرَ puthra یعنی پسر واز واژهٔ دوگـِدَر dugədar یعنی دختر که هر دو درگاتها آمده در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۷ هات ٤٤ و در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ همین هات سخن داشتیم. بهمهٔ این واژهها درپارهٔ ۱ و پارهٔ ٥ از دوازدهمین فرگرد وندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد وندیداد

خویشان دیگر چنین نامیده شده اند : نیاك 𐬥𐬌𐬌𐬁𐬐𐬀. nyâka = نیا ، پدر بزرك ، پدرکلان ؛ نیاکا 𐬥𐬌𐬌𐬁𐬐𐬁. nyâkâ = مادر بزرك ، مادرکلان (پارهٔ ۹ و ۱۱) ؛ نَپَتْ 𐬥𐬀𐬞𐬀𐬙. napaṯ = نـوه ، نواده ؛ اگر دختر باشد نپتی 𐬥𐬀𐬞𐬙𐬍. naptî (پارهٔ ۱۰ و ۱۱) بواژهٔ نَپَت napaṯ در بند ۱۲ از هات ٤٦ خواهیم برخورد ؛ توئیریَه 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀. tûirya برادر پدر (عمّ) درفرهنگهای فارسی اَوْدَرْ (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است ؛ توئـیریا 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬁. tûiryâ خواهر پدر(عمه) (پارهٔ۱۵) ؛ براترویَه 𐬠𐬭𐬁𐬙𐬭𐬎𐬌𐬌𐬀. brâtruya = برادر زاده،اگر دختر باشد براترویا 𐬠𐬭𐬁𐬙𐬭𐬎𐬌𐬌𐬁. brâtruyâ = دختر برادر (پارهٔ ۱٤) ؛ توئـیریو پوثْرَ 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬋.𐬞𐬎𐬚𐬭𐬀. tûiryô-Puthra = پسر برادر پدر (پسرعم) ؛ توئیریَه‌دوغذر 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀.𐬛𐬎𐬖𐬜𐬀𐬭. tûirya-dughdhar = دختر خواهر پدر (دختر عمه)) پارهٔ ۱۷) ، ازبـرای خویشان واژهٔ تَئُوخْمن 𐬙𐬀𐬊𐬑𐬨𐬀𐬥. taoxman آمده (پارهٔ ۲۱)، همین واژه است کـه درفارسی تخم شده وبهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکـه درفـرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۲۵ و جز آن .

اُشتَوَدگات: یسنا ، هات ٤٦

۱ ـ زمیـن = زام zam در اوستا ، چنانکـه در فارسی ، بمعنـی خاك و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ٤ هات ٤٤)، در هادخت نسك فرگرد سوم پارهٔ ۲۰ آمده : روان گناهکار درجهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند : کام نِمُوئی زام kâm-nəmôi-zam = بکـدام زمین روی آورم. نگاه‌کنید بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص ۱۷۲ .

۲ ـ روی آوردن = نمُوئی nəmôi در دومین جمله همین‌بند نیز آمده از مصدر نَم nam ، درجا های دیگر اوستا بسیار بکار رفته:در پارهٔ۳۵ زامیاد یشت باجزءاَپ: apa-nam (بدررفتن ،برگشتن، گـریختن) ؛ در پارهٔ ۹٦ از همان یشت باجـزء فرا : frâ-nam (گریختن)همچنین‌است درپارهٔ ۱۸ ازیسنا ۵۷ ودرپارهٔ٤ درواسپ (=گوش) یشت و درفقرهٔ ٥٦ از بهرام یشت بمعنی خمانیدن است ؛ در پارهٔ ۳۹ فروردین یشت و پارهٔ۱۰ ازدومین فرگرد وندیداد با جزء وی : vî-nam (گشودن ، از هم جدا کردن ، تمایل دادن)،واژهٔ نم nam درفرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژهٔ نمیدن است که بمعنی میل‌کردن وتوجه کردن یادگردیده است و در فرهنك جهانگیری باین شعر مولوی‌گواه آورده شده :

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعررا درمثنوی جلال‌الدین نیافتم .

۳ ـ کجا = کوثرا kuthrâ، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳٤ .

۴ ـ رفتن ( ) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۵ ـ آزاده ، رزمی ، سپاهی ، لشکری = خْوَئِتو xᵛaêtu ؛

پیشوا = اَئیریَمَنْ airyaman ؛ برزیگر ، کشاورز = وِرِزنا varəzānâ (در اینجا بهیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه کنید در بخش نخست.

۶ — دورداشتن(...)ازمصدر دا باجزء پئیری: pairî-dâ دورداشتن ، جداکردن .

۷ — خوشنودکننده= خشنو xshnu صفت است، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۸ — .... نظر بوزن شعر باید یك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده .

۹ — فرمانروا= ساسْتَر sâstar سردار، سرکرده (امیر) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۷ هات ۳٤

۱۰ — کشور= دخیو dahyu ، یادداشت ۶ بند۱۶ هات۳۱.

دومین بند

۱ — ناتوان= اَن اَئِشَ an-aêsha ، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۹ .

۲ — کم خواسته وکم کس یاکم کارگر: این دوواژه هردو درمتن صفت آمده ، همچنان واژه‌ای که به «بخشای» گردانیدیم نیزصفت است یعنی بخشنده، بخشاینده . بسا صفتهایی که دراوستا بکار رفته ، نه در فارسی و نه درهیچیك اززبانهای دیگر، ترجمهٔ صفت بصفت درست درنمیاید ناگزیر باید بهیئت دیگر درآورد تا همان مفهوم را برساند . کم خواسته = کَمنَ فْشوَ kamna-fshva : ازدو جزء آمیزش یافته نخست کَمنَ kamna در فُرس هخامنشی نیز کَمنَ kamna، درپهلوی ودرفارسی کم گوییم . دوم از واژهٔفشو fshu (= پسو pasu)که دریادداشت شمارهٔ۹ ازبند ٥ ازهات۲۹ گفتیم بمعنی چارپای خانگی است ،کَمنَ فشوَ یعنی کم رمه واندك گله یاکسی که اندك گله و رمه دارد و چارپاکم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندك مال) درگزارش پهلوی (= زند) نیزکم رمك (کم رمه) شده ودرتوضیح آمده خواستك کم

(کم خواسته = کم مال) . دومین صفت کـه کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانَر kamnā-nar آمده باواژهٔ نر nar ساخته‌شده و در یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد درگزارش پهلوی کم مرد شده است .

۳ ـ گله کردن ( ) = گَرِزْ garəz، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹ .

۴ ـ نگریستن ، دیدن ( ) = وین vin (وَئِن vaên) با جزء آ در متن آمده . ، در سرواژه « » درو زن زیادتی است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۳۰ .

۵ ـ یاری ، رامش = رَفِذْرَ rafədhra ، یادداشت ٤ بند ۱ هات ۲۸ .

٦ ـ بجای « بخشای » درمتن چَکَنْوَنْگه čagvanh آمده ، دریادداشت شمارهٔ ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده ، دربند ۲۰ ازهات ٥١ چِگِد čagəd نیز صفت است بمعنی بخشاینده ، دهنده ، ارزانی دارنده ، کام برآورنده ، آرزو برآورنده . درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات) واژهٔ چَگِمَنْ čagəman بمعنی بخشش وارمغان است ، برخی این واژه‌ها را ازمصدر چَگْ čag دانسته بمعنی بخشیدن و آرزو کردن و درخواستن گرفته‌اند .

۷ ـ دوست = فریه frya ، یادداشت ٦ بند ۱٤ هات ٤۳

۸ ـ آگاهانیدن ، آموزانیدن ( ) = آخسا â-xsâ ، یادداشت ۱۱ بند ٤ هات ۲۸.

۹ ـ دارایی = ایشتی îštî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲ .

سومین بند

۱ ـ بامدادِ روز: اوخشانوأسنام . دربند ۱۰ ازهات ٥۰ نیز آمده: أسنام اوخشا

(در نسخه بدل اوشا) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ٤٦ آمده :
وخشنیتار روچان (روزهای برافزاینده) درگزارش پهلوی
بند۱۰ ازهات۵۰ آمده
به روشنیه خورشیت‌اندر روچهوش آن اروس (به روشنی خورشید درروز در سپیده
دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد
اراده شده است . اوخشَن uxshan جداگانه در اوستا بمعنی گاو نر
است یا ورزاو = ورزگاو، درآلمانی ochs ، درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ و جز
آن به اوخشَن uxshan برمیخوریم ، درگزارش پهلوی گوشن (نگاه کنید
بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۸ هات ٤٤) ؛ اَسْن asn = اَزَن
azan بمعنی روز دراوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۱ ودر
اُزیرنگاه پارهٔ ۷ وجز آن .

۲ — فرازآمدن ، فرارسیدن ( )ازمصدر اَرْ ar
با جزء فرا ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ — جهان ، هستی ، مردمان = اَنگهو aṅhu ، دربندهای ۱۰و
۱۱و۱۳ازهمین هات نیز آمده . یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۴ — فراگرفتن = دَرِ تهرائی darəthrâi (Inf.) از مصدر
دَرْ dar (داشتن ، دارابودن ، نگاهداشتن) ، یادداشت ۷ بند ۷ هات۳۱

۵ — آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سِنگهَ sə̄ngha
یادداشت ۷ بند ۱۱هات ۳۱ .

٦ — فزایش بخش ، برافزاینده = : برخی این واژه را
از وَرِزدا varəzdâ دانسته اند از مصدر وَرِز
varəz (ورزیدن ،کردن ، بجای‌آوردن) ، بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند٤ هات۲۹ نگاه
کنید وبرخی دیگر ازمصدروَرِدْ varəd (بالیدن ، فزایش دادن)
نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ هات ۳۱ .

۷ - رهاننده = سئُوشینت saoṡyant ، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۸ - یاری = اوتهائی ûthâi ازمصدر اَوْ یاری کردن، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ - آگاه ساختن ، آموزانیدن = سانسترائی sastrâi از مصدر سَنْگه sanh ،بارتولومه .Bartholo ازمصدر سَند sand (ساختن ،انجام دادن)گرفته است . نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ۲۹ .

۱۰ - برگزیدن ( ) =وَرْ var ، یادداشت ۷ بند ۵ هات ۲۸ .

چهارمین بند

۱ - بازداشتن ( ) = پا pâ ، دربند ۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۳ - بجای راهبر : وَزدرَ vazdra صفت است از مصدر وَز vaz که درپهلوی وزیتن ودرفارسی وزیدن گوییم .

در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در اوستا بمعنی رفتن وشدن و گراییدن ودرآمدن وتاختن ودویدن وشتافتن وراندن وکشیدن وپریدن وروان‌شدن ووزیدن (باد) آمده است . یعنی ازبرای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش از آن برآید . در پارهٔ ۳۳ تیریشت و درپارهٔ ۲ بهرام یشت فعلِ واژهٔ باد بکاررفته یعنی وزیدن ؛ درپاره های ۷ و۹و۱۱و۱۵ فعل واژه های گاو (ورزاو) واسب وشترو گراز آمده یعنی تاختن ؛ درپارهٔ ۱۷ همان یشت ، فعلِ مرد جوان است یعنی درآمدن ؛ درفقرهٔ ۱۹ ازهمان یشت ، فعل مرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پارهٔ ۵۸ از همان یشت ، فعل واژهٔ سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ درپارهٔ ٦۹ زامیاد یشت ، فعل واژه های گرسنگی و تشنگی بکاررفته یعنی روی نمودن ؛ درپارهٔ ۲۰ مهریشت یکبار فعل اسپ ویکبار فعل واژهٔ نیزه آمده یعنی تاختن وپرتاب شدن ، در

گاتها نیز باین فعل برمیخوریم و آن‌دربند ۵ ازهات ۵۳ میباشد که فعل‌دختران‌آمده بمعنی بشوهررفتن . وَزَئیذیائی vazaidhyâi (Inf.) در پارهٔ ۲٤ ازدومین‌فرگرد وندیداد ازمصدر وزvaz میباشدبمعنی‌روان شدن(آب) ، واژهٔپرواز درفارسی ازپئیری pairi . یا پَرَ para (فرا ، پیش) و از وازَ vâza رونده (ازمصدر وَزْ) آمیزش یافته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ۱۲ازهات ۵۱ .

۳ — بجای « دین‌راستین » اَشَ asha آمده ، دربندپیش نیزهمین واژه آمده و ازآن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است .

۴ — ازبرای روستا = شُوئیثرَ shôithra وکشور = دَخیو dahyu بیادداشتهای شمارهٔ ۵ ـ ٦ از بند ۱٦ هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ — پرورانیدن ، پیش‌بردن (ترقی‌دادن) = فرُورِتوئیش frôrətôis ازمصدر اَرْ ar باجزء فرا frâ که دریادداشت شمارهٔ ۲ازبند پیش گذشت، ازهمین‌بنیاداست فرِرِتی frərəti که درهادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ۹ آمده ، بواژهٔ فرِرِتی در پارهٔ۲ از یسنا ۸ نیز نگاه کنید ، در نخستین جلد یسنا .

٦ — بدنام یا بدخوانده‌وزشت‌شناخته‌گردیده = دوش‌اَزوبا dus-azôbâ ، یادداشت ۱ بند ٤هات ۳۱ .

۷ — رفتار = شیَئُوتَهنَ syaothana باین واژه بسیار برخوردیم بسا آنرا به «کردار» برگردانیدیم .

۸ — تباهکار = اَهموستَ a-hāmusta صفت‌است،درگزارش پهلوی فروت مورت یهونت فرو مرده بُوَد.

از همین بنیاد است مئُوذَنَ در صفت مئُوذَنو کَرَ maodhanô-kara که درپارهٔ ۳۲ ازیسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتك کرتار mûtak-kartâr شده یعنی تباهکار . این واژه در اینجا بمعنی

شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مئوذن maodhana
بمعنی حرص وشهوت است(ورون در پهلوی نیز بمعنی شهوت و فساد است)
صفت آهموست a-hāmusta که از آ (ازادوات‌نفی = نه) واز هام
haṃ (هم) و ازموست musta ساخته شده یعنی کسی که از او شاد
نتوان‌شدن یانفرت‌انگیز(نگاه‌کنید به : Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280)
در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ مُده بضم اول و فتح ثانی که دربرهان قاطع بمعنی
بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژهٔ پهلوی موتك mûtak است که یاد
کردیم ، برابر واژهٔ اوستایی مرورَ mrûra یعنی تباه کننده ، زیان
رساننده چنانکه دردومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۲۲ آمده و درگزارش پهلوی نیز
موتك شده است .

۹ – شهریاری = خشَتهر xshathra

۱۰ – بی بهره کردن ، ربودن ( ) = میثه mith
(= مَیْثَه maêtha) دربند ۹ ازهات ۵۳ با جزء هام :
هام میثه haṃ mith بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء های هام و
اَئیبی : haṃ-aibî-mith بمعنی‌پذیرفتن‌وراه‌دادن است ،
میثه mith برابراست با واژهٔ لاتین mitto

۱۱ – زندگی = جیاتو ǰyâtu ، یادداشت ۱۱بند ۳ هات۳۱ .

۱۲ – بجای‌پیشرو : فرُوگا ( ) frô-gâ
صفت‌است یعنی‌گام فرانهنده ، پیش‌رونده ازمصدر گا gâ با جزء فرو = فرا:
فراگا frâ-gâ ، یادداشت ۵ بند ٦ ازهمین هات .

۱۳ – راه = پَثْمَن pathman ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱

۱۴ – آیین‌نیك، خوب دانش = هوچیستی hu-čistî ، نگاه
کنیدبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

۱۵ – آراستن ( ) ازمصدر کَرْ kar کردن ، ساختن،

فراهم کردن ، آماده کردن . یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰ .

پنجمین بند

۱ ـ دانا ، خوب شناسا ، نیك دانا = هوزِنتو hu-zə̄ṇtu ، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ۴۳ .

۲ ـ توانستن = خشی xshi ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ ـ نگاهداری کردن( )=دَر dar داشتن،یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۴ ـ بر آن داشتن ، وادار کردن ( ) ، از مصدر دا dâ (دادن ، بخشیدن با جزء آ)

۵ ـ روش ، رویه = اورواتی urvâti ، یادداشت۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

٦ ـ پیمان ، پیوند وپیوستگی ( ) = میتهر mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر ، در فارسی مهر گوییم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است . درگاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است . در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی کـه در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ ـ ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر . گذشته از این ، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی ازدلکش‌ترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است . مهر فرشتهٔ فروغ و راستی و پیمان است . صفت میتهرودروج mithrô-druj̆ که در پارهٔ ۱۹مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ و درسیاری از جا های دیگر آمده‌یعنی دروغگوینده به مهر یا پیمانشکن . همچنین صفت میتهروزیا mithrô-zyâ کـه در پارهٔ ۸۲ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ آمده یعنی به مهر زیان رسانندہ یـا پیمـانشکن ؛ میتهرواَئوجَنگه

mithrô-aoǰanh یعنی به مهر زورگوینده یا پیمانشکن که در پارهٔ ۱۰٤ مهریشت آمده و جز آن.

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نبشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده انـد . همچنین در کنده گری (حجّاری) طاق بُستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود . چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید .

نگاه کنید بصفحهٔ ۳۹۲ ـ ٤۲۰ آن نامه و بگفتار انگلیسی نگارنده :

Mithra-Cult: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933, Part III, p. 255-280.

۷ ـ برگشتن ([illegible]) از مصدر ای [illegible] آمدن ، شدن با جزء آ [illegible] ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند۲ هات۳۱ .

۸ ـ دستور، آیین، فرمان=رَشْنْ [illegible] rashn ، در بند۱۲ ازهات ۳٤ بواژه های رازِر [illegible] râzarə و راشن [illegible] râshn برخوردیم، هـر دو از یك بنیـاد است ، نخستین را بمعنی آیین گـرفتیم و دومین را بمعنی پاداش . در بند ٦ از هات ۵۰ بواژهٔ رازن [illegible] râzan بمعنی آیین خواهیم برخورد و ازهمین بنیاد است واژهٔ رَسمَنْ [illegible] rasman که در آبان یشت پارهٔ ٦۸ و در بهرام یشت پـارهٔ ٤۳ بمعنی رده (صف جنـگ) میباشد برابر واژهٔ لاتین regimen که در فرانسه régime شده است ، از همین واژه است واژهٔ رزم درفارسی ، این‌واژه بمعنی پیکار و نبرد وجنـگ بمناسبت رده های (صفهای) آراستهٔ جنگاوران وهماوردان است . همهٔ این واژه ها از مصدر رز [illegible] raz درآمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پارهٔ۱٤ و بهرام یشت پاره های ٤۳ و ٤۷ بکار رفته است . از این مصدر با جزء اَئیوی : [illegible] aiwi-raz واژهٔ افراختن (افرازم ، افرازد) فارسی‌درآمده است .

درنخستین جلد یشتهاص ٥٦۲ سطرسوم لغزشی بنگارنده روی داده‌واژهٔ«آراستن» را با مصدر رز raz اوستا یکی‌دانسته‌است . آراستن ، چنانکه در یادداشت شمارهٔ

ه از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم ، از مصدر راد râd اوستایی است .

واژه هایی که از مصدر رَزْ raz در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست ارزَ araza که در مهریشت پارهٔ ۳۶ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۲ آمده ؛ اَرِزَنْگه arəzaṅh که در پارهٔ ۸ مهریشت و پارهٔ ۴۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم ، آورد ، جنگ ، کارزار ، پیکار ، نبرد و بهمین معنی است اَرِزْیا arəzyâ در پارهٔ ۱۰۷ فروردین یشت ؛ اَرِزَینت arəzayant که در پارهٔ ۳۳ فروردین یشت آمده ، صفت است یعنی جنگ کننده ، رزم آزما و جز آن . در فارسی ، گذشته ازواژه های افراختن و رزم ، واژهٔ رده یعنی رسته (صف) ازهمین بنیاد است :

رده بر کشیدند ایرانیان ببستند خون ریختن را میان (فردوسی)

رَشْنو rashnu که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ raz میباشد . رشنو در پهلوی و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزد یسناست . رشن یشت از آنِ این فرشته است ، نگهبانی هجدهمین روز ازماه سپرده باین فرشته است . در نخستین جلد یشتها ص ۵۶۱ ـ ۵۶۳ از او سخن داشتیم .

۹ ـ زندگی کردن ( ) = جی ji) = گی gi) ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۰ ـ بخرد ، خردمند ، دانا ، هوشیار = ویچیر vîčira ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۱۱ ـ آزاده = خوئِتو x^{v}aêtu ، بیادداشت شمارهٔ ه از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۲ ـ آگاهانیدن ، گفتن (...) از مصدر مرو mrû با جزء فرَو (= فرا frâ) فراگفتن .

۱۳ ـ گزند ، خونریزی ، ستم = خْرونیَه xrûnya ، در

گزارش پهلوی ویخرونیه vixrûnîh در توضیح افزوده شده
دروندیه drvandîh (ناپاکی) دربند ۸ ازهات۵۳ خرو زرا xrunərâ
آمده در گزارش پهلوی ویخرونیه vixrûnîh شده و در توضیح افزوده شده
ریش rēš (زخم) ، در بند۱۱ ازهات ٤۸ خرور xrûra
صفت‌است یعنی خونخوار ، سنگدل ، بیدادگر ، ستنبه ، سهمگین . درگزارش‌پهلوی
دروندان‌خروکیه در توضیح افزوده شده ریش rēš .
بهمین معنی است خروم xrûma در پارهٔ ۳۸ مهریشت و پارهٔ ۳۸
فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خروت xrûta در
فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۷ . خرومین xrûmîn در مهریشت پارهٔ
۳۸ از قیود است یعنی‌ستمگرانه ؛ خرو xrû در پارهٔ ۳۳ بهرام یشت یعنی
گوشت خونین ، پاره‌گوشت خام . خرو xrû نیزنام دیوی‌است ، درپاره های ۹ و۱۲
از یازدهمین فرگرد و ندیداد با گروهی از دیو های دیگر یاد شده است . نگاه
کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازپارهٔ ۳۰ ازچهارمین فرگرد وندیداد .

۱۴ - پناه دادن ، یاری کردن ، نگهداری کردن ، رهانیدن = اوزاوئیتهیوئی
uz-ûithyôi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه .Bartholo
آن‌را ازمصدراو av یاری‌کردن با جزء اوز uz ، دانسته .

ششمین بند

۱ - درخواستن ( ) = ایش ish در بند ۹ همین هات نیز آمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند٤ هات ۲۸ .

۲ - آمدن ( ) = ای . باجزء آ ، در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند پیش گذشت .

۳ - بدرستی = هئیتهیه haithya در بند۱۹ همین هات نیز آمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بنده هات۳۰ . بارتولومه .Bartholo آن را در این بند haēthahaya نوشته وبمعنی Genossenschaft gehörig گرفته :

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیتهیَه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار ، راست ، درست ، هویدا .

۴ — آفریده = دامَن dâman ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

۵ — بجای پیوستن در متن از مصـدر گا gâ میباشد یعنی رفتن ،گام فرانهادن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ همین هات .

٦ — واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن وهیشت vahišta آمده . در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است بمعنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است . در اینجا بمعنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته ؛ چنانکـه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است .

۷ — دوست = فریَه fryа ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات .

۸ — نخستین = پئُواوروِیَه paouruya در بند های ۹ و ۱۰ ازهمین هات نیز آمده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفتمین بند

۱ — پشتیبان ، پناه دهنده = پایو pâyu از مصدر پا pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ — مانند من ، چون‌من = مَوَنت mavant ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤ .

۳ — دروغپرست = دِرِگوَنت drəgvant ، کسی ازسران و فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا مراد است . نگاه کنید به بند ٤ همین هات .

۴ — آزردن ، آسیب زدن = اَئِنَنگه aênañhê در بند ۸ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰

۵ — آماده شدن ( ) بارتولومه آنرا ازمصدر دَرْ dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) بمعنی خود آماده کردن . ازبرای مصدر

dar (داشتن) بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را ازمصدر dars (دَرِش . daresh) یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است .

۶ - جُز = انیه anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤ .

۷ - منش = مَنَنگه manaṅh ، دراینجا بی واژهٔ وُهو vôhu آمده ناگزیر همان امشاسپند بهمن(منش نیك) مُراد است که نمایندهٔ منش نیك اهورامزد است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - بجای دین راستین اَشَ asha دین زرتشتی مزدیسنا مُراد است

۹ - رسا ساختن ( )تهرئوش thraos ، یادداشت ٥ بند ۳ هات ۳٤ .

۱۰ - بجای واژهٔ دستور دانشتوا dạstvâ آمده از مصدر دَنْگه danh (آموزانیدن) که در بند ۱۱ ازهات ٤۳ برخوردیم : ازهمین بنیاداست صفت دَنگر danra درتأنیث دَنگرا (در نسخه بدل) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا ، آزموده ، آگاه ، کارآگه . در فروردین یشت پارهٔ ۱۳٤ و رام یشت پارهٔ ٤۰ نیز آمده .

همچنین از این بنیاد است دَنگهَنگهْ danhanh یعنی آزمودگی ، استادی ، چابکی (مهارت) و واژهٔ دَهمَ dahma که در بند ۱٦ از هات ۳۲ آمده یعنی پارسا و آزموده و از دین آگاه و از آیین برخوردار (یادداشت ۲ بند ۱٦ هات ۳۲)

صفت دانهیشتَ dạhišta که در پارهٔ ٥ از کرده سوم ویسپرد ودر پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده از واژهٔ دَهمَ میباشد یعنی داناتر و از فرزانگی برخوردارتر .

واژهٔ دستور در فارسی از همین واژهٔ اوستایی دانستوا dạstvâ میباشد نه از واژهٔ دست (= ید در تازی) که در برخی از فرهنگها پنداشته شده است وداراب

دستور پشوتن سنجانا در ترجمهٔ کارنامك ارتخشیر پاپکان (کارنامهٔ اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹٦ میلادی ص۱۷ آن را برابر واژهٔ اوستایی زَستَ zasta دانسته ، (از برای واژهٔ دست = زستَ zasta نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ هات ۲۸) . در فرهنگ رشیدی که واژهٔ دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده ، درست است . دست در فـارسی بمعنـی داوری و حکم و قضاء است . بهمین معنی است در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۰ آمده : دست‌کرد ، رشید یاسمی در ترجمهٔ ارداویرافنامهٔ خود ، چاپ طهران ص۱۳ سطر ۱٤ بمعنی برنخورده است .

واژهٔ دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر وبسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده ، بشعر انوری گواه آورده شده :

زهی دست وزارت از تو دستور چنان کز پای موسی پایهٔ طور

همان واژهٔ اوستایی دانستوا میباشد که درنخستین جزء واژهٔ دستور هم دیده میشود .

دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنی‌ای که یاد کردیم و از «ور» ، درپهلوی دستوَر (دستوبر) dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم کـه وَرْ باشد در اوستا و فُرس هخامنشی بَرَ bara یعنی برنده از مصدر بَر bar بردن است چنانکه دراوستازَئوثْرُوبَرَ zaothrô-bara یعنی (آب) زورْبرنده ، درپارهٔ ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی تَكَ بَرَ taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبهٔ) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده بمعنی سپربرنده یاتاج برنده (=تاجور) وباشد هم که بمعنی تکاور باشد ؛ وَرَ vara و بَرَ bara یکی است ، باء وواو بهمدیگر تبدیل مییابد چنانکه در خود اوستا ، مانند واژهٔ گَـدَوَرَ gadha-vara (در یسنا۹پارهٔ ۱۰) یعنی گرز برنده یـا گرزور ؛ گَئوشـاوَرَ gaoshâ-vara (در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده ، گاهی در انجام یکدسته ازواژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر

[Pahlavi] pêtâmbar ؛ رهبر ؛ زنبر (= زنبیل) ؛ داور، در پهلوی داتوبَر [Pahlavi] dâtobar ؛ کینور، در پهلوی [Pahlavi] کینـوور ؛ کـدیـور (کدخدای) چنانکه میدانیم دراین واژه‌ها واو مفتوح و راء ساکن‌است ، بسا هم‌واو و راء زده‌وحرف‌پیش‌ازواومضموم‌است . چون‌وخشور درپهلوی‌وخشوَرْ [Pahlavi] یعنی پیغمبر (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ هات ٢٨) ؛ رنجور ؛ آزور یعنی آزمند و خود واژهٔ دستور . دستور درنوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ یا بزرگ‌فرمدار(نخست وزیر) و بسا ازبرای بزرگ پیشوایان دینی یاموبدبزرگ آمده چنانکه در کارنامك ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در فقره های ١٥و١٩ و٢٠ امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند .

همچنین دستوور درپهلوی لفظ مرادف داتوبر یعنی داور است وبمعنی داوری هم آمده‌است چنانك درماتیکان هزارداتستان . نگاه‌کنیدبه :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae Heidelberg 1922, S. 52–53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندرزدهنده و وزیر است :

سیامك خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت

دستوری کاری است که از یك دستور برآید :

نه موبد مر او را نه فرمانروای جهان پر ز دستوری سوفرای

همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است .

کنون من بدستوری شهریار به‌پیچم بدین کینه‌و کارزار (فردوسی)

دستـووَریه [Pahlavi] dastovarîh (= دستـوری) در پهلوی بمعنی فتوی واجازه است چنانکه درشایست نه شایست فصل ٨ فقره‌های ٥ و١٠ و١١دستور مانندواژهٔوزیر که گفتیم دراوستاویچیرَ [Avestan] vičira آمده بمعنی صاحب رأی وفتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم‌گزار است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٤ هات ٢٩) . دستورکسی است آزموده و از آیین برخوردار و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور ، امروزه در فارسی واژهٔ دستور بمعنی روش و آیین و قاعده هم بکارمیرود ، نگارنده واژهٔ دستور را در بند ۷ از هات ۴۶ بجای دانستوا dąstvâ که ریشهٔ واژهٔ فارسی ماست، بمعنی اصلی خود گرفته است .

۱۱ – نهاد بجای دَئِنا daênâ ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱ .

هشتمین بند

۱ – در سرداشتن ، دز دل داشتن ( ) از مصدر دا dâ (دادن) ، بهمین معنی است در بند ۱۸ همین هات .

۲ – هستی = گیتها gaêthâ در بند های ۱۲ـ ۱۳ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ – آسیب آوردن ، آزردن مانند شمارهٔ ٤ بند پیش .

۴ – رنج ، درد ، گزند = آتهری âthri ازمصدر آتْه âth آزردن ، تباه کردن ، نابود ساختن ، یادداشت ٤ بند ۱٦ هات ۳۲ .

۵ – رسیدن ( ) از مصدر آنْس ąns با جزء (فرا) ، یادداشت ۱۱ بند ۱٤ هات ٤۳ .

٦ – واژه‌ای که به برگشته گردانیدیم ازبرای رساندن معنی است چه پَئیتیئوگت paityaogət از قیود است : از پئیتی paitî (درفرس هخامنشی پتی patiy) یعنی پذیره درفارسی پاد وپاذ شده ، درسر یکدسته از واژه ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دَهِشن pâtdahišn گویند ؛ پازهر یا پادزهر وجزآن . خود واژهٔ پذیره : پئیتی + آرْ paiti-ar . یعنی پذیره شدن ، بضد کسی رفتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۱ جزء دوم از اَئُوجوئی aoǰôi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ ازهات ۳۲ گذشت و بمعنی شدن ورفتن وجنبیدن و بگردش در آمدن است . واژهٔ پئیتیئوگت paityaogət در گزارش پهلوی به (=) به‌پتیرک‌رَوشنیه pa patirak-ravašnîh

گردانیده شده یعنی « به پذیره‌روش » پئیتیئوگت تبئشهیه paityaogət tbaêshahya که در پارهٔ ۵۱ تیریشت و در پارهٔ ۸ یسنا شانزدهم آمده یعنی برگشت دشمنی ، بازگشت ستیزه (بخود همان کسیکه بدی و دشمنی از وی سرزده) .

۷ – رسیدن ، درآمدن ، گامزدن ( ) = جَس ǰas ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ – آزار ، دشمنی ، بدخواهی ، کینه ، ستیزه = دْوَاِشَنگه dvaêshanh ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸ .

۹ – خود = تَنو tanû (خویشتن) ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۰ – بی بهره ماندن ، دورماندن و بازداشته شدن ( ) = پا pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۱۱ – زندگی‌خوب (خوب زیوشن) = هوجیاتی hu-ǰyâtî ؛ زندگی‌بد (دژزیوشن) = دوژجیاتی duž-ǰyâtî ، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ – راد = اَرِدَ arəda در بند ۱٦ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳٤ .

۲ – آموزانیدن ( ) = چیش čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ – بجای « کارسازتر » زِویشتیه zəvîštya آمده ، میتوان نیز بجای آن تند تر یا تواناتر آورد ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ بند ۹ هات ۲۸ .

۴ – بزرگ داشتن ، بلند داشتن ( ) = اوز uz ، یادداشت ٤ بند ۷ هات ٤٤ .

۵ – پاك = سپنت spəṇta (سپند) و بجای درستکردار اَشَوَنْ ashavan (اشو) آمده است .

۶ – در بارهٔ « آفرینندهٔ جاندار » = گئوش‌تَشَن gāus-tashan یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۷ – خواستار شنیدن ( ) = ایش ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ .

دهمین بند

۱ – مرد و زن : در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم واژهٔ نر nar که در فارسی نیز نرگوییم بمعنی یل و دلیر و بمعنی مرد ، در برابر زن ، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا نا nâ آمده ، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ٤٦ .

زن = گنا gənâ دریسنا ۳۸ (هفت‌هات) پارهٔ ۱ نیز آمده، در بخشهای دیگر نامه مینوی غنا ghənâ و غنا ghnâ چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ٦ و یسنا ۲ پارهٔ ٦ و ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ٥ و جز آن . همچنین در گاتها جِنی ǰāni آمده چنانکه در هات ٥۳ بند ٦ و در جا های دیگر جَنی ǰani چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱٥ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰ وندیداد پارهٔ ۱۰ در پهلوی زن کم و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که زن نیك شوهر برگزیده دراوستا نائیری nâirî خوانده شده ، در هفت هات : یسنا ۳٥ پارهٔ ٦ ؛ یسنا ۳۷ پارهٔ ۳ ؛ یسنا ۳۹ پارهٔ ۲ ؛ یسنا ٤۱ پارهٔ ۲ و بسا در جاهای دیگر بآن برمیخوریم . همچنین بواژهٔ نائیریکا nâirikâ بهمین معنی در اوستا بسیار بر میخوریم . زن بدکردار و هرزه جَهی ǰahî و جهیکا ǰahikâ خوانده شده چنانك در اردیبهشت یشت پارهٔ ۹ و تیریشت پارهٔ ٥۹ و جز آن . درپهلوی جه ǰêh ودر برهان‌قاطع نیز یاد شده ، از لغات زند و پازند ، بمعنی زن‌فاحشه و بدکار گرفته شده است ، همچنین درهمان فرهنك واژهٔ جهمرز یادشده و این هم درست است . جهمرزیا «زن‌باره» کسی است که بزن جه یا روسپی و بدکار درآمیزد . نگاه کنید بگفتار غلامبارگی در جلد وندیداد .

۲ - بجای آوردن ( ) = دا dâ دادن ، بخشودن ، آفریدن .

۳ - جهان = انگهو anhu در بند ۳ ازهمین هات بآن برخوردیم ودر بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .

۴ - دانستن ( ) = وید vid ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸ .

۵ - پاداش = آشی ashi ، یادداشت ۵ بند ٤ هات ۲۸ .

٦ - بجای درستکردار اَشَ asha آمده است .

۷ - بجای بهشت خشَتْهرَ xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها .

۸ - نیایش = وهْمَ vahma ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤ .

۹ - برگماشتن ( ) = هَچ hac ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۱۰ - ازبرای پل چینوت بگفتار آن دربخش نخست نگاه کنید .

۱۱ - گذشتن (...) پَرْ par با جزء فرا (فرو) فراگذشتن ، گذرکردن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤ .

یازدهمین بند

۱ - توانایی = خشَتْهرَ xshathra

۲ - کَرَپَنْ Karapan ؛ کَوی kavi از آنان جداگانه سخن رفت .

۳ - وادارکردن ( ) = یوج yuj (= yaog) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .

۴ - مردم = مَشیه masya دربند٤ از هات۲۹ و در بند۱۱

از هات ۳۰ و در بند های ٤ و ٥ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ٥ از هات ۳٤ و در بند ۱۱ از هات ٤۳ و در بند ۱۱ از هات ٤٥ بآن برخوردیم ، در بند های ۱ و ٥ ازهات ٤۸ نیز آمده است . بواژهٔ مَرِتَ marəta که از همین بنیاد وبهمین معنی است در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ٥ از هات ٤٥ نیز برخوردیم ، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژهٔ مَشَ masha بهمین معنی واز همین بنیاد است ؛ در بند٦ از هات ۳۰ و در بند۱۲ ازهات ۳۲ واژهٔ مَرِتَنْ marətan صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی (نگاه‌کنید بنام کیومرث در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ هات ۲۹) .

واژه های دیگر ازهمین بنیاد چون مرِثْیو mərəthyu که‌در بند۸ از هات ٥۳ آمده یعنی مرگ ، از واژه های اَمِش a-məsha (امشا + سپند) و اَمِرتات a-mərətaṱ (امرداد) که هر دو با حرف نفی اَ آمده یعنی بیمرگ و جاودانی ، جداگانه درگفتار امشاسپندان سخن‌رفت . همه این‌واژه ها ازمصدرمَرْ mar درآمده که بمعنی مردن است ، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه‌است یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نگاه‌کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ هات ۲۹ .

٥ ـ بد = اَکَ aka ، یادداشت ٥ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ ـ تباه کردن = مِرِنگِئیدیائی mərəngəidyâi (Inf.) ازمصدر مَرِنچ marəṇč که بمعنی میرانیدن ونیست‌کردن و تباه کردن وکشتن است ، در بند ۱ از هات ۳۱ ودر بند ۱ از هات ٤٥ و در بند۱۰ از هات ٥۱ و در بند ٦ از هات ٥۳ به مرنچ برمیخوریم ، از همین‌بنیاد وبهمین معنی است . مِرنچیائی mərəṇčyâi (Inf.) که در بند ۱٤ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن ، تباه ساختن ونیز از همین بنیاد است واژهٔ مَرِکَ maraka که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و دربخشهای دیگراوستا مَهرکَ mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژهٔ مَرَختَرْ maraxtar که دربند۱۳ ازهات۳۲ آمده، بمعنی تباه کننده ، از همین بنیاد است مَرِدْ marəd که هیئت دیگری است از مرنچ marənc و در بند های ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است ، برابر واژهٔ لاتین mordere که در فرانسه mordre شده‌است . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ هات ۳۱ .

۷ – زندگی = اَهو ahu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۸ – دین = دَئِنا daêna بمعنی نهاد و منش و وجدان است . چنانکه در بند ۷ از همین هات .

۹ – هراسیدن ، بیم‌داشتن ( ) = خرود xrud (خرَئُود xraod) در بند ۱۳ از هات ٥۱ نیز آمده ، در گزارش پهلوی خروسیشن یهبونتن (= داتن) یعنی خروش‌دادن ، در گزارش پهلوی واژهٔ خرو xru یا خرود xrud مشتبه شده با واژهٔ خروس xrus (= خرَئُوس xraos) که بمعنی خروشیدن است و در پهلوی نیزبه خروشیدن گردانیده شده است . دربند ۸ از هات ٥۳ بواژهٔ خروس (خروشیدن) برمیخوریم (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ آن بند) ، خرود xrud بمعنی هراسیدن و بیم داشتن است ؛ خروَنت xrvaṇt صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامهٔ پازند اَئوگِمَدئِچا Aogəmadaecā در پارهٔ ۲۸ بکاررفته و درپازندبجای آن سهمگین آورده شده است (در بارهٔ این نامه نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ص ۱۷٤ - ۱۷۸) خرَئودَتْاورْوَنْ xraodaṭ-urvan که در پارهٔ ٤ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده ، صفت است یعنی هراسیدن روان .

۱۰ – دربارهٔ پل چینوت (پل صراط) نگاه‌کنید بگفتار آن دربخش نخست .

۱۱ – رسیدن ، گراییدن ( ) = ائیبی‌گم aibî-gam ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ٤۳ .

۱۲ - بجای « همیشه » ویسپ (همه) ؛ « پاینده » یو yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دوواژه با هم آمده یعنی هماره جاودان .

۱۳ - یار = اَستی asti ، یادداشت ۹ بند۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ - خـان و مـان دروغ = دروج‌ـو دِمـان drûjô-dəmâna دوزخ مراد است ، یادداشت ٤ بند ۱٦ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند

۱ - نواده = نَپَت napat ، یادداشت ۸ بند۱۱ هات ٤٥ .

۲ - خویش‌درمتن آمده از واژه نپتیَه naptya آمده و از آن کسانی که از یك پشت و دودمان اند ، اراده شده است . نپتیه Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۲ یاد شده است .

۳ - بجای نامور یا نامبردار اَئوجیَه aoǰya صفت است (اسم مفعول) ازمصدر اَئوج aoǰ نامیدن ، خواندن ، یاد کردن ، یادداشت ۵ بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ - روی کردن ( ) از مصدر گم gam با جزء اوس us (= اوز uz) در رسیدن ، درآمدن، اوز در سرفعل جن ǰān در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۵ - کوشش = تهوخشَنگه thwaxshaṅh ،یادداشت ۹ بند ۲ هات ۲۹ .

٦ - گشایش‌بخش = فراد frâd ، یادداشت ۹ بند ۱٤ هات ۳٤ ؛ هستی = گَیثها gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰

۷ - پذیرفتن ، راه دادن ( ) = هام اَئیبی‌میتَه ham-aibî-mith ،یادداشت۱۰ بند٤ ازهمین هات‌نگاه کنید .

۸ – رامش بخشیدن = رَفـذْرائی rafədhrâi (Inf.) ، یادداشت٤ بند ۱ هات۲۸ .

۹ – سرانجام، پایان ، فرجام = سَشْتَ sasta ، یادداشت ٥ بند۸ هات ۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ – آمادگی = رادَنگه râdaṅh بخدمت آماده بودن و درراه دین جانفشانی کردن وفدا کاری کردن ، مراداست . دربند۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۹ هات ۲۹ .

۲ – برازنده ودرخور = اِرِتهوَ ərəthwa ، یادداشت۲ بند ۱۰ هات۲۸ .

۳ – شنودهشدن = فرَسرُوئیدیائی fra-srûidyâi (Inf.) در بند ١٤ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاواراست که نام و آوازه اش بگوش همه کس برسد ، نگاه کنید بیادداشت ٥ ازبند ۱۲ هات ۳٤ .

۴ – زندگی = اهو ahu ، دریادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات گذشت .

٥ – هستی یا دارایی = گئیتها gaêthâ دربند های ۸و۱۲ نیزبآن برخوردیم .

٦ – برافزودن = فراد frâd ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ .

۷ – خوب دوست یـا دوست خوب = هوش هَخـی hus-haxi ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

شناختن ( ) از مصدر مَن man شناختن ، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

چهاردهمین بند

۱ – پاکدین = اَشَوَنْ ashavan دربند ٥ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین

(آشَ asha)

۲ – دوست = اوروَتهِ urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۳ – در بارهٔ آیین مغ = مَگَ maga وصفت مه = مز maz (بزرگ) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ و شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .

۴ – خواستن، آرزو کردن ( ) = وَس vas در بند ۱٦ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ – پایان کار، سرانجام = یآوَنگه yâṅh (یاه yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ – یک سرای = هَدَمْ ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ٤٤ .

۷ – درآمیختن یا گردهم در آمدن ( ) = میَس myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .

۸ – گفتار = اوخذَ uxdha ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۹ – خواندن( ) = زبا zbâ ، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱ .

پانزدهمین بند

۱ – آگاهانیدن ،گفتن ( ) = وَچ vac ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ – دانا ، هوشیار = داتهَ dâtha ؛ نادان ، بیهوش = اداتهَ a-dâtha (با حرف نفیِ اَ) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸ .

۳ – بازشناختن( ) = ویچی vi-či در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ – بجای راستی، اَشَ asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درستکرداری که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .

۵ ـ ارزانی داشتن ( ) از مصدر دا dâ بخشودن ، دادن ، آفریدن .

۶ ـ نخستین = پئوارویه paouruya ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۷ ـ آیین ، داد = داتَ dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند

۱ ـ راد = اَرِدَ arəda ، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی‌ای که نگارنده باین واژه داده سنّتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .

۲ ـ آنجا = اَتهرا athrâ (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای یَتهرا yathrâ میباشد که از ظروف مکان است ، در آغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۳ ـ رفتن ( ) = ای ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ ـ خواستن ( ) = وَسْ vas در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۴ همین هات گذشت .

۵ ـ خوش = اوشتا ustâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ ـ بودن = ستُوئی (Inf. stôi) ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤ .

۷ ـ پیوستن ( ) = هَچْ haĕ ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۸ ـ بکام یا دارائی = ایشتی îstî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۹ ـ افزایش = وَرِدِمام varədəmâm از مصدر وَرِد varəd افزودن ، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳۱ .

۱۰ ـ آرام گزیدن ، جای گرفتن ( ) = شی shi ، یادداشت ٦ بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفدهمین بند

۱ – بجای سنجیده در متن اَفشْمَن afshman و بجای نا سنجیده اَنْاَفشْمَنْ an-afshman (با حرف نفی اَن an) آمده و در گزارش پهلوی به پتمان patmân و لاپتمانیکیه lâ patmânîkîh گردانیده شده یعنی پیمان ونه پیمان یا موزون و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته در گـزارش پهلـوی افشْمَن با افسمن afsman مشتبه شده است . افسْمن که در پـارهٔ ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پارهٔ ٤ از یسنا ۷۱ و پارهٔ ۳ از کردهٔ سیزدهم ویسپرد آمده بمعنی یك فرد شعر یا بیت است . این واژه نیز در گزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده ودر اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات٤٦ از شیوهٔ سخن پیغمبر، درگاتها ، دور مینماید که واژهٔ افشمن رابمعنی گفتار موزون بکاربرده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افشمن را بمعنی زیان گرفته (Nachteil) و اَن افشمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید : ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زیان یا بیچارگی تو سخن خواهم‌داشت آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا ببخشاید .

بارتولومه اَفشَ afsha راکه در پارهٔ۱۰ از سیزدهمین‌فرگرد وندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است (damnum) verlust, schaden ، دانشمندان‌دیگر بمعنی دیگر گرفته‌اند :اشپیگل Spiegel ترجمه کرده : unangemessenes، angemessenes ؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند اشپیگل معنی‌کرده وپس از آن : nicht in gemeiner Rede , [Lobes] Hymnen

هوگ Haug : not curses, blessings

جکسن Jackson : not ordinances , ordinances

دهارله De Harlez : conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles

یوستی Yusti : Unmetriches , Ungemessenes ,metrisch

میلز Mills : not metrical , metrical

دارمستتر : Darmesteter rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois

کانگا : Kanga unmeasured verse ,measured verse

پونگر : Punegar unmetrically ’ in metre

چاترجی : Chatterji ingnoble ,noble

۲ — سخن داشتن ( ) = سَنگه sańh

یادداشت ۱ بند ٤ هات ۲۹ .

۳ — همچنین = هدا hadâ ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹ .

۴ — فرمانبری،شنوایی = سِرَئوش səraosha، یادداشت ٤ بنده هات ۲۸ .

۵ — شما : درمتن وِستا vəstâ (درنسخه‌بدل ویستا vîstâ ازضمیر وَ va (شما) بارتولومه:
Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311

۶ — نیایش = وَهمَ . vahma دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ همین هات گذشت .

۷ — آمادگی = رادَنگه . râdańh ، دریادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۱۳ همین هات گذشت .

۸ — اندرزگر (مشاور) = مَنْتو mañtu ، یادداشت ٦ بند ٤ هات ۳۳ .

۹ — کارآگاه = دَنِگَر dańra ، دریادداشت ۱۰ بند ۷ همین هات گذشت .

۱۰ — بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش وبازشناختن دربنده ۱۵ همین هات نیز برخوردیم .

هجدهمین بند

۱ — پایدار ( )ازصفت یو yu که بمعنی پایدار و استوار است .

۲ – بجای «من خود» آس چیت [illegible] as-čit ، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۹

۳ – دارایی = ایشتی [illegible] ishtî ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .

۴ – نوید دادن ([illegible]) = چیش [illegible] čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ – ستیزه = آستَ [illegible] asta ؛ ستیزه کردن = آستائی astâi [illegible] (Inf.) ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳٤ .

٦ – درسر داشتن ، دردل داشتن ([illegible])ازمصدردا [illegible] در یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ گذشت .

۷ – خواست ، کام (اراده) = وار [illegible] vâra ، یادداشت ٦ بند ۲ هات ۳۳

۸ – خوشنود ساختن ([illegible]) = خشنو [illegible] xshnu ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۹ – دستور یا حکم وفتوی = ویچیتهه [illegible] vîčitha ، یادداشت ٦ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۰ – از برای واژه های خرد = خرتو [illegible] xratu ومنش = مننگه [illegible] manaṅh ، نگاه کنید بیادداشتهای ۸–۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

نوزدهمین بند

۱ – بجای دین ، آش [illegible] asha آمده ، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات ۴۷

۲ – دُرست = هئیتهیَه [illegible] haithya ، بیادداشت ۳ از بند ٦ همین هات نگاه کنید .

۳ – بجای آوردن یا ورزیدن ([illegible]) = وَرِز [illegible] varəz ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ – کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده ومیل) = وَسنَ [illegible] vasna ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ — سازگارتر = فِرَشوتِم fərashôtəma صفت است یعنی بکام و آرزو برابرتر ، باخواهش کارسازتر. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با hyat-vasnâ یکجا آمده است .

۶ — مُزد = میژد mizda ، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳٤ .

۷ — جهان آینده،دیگرجهان = پَراهو parâhu (بارتولومه نوشته parâhva) از پَر para ، یعنی آن یکی ، دیگر ، واز اَهو ahu زندگی، جهان ، هستی ، پراهوصفت است مانندپرو آسن parô-asna که در یسنا ۵۵ پارهٔ ۲ ودرفرگردنهم وندیداد پارهٔ ٤٤ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آن دیگر جهان است . پَرُوأستی parô-asti که در هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و در هادُخت نسك در نخستین فرگرد پارهٔ ۵ آمده بهمین معنی است . استی با واژهٔ ستی sti بمعنی بود و هستی از یك بنیاد است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۳٤ .

۸ — بچیزی ارزانی شدن یا در خوربودن ( ) = هَن han، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۹ — دربارهٔ جانوربارور = بیادداشت شمارهٔ ۵ از بنده هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ — آرزومند : مَن ویستَ manā-vista این صفت از مَن (ازواژهٔ مننگه manaṅh منش) واز ویستَ vista (اسم مفعول وید vid یافتن ، پیدا کردن) ساخته شده است.من ویست یعنی آنچه دریادبود یا آنچه دل خواهد،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ .

۱۱ — ساختن ، انجام دادن ( ) = سَند sand ، یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۱۲ — چاره سازتر: وِئدیشتَ vaêdista صفت تفضیلی است

از وئِدَ vaêda پدید آرنده (از مصدر وئد vaêd = وید vid پیدا کردن ، یافتن) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۲۹، و ئِدیشتَ vaêdišta نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه در بند ۷ از هات ۳۲ و باین معنی از مصدر وَئد vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ، درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .

سپنتمدگات: یسنا، هات ۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد .

دومین بند ۱ - پاکتر روان یا سپند تر مینو = سپنیشت مئینیو spāništa-mainyu ، سپنیشت صفت تفضیلی است ازسپنت spənta (سپند) که دربند پیش گذشت. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ .

۲ - بجای « از روی » در متن اِاِآنو ə̄əânû آمده از حروف اضافه است در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردیم و بجای آن « به » آوردیم . همین واژه است که دربخشهای دیگر اوستا آنو anu آمده چنانکه درآبان یشت پارهٔ ۹۳ ودر فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۱۱ ، در فرس هخامنشی نیز انوو anuv بمعنی زی و سوی میباشد . چنانك در سنگنبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون).

بسا هم اِاِآنو ə̄əânû یا انو anu جزئی (préfixe) است که در سر برخی از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدر ها ، چنانکه در همین بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آن را بفعل وِرزیات پیوسته است . نگارنده آن را مانند لومل Lommel (= بجای آورند ، ورزند) پیوسته است . نگارنده آن را مانند لومل Lommel به منش نیك (وهومنگه) پیوسته است درگزارش پهلوی (زند) بند ۱۶ از هات ۳۲ و بند ۲ از هات ۴۷ کلمهٔ اِاِآنو ə̄əanû به ( ) دهان گردانیده شده ، یعنی که درگزارش پهلوی اِاِآنو ə̄əânû که حرف اضافه است باسم اِاِآونگه ə̄əâ̊nh که دراوستا بمعنی دهان است ، مشتبه شده و مایهٔ اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده واِاِآنو ə̄əânû را در بند ۲ ازهات ۴۷ بمعنی دهان گرفته اند . از برای ə̄əâ̊nh دهان بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ – پارسایی مانند بند پیش بجای آرمئیتی ârmaiti آورده شده.

۴ – شناسایی = چیستی čistî ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ – در بند ۳ از هات ٤٤ نیز مزدا پدر راستی خوانده شده نگاه کنید بآن بند .

سومین بند

۱ – پدر : تا tâ بجای تر tar = پتر ptar ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ – خرّمی بخش = رانیوسکرتی rânyô-skərəti در بند ٦ از هات ٤٤ نیز این صفت از برای گئو gao (جاندار، چارپا) آورده شده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ آن بند .

۳ – آفریدن = هِم تَش hām-tash ، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱ .

۴ – کشتزار = واستر vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱

۵ – رامش دهنده = رامادانگه râmâ-dâ̊nh صفت است: از رامن râman (رامش) و از مصدر دا dâ (دادن) مانند صفت رامو داتی râmô-dâti که در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱ آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ – پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرَس hąm.fras (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٦ هات ۳۳) در متن آمده : ... دومین hāmə افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

چهارمین بند

۱ – سر پیچیدن، نافرمانی کردن ( ) = رَنگه raňh ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .

۲ – توانا = ایسوَن isvan ، یادداشت ٤ بند ١٤ هات ٤۳ .

۳ ـ کم = کَسو kasu ؛ بیش = پَرو paru
نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٦ هات ۳۲ .

۴ ـ مهربان = کاث kâthê . در نسخه بدل kâthā بارتولومه Bartholomae آن را (.inf) دانسته از مصدر کن kan که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ از هات ٤٤ بمعنی آرزو کردن و دوست داشتن یاد کردیم اما نظر به اَکَ aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به
Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47–51 Von Lommel s. 122 .
Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.

۵ ـ بدخواه = اَکَ aka ، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

پنجمین بند

۱ ـ پیمان دادن ، نوید دادن = چیش čish . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ ـ بی = هَنرِ hanrə ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۵ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ ـ خواست (اراده) = زَئوش zaosha ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ ـ بهره ورشدن یا بخش یافتن = بخش baxsh ، بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ ـ منش زشت = اَکَ مَننگه aka.manaňh . در پهلوی آکومَن âkôman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکومن دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داشتیم .

٦ ـ بسر بردن، جای گزیدن ، نشیم کردن، منزل ساختن = آشی â-shi ؛ بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – بخش = وی‌داتی vîdâtî ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۹از هات ۳۱نگاه کنید .

۲ – مُزد = وَنگهو vanhu ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۹ ازهات۳۱نگاه کنید .

۳ – گروه = رانَ râna ، از این‌واژه دوگروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا هماوردان ، بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۳ ازهات۳۱نگاه کنید .

۴ – بجای‌آوردن ( ) دا dâ دادن ، بخشودن .

۵ – یاوری = دِبازَنگه dəbązanh ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ از هات ٤٤ نگاه کنید .

٦ – چه = زی î ، باین واژه دراوستا بسیاربرمیخوریم‌وگاهی‌آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانك در بند ۱٤ از هات ۳٤ و در بند ۲ از هات ٤۸ .

۷ – بساکسان = پئورو pouru = پَرو paru بیش ، پُر ، بسیار . دریادداشت شماره ۳ از بند ٤ از همین هات نیزبه‌آن‌برخوردیم .

۸ – خواستار شنیدن ( ) = أَیش aêsh (ایش ish) ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه‌کنید .

۹ – گرویدن ( ) در نسخه بدل (Die Gâthâ's Von Bartholomae) = وَر var ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۲ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

سپنتمدگات: یسنا، هات۴۸

نخستین بند ۱ – چون = یزی ، yezî ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .

۲ – سزا = آدا ، âdâ پاداش ، دهش . یادداشت۴ بند ۷ هات۳۰

۳ – شکست‌دادن،چیرشدن،پیروزی‌یافتن( ) = وَن . van ، دربندآینده‌نیز آمده ( ) یادداشت۸بند۴هات۳۱

۴ – مردم = مشیَه ، mašya ، یادداشت ۴ بند۱۱ هات۴۶.

۵ – جاودانی،بیمرگی،پایداری،همیشگی = اَمِرتاتات ، amərətâtât ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .

۶ – رسیدن ( ) = آنس ، as ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .

۷ – دیرباز = دَیبیتانا ، daibitânâ ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .

۸ – آگهی دادن ( ) = فراوَچ ، frâ-vaɛ فراگفتن ، ازپیش آگهی‌دادن ، نوید دادن چنانکه دربند۱۲ ازهات۳۴ ودر بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وَچ vaɛ گفتن ، آگاهانیدن . در آغاز بندآینده‌نیز بکاررفته ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ هات ۲۸.

۹ – بخشایش = سَوا ، savâ سودایزدی ومینوی، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴

۱۰ – برافراشتن ، بلندکردن ( ) = وخش ، vaxsh ، یادداشت ۵ بند۶ هات ۳۱ .

ب

فهرست

واژه‌های پارسی

آ

الف

ن

و

هـ